مکتوبات

مولانا جلال‌الدّین محمد

مشهور بمولوی

بکوشش

یوسف جمشیدی پور

غلامحسین امین

مقدّمه

حواشی و تعلیقات

مکتوبات

مولانا جلال الدّین رومی

از روی نسخه چاپ استانبول

با مقدمه وحواشی و تعلیقات

بکوشش

یوسف جمشیدی پور - غلامحسین امین

بنگـاه مطبوعاتی پاینده

تهران

۱۳۳۵ - ۱۹۵۶

بسم الله الرحمن الرحیم

دربارهٔ احوال و آثار منظوم و منثور و تحولات روحی مولانا جلال الدین محمد بزرگترین شاعر متصوف ایران تذکره نویسان و مورخان سخنان بسیار گفته اند لکن موثق ترین وجامع ترین سند راجع بزندگانی مولانا کتابی است که فرزند ارشدش بهاءالدین محمد ولد بیست سال پس از وفات او در غرهٔ ربیع الاول ۶۹۰ هجری قمری نگاشته است

بهاالدین محمد ملقب بسلطان ولد درمثنوی ولدی که در شرح زندگانی مولانا والدش واصحاب و یاران مولاناست می نویسد (سبب انشای مثنوی ولدی در بیان اسرار احدی آن بود که حضرت والدم و استادم و شیخم سلطان العلماء و العارفین مولانا جلال الحق و الدین محمد بن محمد بن الحسین البلخی قدسنا الله بسره العزیز در مثنوی خود قصه‌های اولیاء گذشته را ذکر کرده است و کرامات ومقامات ایشان را بیان فرموده غرضش از قصه‌های ایشان اظهار کرامات و مقامات خود بود و از آن اولیائی که همدل وهمدم وهمنشین او بودند مثل سلطان الواصلین **سید برهان الدین محقق ترمدی** و سلطان المحبوبین والمعشوقین **شمس الدین محمد تبریزی** وقطب الاقطاب **صلاح الدین** (فریدون) **زرکوب قونوی** و زبدة الاولیاو و السالکین **چلبی حسام الدین** (حسین) **ولداخی ترك قونوی** عظمنا الله بذکرهم ، احوال خود را و احوال ایشان را بواسطه قصه های پیشینیان در آنجا درج کرده چنانکه فرموده است

خوشتر آن باشد که سر دلبران   گفته آید در حدیث دیگران

لیکن چون بعضی را آن فطانت وزیرکی نبود که مصدوقه حال را فهم کنند وغرض اورا بدانند دراین مثنوی مقامات و کرامات حضرتش را و از آن مصاحبانش را که همدم او بودند که (بیت)

مقصود ز عالم آدم آمد   مقصود ز آدم آندم آمد

شرح کرده شد تا مطالعه کنندگان ومستمعان را معلوم شود که آنهمه احوال
او ومصاحبانش بوده است تاشبهه و گمان ازایشان برود زیرا چون فهم کنند
که این اوصاف همان اوصاف است که درقصه‌های ایشان فرموده است
معلوم کنند که مقصود احوال خود ومصاحبانش بوده است وحکمتی دیگر
آنست که آنچه مولانا قدسنا الله بسره العزیز فرموده قصه‌های پیشینان است
دراین مثنوی قصه‌هائیست که در زمان ما واقع شده است.) چنانکه ازاین
کتاب و کتب دیگری که در باره مولانا نوشته‌اند بر میآید نامش محمد و
لقبش جلال الدین مشهور بمولوی وپدرش محمدبن حسین خطیبی معروف
به بهاولد ملقب بـه سلطان العلماء یکی از بزرگان صوفیه بـوده است.

مولانا (۱) درششم ربیع الاول سنه ٦٠٤ هجری قمری دربلخ متولد شد و
اوائل زندگانی خویش رادر بلخ وسمرقند(۲) گذرانید ومدتی درشهر لارنده
در ناحیه قرمان که اینك درخاك ترکیه است بسر بردومابقی عمرخود رادر
قونیه که درناحیه شرقی ترکیه امروز است سپری کرد و بهمین لحاظ
به رومی یا مولاناء روم مشهور ومعروف گشته است علت ترك وطن و
هجرت والدوی را احمد افلاکی در مناقب العارفین چنین مینویسد
(کرامت بی نهایت سلطان العلما در اقلیم خراسان وتختگاه بلخ شایع گشت
واجتهادات وریاضات وتقوی ودیانت وورع وصیانت وسلوك طریقت وشریعت
وراستی وراست گوئی وارشاد عباد ودعوت ونصایح آن ازحد بلیغ و حد
اعتدال درگذشت وقبول خاص وعام بی نهایت شد وبتسخیر نفوس جباره و
اکابر دهر موفور گشت علماء وحکمائی که رؤساء دهر و کبرای عصر بودند
مثل فخرالدین رازی وقاضی فرازی وجمال الدین حصیری وتاج زید وعمید
مروزی وابن قاضی صدیق وشمس الدین خانی .. درعرض آن بزرك زبان
طعن گشوده خبث فقیهانه میکردندوحسودانه چیزها میگفتند و درتنکید(۳)

(۱) شهرت مولوی (بمولاناء روم یا مولانا) مسلم است چنانکه خود
در کتاب فیه مافیه میگوید» یکی میگفت که مولانا سخن نمی فرماید گفتم آخر
این شخص را نزدمن خیال من آورد» . فیه مافیه ص۷ سطر اول چاپ دانشگاه
ودرمناقب العارفین ودر رساله فریدون سپهسالار هر کجا لفظ (مولانا) ذکر
میشود مراد جلال الدین محمد است.

۲ فیه مافیه چاپ دانشگاه ص۱۷۳ و ۳۳۳ وزندگانی مولانا جلال الدین
محمد بقلم جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر استاددانشگاه ص۱۸۱ چاپ زوار
(۳) ظاهراً باید تکدیر باشد

خاطر خطیر او میکوشیدند چنانکه عادت علمای زمان است تاب الله علیهم
و این ماجرا در تاریخ سنه خمس و ستمائه بود و حضرت بهاء ولد
دائما بر سر منبر در اثنای تذکیر فخرالدین رازی و محمد خوارزمشاه
را مبتدع خطاب کردی و آینه وار حال هریکی را کماکان باز نمودی واز
ایشان از این تقریع وراست گوئی او قوی رنجیدندی و اصلا مجال قال و
امکان جواب وسئوال نداشتند همچنان روزی در وعظ عظیم گرم شده بود
فرمود که ای فخر رازی ومحمد خوارزمشاه ومبتدعان دیگر بدانیدو آگاه
باشید که شما صدهزار دلهای باراحت راو کشوفهاودولتهارا رها کرده‌اید
ودراین دوسه تاریکی گریخته‌اید و چندین معجزات و براهین را مانده‌اید
وبنزد دوسه خیال رفته‌اید آن چندان روشنائی را این دوسه تاریکی عالم
بر شما تاریك میدارد این غلبه از بهر آنست که نفس غالب است وشهوت
طالب شما راپی همه بدی کرده شود وتاریکی وسوسه وخیال وسوداهای
فاسد وضلالات پدیدآید ازآنکه عقل جویای غریب است و نفس درمملکت
خود است وآن مملکت از آن شیاطین است الی آخر المعارف(۱) چه خدمت
مرحوم خوارزمشاه مرید بود واکثر اوقات با استادش امام فخررازی که
با او رازی داشت درمجلس سلطان العلماء حاضر شدندی و هیچ مجلس
نبودی که از سوختگان جان‌بازی نشدی و غریو از نهاد مردم برنخاستی و
جنازهٔ بیرون نیامدی و همیشه نفی مذهب حکما و فلاسفه وغیره کردی و

(۱) در معارف بهاولد همین مطلب را میخوانیم فخر رازی
وزین کیشی (یکی از شاگردان فخررازی) و خوارزمشاه را چندین
مبتدع دیگر بودند گفتم شما صدهزار دلها با راحت را وشکوفها ودولتها
را رها کرده‌اید ودراین دوسه تاریکی گریخته‌اید وچندین معجزات و براهین
را مانده‌اید وبر دوسه خیال رفته‌اید این چندین روشنائی آن مدد نکرد که
این دوسه تاریکی عالم را برشما تاریك دارد واین غلبه از بهر آنست که
نفس غالب است وشما را بی کار میدارد وسعی میکنند وخیال وسودا های
فاسده ضلالت پدیدآید ازآنك عقل غریبست و نفس درمملکت خودست وآن
مملکت ازآن شیاطین است واین دنیاست که ماحضرست وحجابست وازدر
غیب ونزد عاقلان این دنیا حاجتی است بر درغیب (معارف بهاولد بتصحیح
استاد بدیع الزمان فروزانفر)

بمتابعت صاحب شریعت ودین احمد علیه السلام ترغیب دادی وچون این کلمات
ووعظ از حد گذشتی ایشان بالطبع ملول ومنفعل می شدند همانا که ازسر
نفاق اتفاق کرده بخدمت خوارزمشاه بتصدیع تشنیع غلو کردند و مساوی
بمساوی مشغول شدند که بهاولد تمام خلق بلخ را بخود راست کرده است ومارا و
شمار ا اصلا اعتبار و تمکین نمیکندو تصانیف مارا قبول نمیکندو علوم ظاهر را فرع
علوم باطن میگیرد و بامر معروف خودرا مشهور کرده است می باید که دراین
چندروز قصد تخت سلطانی خواهند کردن و کافه عوام الناس ورنود باوی متفق اند
حالیا دراین باب تدبیر و تفکر درابطال این احوال از جمله واجبات است
همانا که خوارزمشاه دراین فکرت حیرت نموده فرومانده تا بچه طریق
این معنی را اظهار کند و بسمع او برسانند .

جماعتی ازمحبان حضرتش از این حـال بخدمت شیخ اخبار کردند
روز دوم محمد خوارزمشاه قاصدی از خاص خود بخدمت بهاولد فرستاد
که اگر مملکت بلخ را شیخ ما قبول میکند تا بعدالیوم پادشاهی وممالك
وممالیك وعساکر از آن او باشد ومرا دستوری دهد تا باقلیم دیگر روم
و آنجامقام گیرم که دریك ملك دو پادشاه نباشد ولله الحمد که اورا دوگونه
مملکت وسلطنت مسلم شده است یکی سلطنت این جهانـی دوم سلطنت
آن جهانی اگرچنانکه سلطنت این جهانی را بما ایثار کنند و از سر آن
برخیزند عنایت عظیم ولطف عمیم خواهد بودن. چون قاصد سلطان بدین
طریق تبلیغ رسالت کرد حضرت بهاولد قدس الله بسره الله روحة العزیز
فرمود که بخدمت سلطان اسلام سلام برسان وبگو که ممالك ملك فنا و
عساکر وخزائن و دفائن و تخت وبخت این جهان لایق پادشاهـانست ما
درویشانیم مملکت چه مناسب حال ماست؟!

کسی که نوبت الفقر فخر زدجانش چه التفات نماید بتاج وتخت ولوا

اما بخوشدلی تمام سفر کنیم تاخدمت سلطان بااتباع واحباب خود
مشتغل باشد قاصد چون نخست بجواب جواب مراجعت کرد بهاولداصحاب
خود را اشارت فرمود که تسافروا تصحوا تغنموا خود این چنین میبایست
بسم الله استعداد کنید تاعزیمت مصمم کنیم چنانکه قریب سیصدشتر بار کتب
نفیس و آلات خانه اصحاب و زاد وزیاد راحله ایشان بود ترتیب دادند و
چهل مفتی کامل وزاهد عامل دررکابش عازم شدندچنانکه حضرت رسول الله

صلی الله علیه وسلم از ایذاء منافقان و شر حسودان از مکه مبارك بمدینه هجرت فرمود . فریاد وغریو از نهاد اهالی بلخ که مرید ومحب او بودند برخاست وغلوی عام شد وفتنه عظیم خواست شدن خوارزمشاه متوهم شد باردیگر قاصدان معتبر پیش سلطان العلما فرستاد و تمهید تقدیم داشت وطریقه مستغفرانه پیش آورد تا مردم را تسکین باشد بعد از نماز خفتن پادشاه خود باوزیر بخدمت بهاولد آمد و سر نهاده بیحد لابه‌ها کردند! که فسخ عزیمت کند واز سفر فارغ شود البته راضی نشد بعدالتیا واللتهی که مردم التماس نمود که باری چنان عزیمت کنید که مردم را اطلاعی نبوده باشد والا فتنها متولد شود وخرابی عظیم واقع گردد. بهاولد قول سلطان را قبول کرد روز جمعه تذکیر عظیم فرمود مجلس بغایت گرم شد وشور و افغان خلایق ازحد گذشت و بجای اشکها ازدیده‌های محبان مشکهای خون جاری گشت وهمچنان در اثنای کلام سر آغاز کرد که ای ملك ملک فانی بدان و آگاه باش اگرچه نمیدانی و آگاه (نهٔ) توسلطان ومنهم سلطانم ترا سلطان الامرا میگویند ومرا سلطان العلما و تو مرید منی همانا که پادشاهی وسلطنت توموقوف بیکنفس است وهم پادشاهی وسلطنت من نیز وابسته بیکنفس است چون آن نفس از نفس تومنقطع شد نه تو مانی و نه تخت و بخت ومملکت واعقاب وانساب و اسباب تو بماند کان لم تغن بالامس بکلی معدوم شوند اما چون نفس نفیس ما از نفس برآید انساب واولاد ما که اوتاد الارضند تاقیام قیامت خواهند بودن که کل صلب و نسب ینقطع الا صلبی ونسبی حالیا من خود میروم اما معلوم باد که در عقب من لشکر جرار تاتار که جنود الله اند! وجراد مشوت ومبعوث وخالقهم من سخطی وغضی صفت ایشان است میرسند واقلیم خراسان را خواهند گرفت واهل بلخ را شربت مرك خواهند چشانید وعالم را تراب وخراب خواهند کرد وخدمت ملك راازملك خود بصد هزاردرد ودریغ منزعج خواهند کردن و عاقبت دردست سلطان روم هلاك خواهی شدن تا دانی... وگویند حضرت جلال الدین محمد قدس الله سره العزیز در آن زمان پنج ساله بود وبرادرش علاءالدین محمد هفت ساله بود (۱)

---

(۱) مناقب العارفین احمد افلاکی نسخه خطی

و دیگر تذکره نویسان و مورخان به پیروی از او علت مهاجرت سلطان‌العلما را از رنجش محمد خوارزمشاه و سعایت های (فقیهانه) فخرالدین رازی وزیر خوارزمشاه میدانند ولی چنانکه افلاکی مینویسد در آن زمان‌مولانا پنج ساله بود یعنی این واقعه‌درسنه ۶۰۹ یا بقولی ۶۱۰ اتفاق افتاده‌است‌و آن زمان‌پنج‌سال‌ازفوت‌فخر رازی دانشمندنامدار ایرانی میگذشت واین‌موضوع باحقیقت‌وفق نمیدهدلکن نمیتوانیم‌ادعا کنیم که‌روابط سلطان العلماء ومحمد خوارزمشاه حسنه بوده و محمد خوارزمشاه باآنکه بصوفیان واهل طریقت اعتقادی تمام داشت معهذا با سلسله کبراویه که سلطان العلما بدان وابسته‌بود چندان میانه خوبی نداشت وبدین لحاظ مجدالدین بغدادی راکه از ارکان این‌طایفه‌است‌بجیحون‌افکندواو راهلاك کرداما‌دشمنی‌فخررازی‌وزیرخوارزمشاه که‌یکی ازاکابرحکما وفلاسفه عهد بشمارمیرفت‌نه‌تنها‌بخاطراختلاف‌مرام‌ومسلك که‌حکمادرك‌حقیقت‌راتنهادلیل عقل میدانند وصوفیان عقل را محدود وناقص و دلیل واستدلال رابیهوده وفقط درك حقایق را بوسیله ریاضت وصفای روح‌میشمارند‌بوده‌است‌بلکه چون بهاولد عده‌ای راگرد خویش جمع کرده وبامرمعروف ونهی‌ازمنکر وذکرخداو رسول می‌پرداخت و(درمجلسی نبود که ازسوختگان‌جان بازی نشدی‌وجنازهٔ بیرون نیامدی‌وهمیشه نفی مذهب‌حکماوفلاسفه وغیره کردی(۱) بااین وجود نمیتوانیم بگوئیم علت عمده مهاجرت سلطان العلما رنجش‌از خوارزمشاه وسعایت های مخالفانش بوده است. زیرا علاوه بر حمدالله مستوفی که گویددرفترت‌مغول‌بروم‌شددرمثنوی ولدی هم‌میخوانیم (دربیان آنکه چون بهاء الحق والدین قدس الله سرة از قوم بلخ و (محمد) خوارزمشاه رنجید ازحق تعالی خطاب آمدکه ازاین ولایت بیرون روکه من ایشان را هلاك خواهم کردن. سبب خرابی آن ولایت وهلاك آن‌قوم ازآن شد! همچنین هرقومی را حق تعالی هلاك نکرد تاپیغمبر آن زمان‌از ایشان نرنجید که:

تا دل‌اهل‌دلی ناید بدرد   هیچ‌قومی راخدا رسوانکرد(۲)

۱- مناقب‌العارفین احمد افلاکی. ۲- ودرجای‌دیگر هم میخوانیم چون مجدالدین کشته شد دریای خشم خدابجوش آمد و مغولان را بکینه توزی اوفرستاد. تادل مردخداناید بدرد هیچ قومی را خدا رسوانکرد.

در تقریر آمدن مولانا بهاءالدین ولد بقونیه .

چونکه از بلخیان بهاولد | گشت دلخسته آن شه سرمد
ناگهش ازخدا رسید خطاب | کای یگانه شهنشه اقطاب
بدرآ از میان این اعدا | تا فرستیمشان عذاب و بلا
چونکه ازحق چنین خطا شنید | رشته خشم را دراز تنید
کرد از بلخ عزم سوی حجاز | زانکه شد کار گرد راو آن راز
بود در رفتن ورسید خبر | که از آن راز شد پدید اثر !
کرد تاتار قصد آن اقوام | منهزم گشت لشکر اسلام
بلخ را بستد و بزاری زار | کشت از آن قوم بیحد و بسیار
شهرهای بزرك کرد خراب | هست حق را هزار گونه عذاب
قهر های خدا ندارد حد | دوزخی را بلا بود سرمد
هر نبی را همین خطاب آمد | در سئوالش زحق جواب آمد
که جداشو ازاین گروه حسود | که زجهل اند خوار و کور و کبود
تا کنم من هلاك ایشان را | کشم از باد و خاك ایشان را
یا کنم غرق جمله را درآب | یا نهمشان در آتش پرتاب (۱)

با در نظر گرفتن سودجوئیهائی که صوفیان ازداستان مغول کرده اند بخوبی معلوم میشود (که علت عمده درعزیمت و هجرت بهاولد از بلخ خوف و هراس ازخونریزی و بی رحمی لشکر تاتار بود) (۲) چون بهاولد بااصحاب ویارانش از بلخ بدر شدند (بهرشهری که رسیدندی ملوك واکابر شهر باستقبال آمدندی و بعزت بشهر بردندی) (۳) تا به بغداد رسیدند (چون به بغداد رسیدند مستحفظان بیرون شهر پیش دویدند که چه قومید و کجا میآئید؟ حضرت بهاولد سر از عماری بیرون کرد و گفت من الله والی الله ولا قوة الا بالله ازلامکان میآئیم وبه لامکان میرویم مستحفظان عرب درعجب فروماندند یکی را بجانب خلیفه (٤) فرستاده کیفیت حال اعلام کردند که جماعت انبوه رسیده اند اغلب علما وفضلا اند و از جانب خراسان میرسند

۱- مثنوی ولد صفحه ۱۹۰ بتصحیح استاد جلال همائی ۲- زندگانی مولانا جلال الدین محمد بقلم استاد بدیع الزمان فروزانفر ۳- رساله فریدون سپهسالار چاپ تهران صفحه ٥٤ ٤- المستنصر بالله ابوجعفر منصور بن الظاهر خلیفه عباسی (٦٢٤- ٦٤٠)

خلیفه‌از استماع احوال آن جماعت خیران مانده یکی را بخدمت شیخ المشایخ الزمان شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه فرستاد تا بدار الخلافه حاضر شود چون شیخ شهاب الدین این حکایت را از خلیفه شنید فرمود ماهذا الا بهاالدین الولدالبلخی چه این نوع سخن واین طرز گفتار وطریق رفتار دراین عصر هیچ کس نگفته است مگر بهاولد... گویند اکابر واصاغر بغداد بعشق تمام وصدق کلی استقبال کردند وچون برابر رسیدند شیخ شهاب الدین از استر فرود آمد وزانوی سلطان العلمارا بلب ادب ببوسید وخدمت کرد.. منقولست که سه روز در بغداد مقیم بود وروز چهارم بحج متوجه گشته ودر مراجعت بشام آمد واز آنجا بملاطیه رفت.. وبعد بلارنده متوجه شد که از توابع قونیه‌است وامیر موسی حاکم آن دیار بود.) (۱) وامیر موسی جهت او مدرسه بنا نهاد و(قریب هفت سال یازیادت در آن مدرسه می بود) (۲) ودر آنجا گوهرخاتون دخترخواجه لالای سمرقندی راکه از معتبران بنام بود برای پسرش جلال الدین که بحد بلوغ رسیده بودگرفت و بهاالدین محمد معروف بسلطان ولد صاحب مثنوی مذکوره و علاالدین محمد هردو از آن ازدواج بوجود آمدند و (چون درشهر لارنده مدتی مدیدا قامت فرمود مگر جماعتی (از) نمامان وحاسدان امیر موسی رادر بندگی سلطان علاالدین (کیقباد) تهمت کردند که حضرت بهاولد بلخی بدیار روم آمده است واین ولایت را بنور ولایت خود منور گردانیده و ازقدم او پادشاه وقت را اصلا خبری نیست وامیر موسی که‌از جمله بندگان وسوباشان حضرت حضرت سلطان است مزاحم او گشته واورا درشهر لارنده بازداشته است وارادت آورده وبرای او مدرسه بنا کرده.) (۳) وچون پادشاه سلجوقی روم علاءالدین کیقباد ووزیر صوفی مشربش معین الدین پروانه آوازه فضل و تقوی او شنیدند طالب دیدارش گردیدندو بدرخواست آنان سلطان العلماء به قونیه وارد شدو(چون خبر مقدم سلطان العلماء بگوش سلطان الامرا رسید باجمیع ارباب قلم واصحاب علم واهالی قونیه‌استقبال کردند وازدورجای از اسب فرود آمد وزانوی شیخ رابوسه‌داد ومیخواست که‌زیارت ومصافحه کند مولانا بجای دست عصای خود را داد سلطان از این مهابت و نظر

۱و۲و۳ مناقب العارفین

گرم او لرزان شد (۱) وآنها را (بتوقیر واحتشام تمام بشهر آوردند) (۲) وسلطان را نیت آن بود که در طشت خانه خود جای سازد قبول نکرد. فرمود که ائمه را مدرسه وشیوخ را خانقاه وامرارا سرا و تجار را خان و رنور را زوایا وغربا را مصطبه مناسب است همانادرمدرسه التونیه نزول فرمود (ند) (۳) و(بعد از آن سلطان اکثر اوقات نزد سلطان العلماء تشریف فرموده به سر تخت بهم نشستی دروقت خطاب سلطان را ملك کردی) (٤) چون بهاولد هرجا مقیم میشد مجلس می گفت ومعرفت میآموخت وعلم دین احمدی میآفراخت وتذکیر وتفسیر آیات قرآنی میکرد آنجا نیزچون بساط خود راگرم تردید بکار خود مشغول شد تا اینکه بعد از دو سال در سنه ٦۲۸ ازقضای الهی بیمار شد وسر ببالین نهاد چنانکه سلطان ولد گوید

بعد ازدو سال از قضای خدا — سر ببالین نهاد او ز عنا
شاه شد از عنای او محزون — هیچ از غصه‌اش نماند سکون
آمد وشست پیش او گریان — با دو چشم پر آب دل بریان
گفت این رنج هم از وزائل — شود ار هست حق بما مائل
گرشود نیك بعدازاین سلطان — او بود من شوم رهیش از جان
همچو لشکر کشیش کردم من — خدمت او کنم بجان و بتن
شه چو گشتی روانه سوی سرا — او بگفتی بحاضران که هلا
اگر این مرد راست میگوید — از خدا بود ما همی جوید
وقت رحلت رسیده است مرا — رفت خواهم از این جهان فنا
خودهمان بود تا که از دنیا — نقل فرمود جانب عقبی
چون **بهاءولد** نمود رحیل — شد ز دنیا بسوی رب جلیل
درجنازه‌اش چوروز رستاخیز — مرد وزن گشته اشك خونین ریز
نار در شهر قونیه افتاد — از غمش سوخت بنده و آزاد
علما سر برهنه و میران — جمله پیش جنازه باسلطان
هیچ در قونیه نماند کسی — از زن و مرد واز شریف وخسی
که نشدحاضر اندران ماتم — چون کنم شرح آن گران ماتم
درجهان هیچکس نداد نشان — که برون شد جنازهٔ ز آنسان
شه زغم هفت روز بر ننشست — دل چون شیشه‌اش ز درد شکست

۱و۳ مناقب العارفین
۲ و٤ رساله فریدون سپهسالار بتصحیح استاد سعید نفیسی

هفته‌ای خوان نهاد در جامع | تا بخوردند قانع و طامع
مالها بخش کرد بر فقرا | جهت عرس آن شه والا
روز و شب در فراقش افغان کرد | از دو چشم اشك و خون در افشان کرد

چون بهاولد سر در نقاب خاك کشید واز این سرا بدان سرا شتافت مریدان جمع شدند ومولانارا بجای والدش نشانیدند چنانکه در ولدنامه ذکر شده است .

تعزیه چون تمام شد پس از آن | خلق جمع آمدند پیر و جوان
همه کردند رو بفرزندش | که توئی در جمال مانندش
بعد ازاین دست ما ودامن تو | همه بنهاده‌ایم سوی تو رو
شاه ما زین سپس تو خواهی بود | از تو خواهیم جمله مایه و سود
شست بر جاش شه **جلال الدین** | رو بدو کرد خلق روی زمین
چون پدر گشت زاهد و دانا | سرور و شاه جمله علما
مفتی شرق وغرب گشت بعلم | از جهان جهل در نوشت بعلم
علم دین احمدی افراخت | هر که آن داشت مر ورا بشناخت
که پدر اوست وز پدر افزون | حرکاتش ز یکدیگر موزون
بیقراران شدند از او ساکن | همه در ظل او ز خوف ایمن
داد با هر کسی عطای دگر | شد از او یك چو ماه و یك چون خور

بعد از اینکه مولانا بجای پدر نشست و یکسال به تذکیر و وعظ مشغول بود ودر ارشاد ودستگیری خلایق کوشش میکرد ناگهان استادش سید برهان الدین محقق ترمدی که در جوانی به بلخ رسیده بود و بمجلس بهاولد راه یافته ومرید او گردیده بود واز مریدی بمرادی رسیده بود در طلب شیخ خود بقونیه آمد وچون شیخ را نایافت و (فرزندش مولانا جلال الدین را دیدن که درعلوم ظاهر بغایت شده بود و بمرتبه پدر رسیده و بدو گفتن که بعلم وارث پدر شدی الا پدرت را غیر از این احوال ظاهر احوال دیگر بود وآن آمدنی است نه آموختنی ، بر رسته است نه بر بسته و آن احوال از حضرتش بمن رسیده است، آن را نیز ازمن کسب کن تا در همه چیز ظاهراً و باطناً وارث پدر گردی وعین او شوی .

مدتی چون بماند در هجران | طالب شیخ خویش شد برهان
گشت بسیار واندر آخر کار | داد با وی خبر یکی ز کبار

گفت شیخت بدان که در روم است | نیست پنهان بجمله معلوم است
این طرف عزم کرد آن طالب | عشق شیخش چو شد براو غالب
چونکه شادان بقونیه برسید | شیخ خود را ز شهریان پرسید
همه گفتند آنکه میجوئی | هر طرف بهر او همی پوئی
هست سالی که رفت از دنیا | رخت را برد باز در عقبی
جسم خاکیش رفت اندر خاک | جان پاکش گذشت از افلاک

بروایت افلاکی چون برهان الدین بقونیه رسید مولانا درلارنده بود چندین ماه درمسجد سنجاری معتکف شده و نامه‌ئی بمولانا نگاشته او را بقونیه دعوت کرد وچون همدیگر راملاقات کردند شادیها نمودند و سید بمولانا چنین گفت :

گفت از آن پس بشه جلال الدین | گرچه درعلم نادری و گزین
لیک بد والد توصاحب حال | جوی آن را ودر گذر از قال
قال او را گرفته‌ای بدو دست | همچو من شوز حال او سرمست
تا تمامت تو وارثش باشی | نور اندرجهان چو خورباشی
وارث والدی تواندر پوست | مغز من برده‌ام نگر در دوست

چون این سخن شنید سر در پای او نهاد ومریدش گردیدومدت نه سال درصحبت او بود وبمجاهده وریاضت مشغول بود تا بکمال شیخی رسیدو عین او گشت.

برهان الدین درسنه ۶۳۷ هجری قمری پس از نه سال مصاحبت بامولانا جهان فانی را درود گفته بجهان باقی شتافت

بود در خدمتش بهم نه سال | تا که شد مثل او بقال وبحال
ناگهان سید از جهان فنا | کرد رحلت سوی سرای بقا
ماند بی او جلال الدین تنها | روزوشب کردروی سوی خدا(۱)

چون سید برهان الدین ازجهان رفت مولانا برمسند ارشاد وتدریس نشست بموعظه وفتوا ومجلس گفتن مشغول شد و قریب ده هزار کس گرد شمع وجودش پروانه‌وار میگردیدند .

ده هزارش مریدبیش شدند | گرچه دراول زصدق دوربودند

۱ـ ولد نامه ص ۱۹۷

مفتیان بزرگ و اهل هنر — دیده او را بجای پیغمبر
خاص وعامش مریدو بنده شدند — چون نبات از بهار زنده شدند
وعظ گفتی ز جود بر منبر — گرم و گیرا چو وعظ پیغمبر
سرهای نهفته را گفتی — هر زمان صد هزار در سفتی
گشت اسرار ازو چنان مکشوف — هر مریدش گذشت از معروف
درچنین دعوت و بحق مشغول — عاشقان رامراد از او بحصول

بعد آن از پنج سال تمام زاهدی سجاده نشین بودو (ازهر گونه عبادت و ریاضت که ازحضرت رسالت صلوات الله علیه وسلامه منقول می بود مینمود)(۱) وهیچگاه بیاد این روایت (که روزی اعرابئی در نجد باوازخوش ودلکش این ابیات را میسرائید که

کل صبح وکل اشراق — تبك عینی و بدمع مشتاق
لسعت حیة الهوی کبدی — لاطبیب لها ولا راقی
الا الحبیب الذی شعفت به — عنده رقیتی و تریاقی

حضرت سیدالاولین والآخرین علیه الصلوة افضلها ومن التحیات اکملها چون این ابیات بشنید دریاهای معرفت و محبت وشوق که در دل منورش بود درجوش آمد اشارت فرمود تااعرابی این ابیات را مکرر کرد وحضرت ایشان از غایت شوق دست مبارك می افشاندند و حرکت عنیف میکردند چنانکه ردای مبارك ازدوش بیفتاد) (۲) نبود تاعاقبت آفتاب جمال شمس تبریزی نمایان شد وآن عارف کامل وزاهد سجاده نشین وآن مدافع دین احمدی وجامع علوم معقول ومنقول وصاحب منبرودستار را به عاشقی شیدا ورندی لاابالی و مستی عربده کش که جزپای کوفتن وجهیدن وچرخیدن وغزل سرودن کاری نداشت مبدل کرد آری چنان از تابش آفتاب جمال شمس داغ شد که هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت آنچه ازمقام تبتل و وفنا و بالاخره ملاقات باخدا ! در مدت ۳۸ سال تلف کردن عمر بدست آورده بود بیك بار درطبق اخلاص نهاده تقدیم شمس کرد . درعوض چه بستد ؟ عشق ! آری عشق

۱ـو۲ رساله فریدون سپهسالار صفحه ٦٤و٦٥

گر ندیدی عشق را کارش نگر   رنگ وروی عاشق زارش نگر

آری گر ندیدی عشق آثارش نگر . کمتر کسی از شیفتگان ادبیات پارسی است که از ثمره و نتیجه این عشق بهره‌ای نبرده باشد و از شهد سخنانش کام را شیرین واز نغمه های آتشینش غزلی از بر نکرده باشد. در نتیجه این عشق وجنون است که دیوان کبیر برشته نظم کشیده شد چنانکه خود گوید

من کجا وشعر از کجا لیکن بمن درمی دمد
آن یکی ترکی که آید گویدم «هی کیمسن»
ترک کی تاجیك کی رومی کی وزنگیست کی
مالك الملکی که داند مو بمو سر وعلن

واگرنه من کجا وشعر از کجا؟ وبالاخره دراثر این عشق جان‌سوز کتاب مثنوی که چکیده تمام احوال و امواج زندگانی وحاصل ۶۹ سال عمر اوست بوجود آمد : درمثنوی نیز عشق شمس راهبرش بودوهر کجا نامی ازشمس بمیان‌میآید‌چنان‌سوزناك‌درفراقش ناله‌میکند که‌مردوزن‌ازنفیرش می نالندوچون‌میخواهدپوشیده باشدسریارخوشتر آن‌میداند که سر دلبررا در حدیث‌دیگران باز گوید.شمس الدین که بود که یکباره‌زاهد وشیخ‌مفتی‌راشاعر وترانه گوی وخمار کرد وسجاده نشین باوقار را بازیچه کوی کودکان نمود؟ شمس الدین محمدبن علی بن‌ملك‌ازمردم تبریز بودودرعلم‌قال‌وحال‌هردومقامی بلندداشت و بقول افلاکی نخست‌مریدشیخ‌ابوبکر زنبیل باف تبریزی بودوچون بدرجه کمال‌رسیددرطلب‌مردان‌حق‌راه سفر پیش گرفت‌ودر بغدادشیخ‌اوحدالدین کرمانی‌رادیدوپرسیددرچیستی(گفت‌ماه‌رادرآب‌طشت‌می بینم. فرمود که‌اگر درگردن دنبل نداری چرا در آسمانش نمی بینی اکنون‌طبیبی بکف کن‌تا ترا معالجه کند تا درهرچه نظر کنی دراو منظورحقیقی‌را بینی.شیخ برغبت تمام‌گفت که بعدالیوم میخواهم که دربندگیت باشم. گفت. بصحبت ماطاقت نیاری. شیخ بجدگرفت که البته مرا درصحبت‌وخدمت‌خود قبول کن. فرمود بشرطی که علی‌الناس درمیان بازار بغداد با من نبیذ بنوشی گفت نتوانم . گفت برای من نبیذ خاص توانی آوردن گفت نتوانم گفت وقتی که من نوش کنم بامن توانی مصاحبت کردن گفت نمی‌توانم حضرت مولانا شمس‌الدین بانگی بزد که از پیش مردان دورشو قال الم اقل لك انك لن تسطیع معی

صبراً تو آن نهٔ که توانی از بهر آنکه ناتوانی خوش باش که ترا آن قوت نیست و قدرت خاصان حق نداری پس صحبت من کار تو نیست و حریف صحبت من نهٔ (۱)

آری شمس الدین احتیاج نداشت که کسی درخدمتش باشد بل کسی را میخواست که مجنون وار گرد شمع وجودش بگردد و از عشق نپرهیزد مستی سرانداز میخواست که از عربده نگریزد و گر سر طلبد در پایش اندازد و گر زر طلبد اندر قدمش ریزد ، کسی را طلب میکرد که بفرمانش ترك مسجد و منبر کند وراه خرابات پیش گیرد و در گوشه آن با زخمه وچغانه بسر برد و گر شاهدی هم خواهد دست حرم خودرا دردستش نهد(۲) بهمین منظور گرد آفاق میگشت تا اینکه در ۲٦ جمادی الاخر سنه ٦٤۲ مطلوبش را درقونیه یافت مولانا نیز که بعداز برهان الدین ٥ سال بی مرادمیزیست ودراین

۱ـ مناقب العارفین

۲ـ اشاره بدین مطلب از مناقب العارفین است که حضرت سلطان ـ العارفین چلپی عارف قدس الله روحه ازحضرت ولد روایت کرد که : مولانا شمس الدین بطریق امتحان و ناز عظیم از حضرت والدم عظم الله ذکره شاهدی التماس کرد پدرم حرم خود کرا خاتون را که درجمال و کمال جمیله زمان وسارهٔ ثانی بود و در عفت و عصمت مریم عهد خود ، دست بگرفته درمیان آورد . فرمودکه : او خواهرمن است، بلکه نازنین پسری میخواهم که بمن صحبت کند . فی الحال فرزندخود سلطان ولد راکه یوسف یوسفان بود پیش آورد و گفت : امیدآنست که بخدمت و کفش گردانی شما لایق باشد . فرمودکه او فرزند دلبند من است ، حالیا اگر قدری صهبا دست دادی اوقات بجای آب استعمال میکردم ،که مرا ازآن ناگزیرست،همانا که حضرت بنفسه بیرون آمده ، دیدم که سبوئی از محله جهودان پر کرده بیاورد ودرنظر او نهاد . دیدم که مولانا شمس الدین فریاد برآورد وجامه هارا بخود چاك کرده ، سر درقدم پدرم نهاد وازآن قوت مطاوعت امر پیر حیرت نموده ، فرمود که : بحق اول بی اول و آخر بی آخر که از ابتدای عالم تا انقراض جهان مثل تو سلطانی درجهان وجود نه آمد و نخواهدآمدن. نقل از منتخب کتاب مناقب العارفین شمس الدین احمدافلاکی ضمیمه رساله فریدون سپهسالار چاپ طهران .

مدت پیوسته در طلب مردان حق میگشت چنانکه موسی علیه‌السلام باقوت نبوت وعظمت رسالت جویای خضر علیه‌السلام گشته بود . مولانا قدسنا الله بسره العزیز باوجود چندین فضائل وخصال و مقامات و کرامات وانوار و اسرار دردور وطورخود بی نظیربود ومثل ومانند نداشت طالب‌شمس‌الدین تبریزی قدس‌الله سره العزیز گشته بود .

غرضم از کلیم مولاناست ... آنکه او بی نظیر وبیهمتاست

آنکه چون او نبود کس بجهان ... آنکه بود ازجهان‌همیشه‌جهان

پیش او جمله همچوطفل بدند ... بر لطف وصفاش ثفل بدند

آنکه در دورها چو او ناید ... نی فلك همچو او مهی زاید

آنکه اندر علوم فایق بود ... بسری شیوخ لایق بود

مفتیان گزیده شاگردش ... همه‌صف ها زده‌زجان گردش

هر مریدش ز بایزید افزون ... هریکی دروله دوصد ذوالنون

باچنین عزوقدر وفضل‌وکمال ... دائماً بود طالب ابدال

طالب آخر رسد بمطلوبش ... گربود راست‌عشق محبوبش

زانکه جوینده است یابنده ... خنك آنکس که شد ورا بنده

خضرش بود شمس تبریزی ... آنکه با او اگر در آمیزی

هیچکس را بیك جوی نخری ... پرده های ضلام را بدری

آنکه ازمخفیان نهان بود او ... خسر و جمله واصلان بود او

اولیا گر ز خلق پنهان اند ... خلق جسم‌اند واولیا جان اند

جسم جان را کجا تواند دید ... راه جان را بجان‌توان ببرید

شمس تبریزی را نمیدیدند ... درطلب گرچه بس بگردیدند

غیرت حق ورا نهان میداشت ... دور ازوهم واز گمان‌میداشت

نزد یزدان چو بود مولانا ... از همه خاصتر بصدق و صفا

گشت راضی که روی بنماید ... خاص با او بران نیفزاید

طمع اندر کس دیگر نکند ... مهربانی(مهر باقی) زدل برون‌فکند

غیر او را نجوید اندر دهر ... گرچه باشد فریدوزبده‌عصر

نشود کس بدان‌عطا مخصوص ... او بود با چنان لقا مخصوص

بعد بس انتظار رویش دید ... گشت‌سرها براوچو روزپدید

دید آن راکه هیچ نتوان‌دید ... هم‌شنید آنچه کس‌زکس‌نشنید

چون کشید از نیاز بوی ورا | بی حجابی بدید روی ورا
شد بر او عاشق و برفت از دست | گشت پیشش یکی بلندی و پست

این عاشق ومعشوق که از ثمره عشقشان گلزار ادب رونق گرفته چنانکه در مثنوی ولدی مذکور است ناگهان در قونیه بهم میرسند

ناگهان شمس دین رسید بوی | گشت فانی ز تاب نورش فی
از ورای جهان عشق آواز... | برسانید بی دف و بی ساز
شرح کردش ز حالت معشوق | تا که سرش گذشت از عیوق
گفت اگرچه بباطنی تو گرو | باطن باطنم من این بشنو
عشق در راه من بود پرده | عشق زنده است پیش من مرده
دعوتش کرد در جهان عجب | که ندید آن بخواب ترك وعرب
شیخ استاد گشت نو آموز | درس خواندی چو کودکان هر روز
منتهی بود مبتدی شد باز | مقتدی بود مقتدی شد باز
گرچه در علم فقر کامل بود | علم نو بود کاو بوی بنمود
رهبرش گشت شمس تبریزی | آنکه بودش نهاد خونریزی

چون مولانا شمس را دید یکباره اسیر پنجه عشقش گردید وبخانه دعوتش کرد ودیوانه وار سر در پایش نهاد و گوش بفرمانش داد

دعوتش کرد سوی خانه خویش | گفت بشنو شها ازین درویش
خانه ام گرچه نیست لایق تو | لیك هستم بصدق عاشق تو
بنده را هرچه هست وهرچه شود | بی گمان جمله آن خواجه بود
پس ازین دوی خانه خانه تست | بوثاقت نمیروی تو درست
بعد از آن هردو خوش روانه شدند | شادوخندان بسوی خانه شدند

دست معشوق را گرفت و بخانه برد وچهل روز یا بقولی سه ماه در خلوت پیش یار نشست ودر را بروی موافقان ومنافقان بست ودرهمین مدت بود که دوصد خانهٔی را که زنبوروار وموروار ازعلم ودانش ساخته بود از دست بداد با این وجود در نشاطش زوالی حاصل نگشت زیرا شمس گفته بود .

ای صدف چون آمدی دربحر من غمگین مباش
چون صدفها گوهرا فشانت کنم نیکو شنو

بر گلوبت تیغهـا را دست نی وحکم نی

گر چو اسمعیل قربانت کنم نیکو شنو

من همایم سایه کردم بر سرت از فضل خود

تا که افریدون وسلطانت کنم نیکو شنو

بعداز بیرون آمدن ازخلوت بکلی تغییرحالت داد. ازوعظ وارشاد و اقامه نماز وفتوا وتذکیروامرمعروف ونهی از منکرومجلس گفتن دست کشید. بسماع ورقصیدن وچرخیدن وپای کوفتن ودست‌افشاندن پرداخت‌ودرس و بحث فراموش کرد، شعرغزل ودوبیتی آموخت، عمامه ودستار وجبه رادر گرو می‌وباده‌نهاد، قیل‌وقال مدرسه‌را رها کرده گوش بناله رباب دادکسی که درپی آن بود که خلق مستش شوند از همه گسیخت و بردامن شمس آویخت مریدان همهمه سر دادند و پچ پچ و نجوا آغاز کردند کـه چه شده که شیخ و مولای ما تغییر حالت داده و از ما گسیخته و بدامان‌این درویش ژولیده موی که کس از اصل و نسبش اطلاعـی ندارد آویخته و ازما کـه سالیان دراز چون بندۀ صـادق در خدمتش هستیم و دشمنانش را مقهور ودوستانش‌را منصوروخودش را مشهور گردانیده‌ایم و هرکدام دارای اصل ونسبی نامداریم و او را مظهر حق میدانیم وشاه شاهانش میخوانیم وچون بازصیدها کرده‌ایم و در خدمتش نهاده‌ایم دست کشیده وروی برتافته وبفرمان شمس ایستاده وخلق را ازوعظش محروم کرده است.

در شناعت در آمدند همه — آن مریدان بیخبر چو رمه

گفته باهم که شیخ‌ما زچه‌رو — پشت بر ما کند ز بهر چه او

ما همه نامدار ز اصل ونسب — از صغر درصلاح وطالب رب

بنده صادقیم در ره شیخ — ما همه عاشقیم در ره شیخ

جمله دیده از او کرامت ها — دیده هریك در او علامت ها

شده مارا یقین که مظهرحق — اوست بی‌شك وزاوبریم سبق

گشته ما هریکی از او دانا — همه زو برده بیشمار عطا

برتر از فهم و عقل این ره ماست | شاه جمله شهان شهنشه ماست
آنچه ما دیده‌ایم کم کس دید | گوش هر کس چنین سخن نشنید
چشم ما را گشاد و بینا کرد | سینه جمله را چو سینا کرد
همه از وعظ او چنین گشتیم | در دل غیر مهر او کشتیم
همه چون باز صیدها کردیم | صید ها را بشاه آوردیم
شد زما شیخ در جهان مشهور | دوستش شاد و دشمنش مقهور
چه کس است اینکه شیخ ما را او | برد از ما چو یك کهی را جو
آن چه جوی است کانچنان که را | همچو کاهی ربود و برد از جا
کرد او را ز جمله خلق نهان | می نیابد کسی ز جاش نشان
روی او را دگر نمی بینیم | همچو اول برش نمی نشینیم
ساحر است این مگر بسحر و فسون | کرد برخویش شیخ را مفتون
ور نه خود کیست او و در وی چیست | با چنین مکر میتواند زیست
کمترینی زماست بهتر از او | در سرش اینکه نیست بهتر از او
نی ورا اصل و نی نسب پیداست | می ندانیم هم که او ز کجاست
ای دریغا گر چه زخم است این | که از او شد خراب این آیین
همه خلقان ز وعظ شد محروم | طالع سعد ما از او شد شوم (۱)

مولانا که همه را بیازموده و بدریا ها فرو رفته و بهتر از شمس گوهری نیافته بود و ز همرهان سست عنصر هم دل گرفته بود بملامت مریدان و سرزنش اهل قونیه و پند ناصحان توجه‌ای نداشت بلکه مخالفت آنان آتش عشقش را دوچندان کرد مریدان از یك طرف و مردم قونیه از طرف دیگر بآزار شمس برخاستند. آشکار و نهان فحش ها میدادند و تیغ برویش میکشیدند و در تمهید وسایل نابودی او بودند و چاره‌ئی میاندیشیدند تا از شهر دورش سازند.

جمله گشته بخون او تشنه | ساخته بهر کشتنش دشنه
گاه گاهش چون بدیدندی | تیغ بر روی او کشیدندی
فحش ها پیش و پس بگفتندی | همه شب از غمش نخفتندی
همه در فکر این که کی از شهر | رود او یا فنا شود از قهر

---

۱ ـ مثنوی ولدی ص ۴۳

عاقبت شمس‌الدین از آزار مردم بتنگ آمد و تصمیم گرفت که قونیه‌را ترک کند مولانا که ایام فراق را نزدیک می‌دید آتش اشتیاقش زبانه‌میکشید هرچه ستم‌وجفا میدیدچون سایه همائی برسرش بود بازهم‌دل‌خوش‌میداشت لکن فراق شمس را نمیتوانست تحمل کند چـون بشنید کـه شمس الدین تصمیم گرفته است که اورا ترک کند بردامنش آویخت وعهد ووثیقه ها را بخاطرش آوردوغزلهاسرود ولابه‌ها کرد وعجزو نیازعاشقانه نمودتا بلکه‌او راازعزم خود منصرف سازد

بشنیده‌ام که عزم سفرمیکنی مکن مهرحریف ویار دگر میکنی‌مکن

تودرجهان غریبی وغربت‌چه‌میکنی قصد کدام خسته جگر میکنی مکن

ازمامدزد خویش به بیگانه گان‌مرو دزدیده سوی غیر نظرمیکنی مکن

ای‌مه که‌چرخ زیروز بر از برای تست مارا خراب وزیروز برمیکنی مکن

کوعهدو کووثیقه که باما تو کردهٔ ازقول وعهدخویش‌عبرمیکنی‌مکن

چه‌وعده‌میدهی‌وچه‌سوگندمیخوری سوگندوعشوه‌راچه‌سپرمیکنی‌مکن

زاری‌هاوالتماس‌ها کرد که ماوخودرا دشمن بکام مگردان ودوستان را میازار ودشمنان را شاد مکن

روشنی خانه توئـی خانه بمگذار و مرو
جان ودلم را به غم وغصه بمسپار و مرو

هیچ حسود از پس کس نیک نگوید صنما
آنچه سزد از کرم دوست به پیش‌آرومرو

همچو خسان هرنفس خویش بهر باد مده
وسوسها را بزن آتش تو بیکبار و مرو

وبالاخره بدو یاد آورشد که

وفا حسن خوبان زیادت کند وفا پیشه کن بی وفائی مکن

لکن‌زاری‌ها والتماسهای‌مولانا دردل‌شمس‌تأثیر نکرد وروز پنجشنبه ۲۱شوال۶۴۳هجری‌قمری پس‌از۱۶ماه‌مصاحبت‌بامولانا جان، خودرا ازدست خسان مریدرهانید(۱)وعازم‌دمشق‌شد مولانا که پس از برخورد بمطلوب وچشیدن شهد وصال برای نخستین بار طعم فراق را می‌چشید بی‌تابانه ناله

۱ـ وارهیدازچنین خسان مرید جان‌خودرازمکرشان‌بخرید(ولدنامه)

میکرد و نغمه میسرود و بالحن خوش وصوتی عجیب شور و فریاد وفغان میکرد دررا بروی خود بسته ودرفراق شمس گریه وزاری مینمودشعروغزل میسرود ، خط برورق زهد و کرامات میکشید ودرصف عشاق می نشستو بیاد روی یار وایام وصال نی وچنگ ورباب میزد زیرا

نای بـرای او کند در شب و روز ناله‌ای

چنگ برای او کند از غم سوز زاری ای

بدلدارش میاندیشیدودرعالم خیال بادلدار رازونیازها کرده‌میگفت

زغـم تو زار زارم ، شب و روز بیقرارم

دل وجان بغم سپارم ، زدودیده خون ببارم

دم شاد بر نیارم ، ز زمانـه بر کنـارم

همه این شده است کارم ، صنما درانتظارم

تن ونفس تا بمیرد (۱)

رباب حرام را مونس خویش کرد زیرا رباب زاشك چشم و ازجگر های کباب برایش قصه میگفت . هرروزدر انتظار بود که شاید نگارش از در درآید لکن شامگاهان مجبور بود که بگوید .

امروز نگار ما نیامد — آن دلبرویار ما نیامد

سحرگاهان که همه در بستر نازخفته بودندیده او برفلك ستاره میشمرد و با اختران می گفت

خبر کن ای ستاره یار مارا — که دریابد دل خونخوارمارا

خبر کن آن طبیب عاشقان را — که تا شربت دهد بیمار مارا

وچون ازستارگان مایوس میشد دست بردامن نسیم عنبر بوی‌میزد که سلامش را به شمس که یاربرگزیده ونور دو دیده وآرزوی جان و وراحت روانش بود برساند .

ای آرزوی جانم ازماسلام بادت — ای راحت روانم ازما سلام بادت

ای یار برگزیده‌وازیارخود بریده — ای نورهردودیده ازما سلام بادت

ای آفتاب تابان‌وای‌عالم‌ازتوچونجان — رویت زمن متابان‌ازماسلام بادت

۱- ازاین غزل مولاناست .

زغم توزار زارم،هله تا تو شاد باشی

صنما در انتظارم ، هله تا تو شاد باشی

ای مفخر زمانه اندرجهان یگانه   کردی‌زمن کرانه ازماسلام بادت
ای باد عنبرین بوی گر بگذری بدان کوی
در گوش شمس‌الدین گوی از ما سلام بادت

وچون مدتی میگذشت و از او خبری یا نامه‌ای نمیرسید وعده‌ها و سوگندهای (۱) اورا بی‌اساس شمرده نسبت بی‌وفائی بدومیداد وازخداوند میخواست که یکی یارجفاکارش دهد و گرفتار دلبری عشوه گر و سر کش وعیارش سازد واورا نیزعاشق کند وغم‌عشقش‌دهد تابداند که شب‌وروزش بچه‌سان میگذرد .

ای خداوند یکی یارجفاکارش ده   دلبری‌عشوه‌دهی سر کش‌وعیارش‌ده
تابداند که‌شب‌ما بچه‌سان میگذرد   غم عشقش‌ده وعشقش‌ده‌وبسیارش‌ده

واماشمس که هنگام رفتن سوگندها خورده بود که (جهت مصلحت وقت) (۲) قونیه راترك میکند ازاحوال مولانا وبی‌قراری‌ها وزاری‌ها و غزلسرائی هایش بوسیله نامه و پیامهائی که از او دریافت میکرد با خبر بود ومولانا پی‌درپی نامه‌وپیام برای شمس میفرستاد تااینکه (ازحضرت مولاناشمس‌الدین بخداوندگار ازمحروسه دمشق نامه آمد) (۳) و یاران ومریدان مولانا هم که تصورمیکردند بارفتن شمس نظرلطف مولانا را بخویشتن جلب میکنند ودوباره می‌توانند از وعظ و گفتارو کرامات پیرو مرشد خود برخوردار شوند وبهمین علت شمس را مجبور به ترك قونیه کرده بودندچون‌مشاهده نمودند که‌علاوه براینکه نظرلطف‌اورا نمیتوانند جلب کنند بلکه مورد بی‌اعتنائی مولانانیزقرار گرفته‌اند ومولانا (فقط با جمعی که ازحرکت آن فتنه معصوم بودند عنایتها میکرد وبا محرکان آن فتنه ومحرضان‌آن حرکت قطعاً برسرعنایت نمی‌آمد... آن جمع نیزچون دیدند که بکلی از زمره‌مغضوبان ومحجوبان‌محسوب‌میشوندردرون باناب‌ت‌و استغفار مشغول گشتندحضرت‌خداوندگارتوبه‌واستغفارآن جمع راپذیرفت) (٤) چنانکه سلطان ولد میگوید .

---

(۱) اشاره‌بدین‌غزل‌مولاناست .
چه وعده میدهی و چه سوگند میخوری
سوگند وعشوه را چه سپرمیکنی مکن
۲و۳و٤ رساله فریدون سپهسالار چاپ طهران صفحه ۱۲۹

همه گریان بتوبه گفته که وای | عفومان کن از این گناه خدای
قدر او از عمی ندانستیم | که بدآن پیشوا ندانستیم
طفل ره بوده ایم خرده مگیر | یارب انداز در دل آن پیر
که کند جرمهای ما را او | عفو کلی کزین شد دوتو
قدما بود الف کنون دال است | ناله و گریه مان براین دال است
پیش شیخ آمدند لابه کنان | که ببخشا مکن دگر هجران
توبه ها میکنیم رحمت کن | گر دگر این کنیم لعنت کن
توبه ما بکن ز لطف قبول | گرچه کردیم جرمها زفضول
شیخشان چونکه دید از ایشان این | راهشان داد و رفت از او آن کین

مولانا کسانی را که باعث شکنجه و آزارش گشته بودند ببخشود و (بعد از آن حضرت خداوندگار در شوق عشق آن حضرت باز بسماع شد و کلمات وغزلیات انشاء فرمود) (۱) وخطاب به پسرش سلطان ولد و ۲۰ تن از یاران که مأمور عذرخواهی از گناه و گستاخی مریدان گردیده بودند این غزل را بسرود

بروید ای حریفان بکشید یاد ما را
بمن آورید یاران صنم گریز پا را
بترانه های شیرین ببهانه های رنگین
بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را
اگر او بوعده گوید که دم دیگر بیایم
همه وعده مکر باشد بفریبد اوشما را
دم سخت گرم دارد که بجادوئی وافسون
بزند گره بر آتش و ببندد او هوا را
بمبارکی وشادی چو نگار من در آید
بنشین نظاره میکن تو عجایب خدا را
چو جمال او بتابد چه بود جمال خوبان

(۱) رساله فریدون سپهسالار

که رخ چو آفتابش بکشد چراغ ها را

برو ای دل‌سبك پر بیمین دلبر من
برسان سلام وخدمت تو عقیق بی بهارا

شه ماست شمس دینم بحقیقت یقینم
زلبان نبات ریزد ببردز ماغنا را

سلطان‌ولد با بیست تن‌از یاران بفرمان پدر برای‌عذرخواهی گستاخان وآوردن آن صنم گریزپای روان شد و (حضرت خداوندگار قدس سره این غزل را درطلب حضورشریف مولاناشمس‌الدین رضی‌الله‌عنه انشا کرده بصحبت سلطان ولد رضی‌الله عنه ارسال فرمود

بخدائی که درازل بودست حی و دانا و قادر و قیوم
نوراو شمعهای‌عشق‌افروخت تا بشد صد هزار سرمعلوم
ازیکی‌حکم اوجهان پرشد عاشق‌وعشق وحاکم ومحکوم
در طلسمات شمس تبریزی گشت گنج عجایبش مکتوم
که‌ازآندم که توسفر کردی از حلاوت جدا شدیم چوموم
همه‌شب‌همچوشمع میسوزیم زآتش جفت وزانگبین‌محروم
در فراق جمال تو ما را جسم ویران وجان‌همچون بوم
آن‌عنان‌را بدین‌طرف برتاب زفت کن پیل عیش را خرطوم
بی‌حضورت‌سماع نیست حلال همچوشیطان طرب‌شده مرحوم
یك‌غزل بی‌توهیچ گفته نشد(۱) تا رسید آن مشرفهٔ مفهوم
پس بذوق سماع نامه تو غزلی پنج وشش بشد منظوم
شام ازنورصبح روشن باد ای بتوفخرشام‌وارمن‌وروم(۲)

اما بروایت افلاکی مولانا این چهار غزل را که مطلع آنها درج میشود برای شمس فرستاد

مطلع نامه وغزل اول

ایهاالنور فی‌الفوادتعال غایة الوجد والمراد

۱ــ بدین‌مصرع نبایداستناد کرد که مولانا درمدت مفارقت وجدائی غزلی نسروده است .

۲- رساله فریدون سپهسالار صفحه ۱۳۰

مطلع نامه و غزل دوم

ای ظریف جهان سلام علیك | ان دائی و صحتی بید یك

مطلع نامه و غزل سوم

زندگانی صدر عالی باد | ایزدش پاسبان و کالی باد

مطلع نامه و غزل سوم که تمامت آن در بالا درج شد

بخدائی که در ازل بودست | حی و دانا و قادر و قیوم

لکن از این بیت.

پس بذوق سماع نامه تو | غزلی پنج وشش بشد منظوم

می توانیم بگوئیم که نامه ها بیش از چهار یعنی هفت بوده است. حضرت استادی جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر در رساله زندگانی مولانا جلال الدین محمد غزلی را که با مطلع

زندگانی مطلع سامی | باد درسروری و خودکامی

شروع میشود(۱) باذکرهرگاه از مولانا باشد پنجمین نامه میداند شاید هم بتوان این دو غزل را با مطلع

ای نادره دوران ازمات سلام الله | ای یوسف مصر جان ازمات سلام الله

ای غایب ازاین محضر ازمات سلام الله | وی از همه حاضرتر ازمات سلام الله

دو نامه دیگر ازمولانا دانست زیرا بصراحت اورا میطلبد.

بازآ که بشکرانه جان بهر توجانانه | در بازم مردانه ازمات سلام الله

بازآ که پیامستت با بوس و سلامستت | یك حرف تمامستت ازمات سلام الله

بازآ که همین باشد عادت نه چنین باشد | آئین به ازاین باشد ازمات سلام الله

دریاب که بیمارم دریاب که افکارم | دریاب که غمخوارم ازمات سلام الله

ملخص کلام سلطان ولد با بیست تن ازیاران در پی آن صنم گریز پا (بمحروسه دمشق روان شد. بعداز طی منازل چون بدمشق برسید اصحاب رااشارت فرمودتا درهر طرف آثار ایشان راطلب دارندو آن گنج را در هر کنج بجوئید بعد ازچند روزآن عالم حقایق رادر گوشه‌ای یافتند که مستغرق جمال صمدی گشته بود وهیچ کس را ازاهل آن بلاد برمعاملهٔ ایشان وقوف نبود سلطان ولد با تمامت یاران ببندگیش در آمده، سرسجدهٔ عبودیت

---

۱ - برای اطلاع از تمام غزلها به رساله زندگی مولانا جلال الدین محمد رجوع کنید

نهادند و بشرف دست بوس مخصوص گشتند وسیم و زری که آورده بودند بحضرتشان نهاده وسلام حضرت خداوندگار ومکتوب رسانیدند . مولانا شمس‌الدین بخندهٔ خوش فرمود : ما را بسیم‌وزر چه می‌فریبد؟ ما را طلب مولانای محمدی سیرت کفایتست واز سخن واشارت‌او تجاوز چگونه توان کردن ؟ چند روز که آنجا بودند همه‌روز بسماع‌وذوق‌مشغول. چون‌مصالح تمام شد عنان عزیمت بطرف قونیه روان‌فرمودند‌تمامت اصحاب بخدمتش بهم سوار گشتند . حضرت سلطان ولد قدس سره ازسر عشق واختیار، نه اضطرار ، در رکاب حضرتشان پیاده روان شد چندانکه اشارت فرمود که بهاالدین برفلان مرکب سوار شو. فرمود : خداوندگارم شاه سوارو بنده سوار چگونه بود؟ (١) فی‌الجمله بعشق ونیاز تا بمحروسه قونیه در رکاب ایشان بیامدند در آن سفر بهرقدمی طی صد هزار مشکل وقطع بوادی هائل، که هیچ سالك را حاصل نشده بود فرمود و باعلای مقامات کاملان وواصلان برسید (٢) وچون خبر وصول ایشان بقونیه رسید‌حضرت خداوندگار با تمامت اکابر واعاظم باستقبال بیرون‌آمدند) (٣) و چون مولانا بمعشوق که هم شمس وقمرش‌وهم‌سمع وبصرش بود رسید در سماع شد وشادی کنان وچرخ زنان فرمود .

شمس وقمرم آمد سمع و بصرم آمد
آن سیم‌برم آمد وآن کان زرم آمد
مستی سرم آمد نور نظرم آمد
چیزی دگر ارخواهی چیز دگرم آمد
آن راه زنم آمد توبه شکنم آمد
وان یوسف سیمین بر ناگه ببرم آمد

١ـ شاه گفتش که‌شوتونیز سوار — بر فلان اسب‌خنك خوش‌رفتار
ولدش گفت ای شه شاهان — با تو کردن برابری نتوان
چون بودشه سوار وبنده سوار — نبود این روا مگو زنهار
٢ـ دروه ازوی هزار سر بشنید — صدجهان از ورای چرخ بدید
هیچ کس را نگشت آن مقدور — میشد از هرعطا زنو مسرور
٣ ـ رساله فریدون سپهسالار چاپ طهران

آن کس که همی جستم دی شب بچراغ اورا
امروز چو تنگ گل بر رهگذرم آمد
دو دست کمر کرد و بگرفت مرا در بر
زان تاج نکو رویان نادر گهرم آمد
ازمرگ چرا ترسم کو آب حیات آمد
و از تیغ چرا ترسم چون او سپرم آمد
امروز سلیمانم کانگشتریم دادی
وآن تاج ملوکانه بر فرق سرم آمد
ازحد چو بشد دردم درعشق سفر کردم
یا رب چه سعادت‌ها کز آن سفرم آمد
وقتست که می جوشم تا برق زند هوشم
وقتست که بر پرم چون بال و پرم آمد
وقتست که درتابم چون صبح درین عالم
وقتست که بر غرم چو شیر نرم آمد
شمس الحق تبریزی نور تو درین دیده
مانند بینائی اندر نظرم آمد

وپس از سماع مولانا ویارانش شمس‌الدین‌را با اعزاز تمام بقونیه آوردند. مولانا که ازشادی در پوست نمی گنجید وسر ازدستار نمیشناخت هر ساعت درسماع میشد وپروانه‌وار گرد شمع وجودشمس میچرخید و میرقصید وپای می کوفت‌ودست می‌افشاند وغزل میخواند و روی بیاران کرده میگفت

امروز نشستیم چو رندان بخرابات — امروز نداریم سر زهد ومناجات
امروز شکستیم در توبه و پیمان — امروز بجز باده مدان‌جان خرابات
امروزچه گوئیم‌چه بزمست‌وچه باده — امروزچه‌ساقی. همه‌لطفست‌مراعات
امروز زهجران نه‌اثر ماندونه بوئی — امروز ز دلدار وصالست و ملاقات
امروز عطاها ونواهاست ز ساقی — امروز قدحها و فرحها و شرابات
امروز ندانیم زمستی سحر و شام — امروز زاوقات گذشتیم وزساعات
امروز همه مشغله و فتنه و سوزیم — امروزمیاهوست در مجلس‌هیهات
امروز شما را ولد آورد شرابی — کانرا نه‌زمین‌دید بخواب ونه‌سماوات

از خویش برستیم وهمه باده پرستم جز دیدن ساقی برما نیست کرامات
جماعت منکران وحسودان هم که باعث آزار ومهاجرت شمس گردیده بودند
از درتوبه واستغفار بیرون آمدند وهریك بقدروسع وطاقت خویش مهمانی
کردند وخوان نهادند وسماع دادند.

وآن جماعت که منکران بودند منکر قطب آسمان بودند
جمله شان جان فشان با استغفار سر نهادند کای خدیو کبار
توبه کاریم از آنچه ما کردیم از سر صدق روی آوردیم
هر یکی بر درش شده ساجد اشك ریزان ز عشق او واجد
کردشان شه قبول چون دید این دادشان از نوازش او تمکین
بعد از آن هر یکی سماعی داد هر یکی خوان معتبر بنهاد
هر یکی قدروسع وطاقت خویش از امیر و توانگر و درویش
بخشش آورد و مهمانی کرد تا شود یار مهربانی کرد (۱)



مدتی سپری شد مولانا که طشتش ازفلك افتاده بود وبمحیط عشق
شمس غرقه کشته بودویك غمزه دلدار را به از دامنی دینار میدانست باغمزه
های یار وفا دارش مشغول بود واندیشه این عالم غدار راکه در پی آن
بود تا عاشقان را از معشوقشان جدا سازد نداشت وبامعشوق قمر روی و
بت عیارش در خانه نشسته بود و از درون در را بروی خویش وبیگانه
بسته بود وبهر که میآمدمیگفت« که سر شما ندارم »زیرا معشوق در کنارش
بود وبصدنوحه چوبلبل درمیان گل نوای عشق وسرود طرب میخوانده غافل
از اینکه گردون برخلاف میل وآرزویش که میگفت:

ای خدا این وصل را هجران مکن سر خوشان عشق را نالان مکن
باغ جان را تازه وسر سبز دار قصد این بستان واین مستان مکن
بر درختی کاشیان مرغ تست شاخ مشکن مرغ را پران مکن
شمع جمع خویش را بر هم مزن قصد این پروانه حیران مکن
گرچه دزدان خصم روز روشن اند آنچه میخواهد دل ایشان مکن
کعبه اقبال ما این درگه است کعبه امید را ویران مکن
نیست در عالم ز هجران تلخ تر هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن

درصدد بود که ایام وصال را بفراق مبدل کند تا عاشقی از دوری معشوق

۱ـ ولدنامه.

ناله سر دهد و گریه وزاری کند ودیوانه‌وار کوچه بکوچه و کوی بکوی دنبال معشوق رود ومعشوق را نیابدوناامیدباز گردد وآن وقت دریابد که میان عاشق ومعشوق هیچ حائل نیست وعاشق و معشوق هر دو یکی بودو اگر تاآن هنگام گرد اومیگشت چون او شدگرد خود گردد و از غایت شوق پیراهن بدردتا اینکه میان اوومعشوق حجابی نباشد . آری درهمان هنگام که مولانا سر گرم یار بود مریدان واهل قونیه که‌ازتغییرحال مولانا که بیك بار پس از برخورد بشمس ترك وعظ واشارات وتدریس وفتوا و اقامه نمار کرده و برقص وسماع و چرخیدن وپای کوفتن ودست افشاندن پرداخته بود در خشم شدند ومریدان هم که شمس را بدان امید آورده بودند که مولانا را برآن دارد که وعظ گوید وتدریس کند چون‌خلاف آن مشاهده کردند آشکار ونهان بدشمنی شمس قیام کردند و اما مولانا که شرع را وسیله‌ای برای رسیدن بمعشوق میدانست دیگر وقت خودرا بظاهر و صورت و توسل براههای غیر مستقیم صرف نمیکرد و نماز و روزه وحج و امر بمعروف و نهی ازمنکر را وسیله راه یافتن بمعشوق میدانست چون با معشوق هم‌نشین گشت دلالکان را دفع کرد (۱)وبعداز رسیدن بمعشوق‌خواندن عشق نامه واشعاری که در روزهای فراق‌وازروی اشتیاق ونیاز درطلب معشوق ساخته بود بیهوده میدانست زیر:

گفت معشوق این اگر بهر من‌است گاه وصل این عمرضایع کردن است

من بپشت‌حاضر و تو نامه خوان نیست این بار از نشان عاشقان

ولی مردم کوته بین که باصل مطلب توجه نداشتند ازروی حسرت‌میگفتند (دریغا نازنین مردی وعالمی وپادشاه زادئی که از ناگاه دیوانه و مختل العقل گشت) (۲) دشمنان ورقبای مولاناهم از این فرصت‌استفاده کرده بنام غیرت مسلمانی و نگاه داری بیضه اسلام آتش فتنه را دامن میزدند ووا دینا ووا مسلمانا سر میدادند ومردم ومریدان مولانا را بر ضد شمس بر میانگیختند وبرای آزار مولانا شمس را مسبب آن حرکات‌قلمداد میکردند وبآزار شمس میپرداختند. لکن‌هرچه جفاوستم و بدگوئی‌یاران واهل‌قونیه نسبت بمولانا بیشترمیشد آتش عشق مولانا نسبت به پیر ومراد و کعبه و بهشت ومونس روزگارش و کسی که ازاو بحق رسیده بودمشتعل‌ترمیگشت وبی‌پروا میگفت

۱- چونکه بامعشوق گشتی هم‌نشین دفع کن دلاله کان‌را بعدازاین. مثنوی

۲- مناقب‌العارفین .

پیر من و مراد من درد من و دوای من

فاش بگفتم این سخن شمس من وخدای من

واما شمس الدین چون بدانست که مریدان مولانا در کمین اند و قصد جانش دارند تا او را بکلی نابود کنند و از مولانا جدا و دورش سازند و بعد سرور وشادی کنند به ولد گفت : دیدی عاقبت مریدان عهد بشکستند ، این بار چنان خواهم رفت که نداند کسی کجایم من ، سالها بگذرد و کسی اثری از من نیابد و گمان کنند که مرا بدشمنی بکشته‌است آنگاه شبی ناگهان از میان جمع ناپدید شد و چنان رفت که نی بکس بورسید از او نه اثر .

مولانا قریب هفت سال یعنی از سنه ٦٤٥ هجری که سال ناپدید شدن شمس تبریزی است تا آغاز مصاحبتش با شیخ صلاح‌الدین زرکوب قونوی یعنی ٦٥٢ دوبار در طلب شمس‌الدین بدمشق رفت لکن آن آفتاب معرفت را در دمشق نیافت وپس‌از سالها فراق وغزلسرائی دست ازشمس بداشت و گفت :

فتنه و آشوب و خونریزی مجوی

بیش از این از شمس تبریزی مگوی

و عاقبت در سنه ٦٧١ هجری قمری جهان فانی را وداع گفت و بسرای باقی شتافت .



مکتوبات مولانا جلال الدین بسال ١٣٥٦ قمری در چاپخانه ثبات شهر استانبول بهمت فاضل نامی ترك جناب آقای دکتر فریدون نافذبك طبع ونشر گردید. تعداد این مکاتیب درچاپ فوق بالغ بر یکصد وچهل وچهار نامه است که بدون شك خیلی کمتر از نامه هائیست که مولانا در دوران زندگی خود نگاشته است .

این نامه ها برای تشریح و تفسیر مطالب عرفانی و حل غوامض و معضلات تصوف نیست بلکه اغلب آنها سفارشنامه هائیست که بخاطر مریدان ونیازمندان خود باشخاص ذی نفوذ نوشته است ولی کمتر نامه‌ئی

دیده میشود که در آن اثری از نکات معرفت و لطایف طریقت نباشد کلیه نامه ها با عبارت « الله مفتح الابواب» یا « الله یجمع بیننا » شروع میشود و باستثنای چند نامه صوفیانه در بقیه نامه ها تکلفات بسیار بکار رفته والقاب وعناوین ابتکاری بحدی ذکر شده که جز با مداقه ، تشخیص نام شخصی که نامه بنام اوست مهمی بس دشوار است. اشعار فصیح فارسی وعربی وآیات واحادیثی که بفراخور مطلب درنامه ها درج شده برلطف و زیبائی آنها افزوده و حتی در چند مورد نثری مقفی و موزون زیبائی عبارات را صد چندان نموده .

نخست در نظر بود که در نسخه چاپ استانبول تجدید نظری بعمل آید و باچند نسخه مختلف خطی مقابله گردد اما چون نسخه قابل اعتمادی فعلا در دسترس نبود ودسترسی بنسخ موجوده در کتابخانه‌های اروپا و ترکیه بهمین زودی میسر نمیشد عجالتاً از تصحیح آن چشم پوشی شد واز آنجائیکه تصحیحات قیاسی هم زیاد مورد اطمینان نبود ازانجام آن صرف نظر گردید وکتاب بهمان صورتی که در استانبول منتشر شده بود پس از رفع اغلاط و اشتباهات چاپی طبع گردید تا در دسترس ارباب ذوق و خداوندان معرفت قرار گیرد .

در خاتمه یادآور میشود که نگارندگان خود دراین مرحله دانش‌پژوهانی بیش نیستند وآنچه در اینجا نوشته اند جز اقتباس یا رونویسی از تحقیقات اساتید بزرگ چیز دیگری نیست زیرا بهتر آنست که سخنی را درست از دیگران اخذ کرد تاآنکه عطش نامجوئی خویش را باگفتار وعقاید خویش که احیاناً ناپخته وخام است فرو نشاند . لذا اگر تحقیقات و تعلیقات این رساله مورد پسند ارباب دانش قرار گرفت افتخارش مستقیماً نصیب فضلائی است که دراین راه زحمات بی پایان برده ورنجهای فراوان برخود هموار کرده اند تا ما توانستیم خوشه چین خرمن آنان گردیم . وهرگاه سخنی ناسنجیده و نکته‌ئی خلاف واقع در آن راه یافته گناهش بگردن ماست که بدون مطالعه وتعمق درمطالب اظهار نظر کرده ایم .

تهران - خرداد ۱۳۳۶

یوسف جمشیدی پور - غلامحسین امین

(۱)

☆(الله مفتح الابواب)☆

باری تعالی چون خواهد که عنایت ولطف و نصرت ودولت وسعادت را بر بندهٔ از بندگان خویش مقیم و پیوسته گرداند اورا توفیق شکر دهد که اگر صدبار تلخی بدو رسد و یکبار شیرینی ، آن یك شیرینی را صدبار بصدعبارت و بصد مقام باز گوید و آن صد تلخی را یکبار هم باز نگوید الا تلخی فراق یاران دین که افغان کردن از فراق یاران دین تسبیحست وقرآن خواندنست وسنت انبیاست صلوات الله علیهم که ایوب علیه السلام با چندان رنج که هیچ دل طاقت ندارد عظمت بلای اوشنیدن با آن همه زبان او از شکر در آن هشت سال روزی خالی نگشت چو درد فراق یار دین یعنی عیال او که همنفس وهمدرد او بود در دین بدو رسید فریاد بر آورد که (مسنی الضر) قدر یار دین مرد دین داند. قدر وذوق یاران دین هرك خواهد که آموزد از فرزند اعز امیر ، سپاه سالار عالم عادل مقبل نجم الدین دین پرور خدای ترس حلیم کریم روح الامرا مقرب الملوك والسلاطین المستغنی عن الثناء لشهرته فی الدینَ والصدق والصفاء والیقین حق علیمست وگواهی دهد که آن فرزند عزیز چنانك درین سفر دراز غریب بوده است در شهر خویش ومیان خویشان وتحمل خویش هم غریبست خدای می داند که این پدر از آغاز دولت عالم آرای شهریار راستین النادر

بین سلاطین الاولین والآخرین بحر العدل والاحسان مهدی الرحمة فی آخر الزمان عمت مناقبه فاستغنی عن الشرح و البیان اخاف علیه من غیرة الرحمان ولا اثنیت علیه ببغض مایلیق باقباله واقمت البرهان خلد الله سلطنته وجدد دولته ماتجدد الجدیدان انه المجیب المستعان طبعاً وطوعاً وعشقاً از اندرون دل وجان هواخواه دولتش بوده ام لله تعالی بی علتی اگرچه ملازم صورت نبوده ام ملازم هواخواهی و دولت جویی بوده ام در آن حضرتی که همه حضرتها دم بدم محتاج ومدد خواه ودریوزگر آن حضرتست و این عرض دوستی وهواخواهی بدستوری و فرمان صدر رسالت صلی الله علیه وسلم افتاد که یکی ازصحابه بخدمت رسول نشسته بود بزرگی از درمسجد گذر کرد آن صحابی گفت یا رسول الله من ازدل دوست میدارم این عزیزرا که گذشت. رسول علیه السلام فرمود که برو او را اعلام ده واگر حکمة وسراین اشارات را درقلم آرند درازترشود. مقصود دیگر آنک هر باری لطفی ورحمتی وپادشاهی ازجناب مستطاب شاه عالم اعلی الله رأیته نوبنو بسمع این پدرمیرسید شادمیشدم ازدووجه یکی فرط محبت وهواخواهی که محب هرگز دربند نیکونامی خود نباشد دربند کمال و نیکو نامی محبوب باشد و بدان شاد باشد واین مسئله ایست ازدرس مدرسه عشق نمیتوانم دراین غلو کردن که سیلاب این بحث مرا دررباید و نامه را وهم نویسنده را شیخ المشایخ حسام الدین امین القلوب ادام الله برکته که درین مدت یکدم ازدعا وثنا خالی نبوده است ووجه دیگر موجب شادی این پدر باوازهٔ احسانهای این شاه اعلی الله دولته این بودی که گفتمی الحمدلله که محبت وهواخواهی من این اقبال را لازال متضاعفاً بموقع ولایق افتاد این ازصفای جوهر محبت باشد که محبت او برجوهر لطیف افتد زیرا هر که

هست درهجده هزارعالم هریك محب وعاشق چیزیست شرف هرعاشقی بقدرشرف معشوق اوست ، معشوق هر که لطیفتر وظریفتر وشریف جوهرتر عاشق اوعزیزتر

شعر

ضروب الناس عشاق ضروباً　　فاکرمهم اشقهم حبیباً

مرغ روز را برمرغ شب ترجیحست چندانك نوررا برظلمت که آن عاشق نور آفتابست ومرغ شب عاشق ظلمت وشرح این مسئله هم اطناب عظیم وشاخ وبیخ بسیار دارد « شرح الله صدورکم واید کم بروح منه » ازجمله آنچ فال گرفتم بربالا گرفتن آتش اقبال ودولت شاه عالم وغالب شدن شمشیر نفاذ فرمانش انفذها الله وامضاها واعلاها مادامت الشمس و ضحاها یکی آن بود که آفتاب عنایتش بربنده‌اش فرزند عزیز روح الامرا و افضاهم نجم الدین لازال نجمه مستنیراً من شمس دولة سلطاننا فضله الله علی السلاطین بالاقبال والکمال و حصول الآمال افزون شد واورا مخصوص‌تر کرد هم در بارگاه حکم وپایهٔ تخت، وهم در بارگاه حلم و رحمت دل مبارکش ، خود چه جای اینست که خود جمله اشارات واندیشهای شاه عالم خجسته است وهمایون و میسر اقبالست دم بدم که همه خاطر مبارکش سوی ضعیفان ومظلومان نگرانو چشمش سوی دادخواهان و محتاجان ملتفتست لاجرم نظر عنایت (من جاء بالحسنة) بجانب جاه ودولتش نگران باشد واز غیرت الهی بود وعنایت که اینهمه بی مرادیها بدولتش دراین مدت راه یافت تارجوع دل مبارکش ازهمه سلاطین بحضرت سلطان سلطانان جل وتعالی دم بدم افزون باشد . حضرت حق بانك برزد بملك دنیا که برهنه شو پیش شاه تا عیبهای بی‌وفائی ترا بیند وفروشوی ازخودجیفهٔ ورقهٔ خودرا آب

مکروهات تا آنچ شاهان دگر رنك فنات را در آخر دولت خود دیدند
واز عشق بازیها با تو و مهر پیوستن با تو پشیمان شدند این شاه دراول
دولت بیند ودل مبارك تمام درحضرت ما بندد تاهر دوملکش ازدیگران
بیفزاید ومخلد شود «ومن یتوکل علی‌الله فهوحسبه» وهرسطری از این
نامه‌نکته‌ایست که شرح میباید کردن تاظاهر بینی بفهم رکیك خود تأویلش
نکند اما ازعیب تطویل ترسانم وازخداخواهانم که برخاطر عاطر وضمیر
منیر واضح ومکشوف گردد «انه ولی الاجابة ودعوة المخلصین مستجابه
آمین یارب العالمین».

---

(۲)

☆(الله مفتح الابواب)☆

ملك تعالی جل جلاله که مالك الملکست یکی را بملك دنیا
مخصوص گرداند وتاج عزت برفرق اونهدو بر تخت مملکت نشاندو بقاع
وبلاد را مسخرورام فرمان واشارات او گرداند ودلهای سر کشان راطوعاً
وکرهاً خاضع ومنقاد اودارد وخزاین وعساکر رافدای مرادات او گرداند
تابلطف خزاین و قهرعساکر مکافات هواخواهان ملك خود کند وصدر
منیر ونقد نقره وزر را بنام والقاب وخطبه وسکه او مرسوم گرداند ودر
زمان اندك اینهمه رقوم عجیب راکه برلوح خاك مهندس قدیم نقش کرد
هرشبی محو کند که «فمحونا آیةالنهار»(۱) تادر بی‌خبری شب نه‌امیر ماند

(۱) بعضی از نسخ «اللیل».

ونه مأمور، نه حاکم ماند و نه محکوم، نه مالك ماند و نه مملوك، تابدانند
که این خطوط محکوم دست مهندسیست وچون بویی نبردند بشب مرك
بکلی محو کنند تاهمه‌رامعلوم شود که این غواص ملك ناپایدار نمونه‌ایست
واصطرلابیست ازبهر اعلام ملك پایدار تاج و تخت و عسکر و مخزن
پایدار که هرخیالی نمونهٔ حقیقتیست وهرخوابی نمونهٔ تعبیریست ومصروف
بودن همت عالی ملکانه پیغامبرانهٔ ملك‌الامراء پروانهٔ معظم وشوق او
بلقای حضرت لایزال واجتهاد ورضاطلبی ودلداری فقرا وعاقبت‌اندیشی
واعتماد بوعده‌های حق خوابیست که تعبیراین علو مرتبت وکمال عنایت
وحسن عاقبت آن یگانه حضرت ادام‌الله علوه است. خصال خوب او گواه
کمال‌اوست. این سعادت توفیق که بخشیده امتش بی نهایت وبی‌انقطاع
بازلطفهائی فرمود درحق‌فرزنداعز صدرالدین معلوم‌شد که شکرها گفته
آمد امید داشته میشود که در تاخیر نیفتد که فی التأخیر آفات الخیر
لایؤخر. عجلوبالصلوة قبل‌الفوت. نواب میگویند که از کجادهیم وچون
کنیم؟ حضرت میگوید.

استاد توعشق است چوآنجابرسی اوخود بزبان‌حال گویدچون کن

چارهٔ نفس خود وفرزندان خود که عدوی وی‌اند وعدوی جان و
ایمان وی‌اند ومانع وحجاب وی‌اند بصد لون میتواند کرد وچارهٔ اهل
حق ونکو وبندگان ونازنینان حق که ازبهر امتحان حق تعالی‌ایشانرا
حواله کردبکسانی که ایشان دعوی محبت حق میکردند وقرآن‌واوراد
میخواندند، بامنافقان گفتند (انطعم من لویشآء الله طعمه) چنین خدای
که ایشان‌دعوی اختصاص میکنند بوی نمیتواند مهمات خاصان خودرا

بر آوردن که بغیر حواله میکند جواب می فرماید که :

(ولله خزائن السموات والارض ولکن المنافقین لایعلمون)

نمیدانند که از بهر ابتلاست که رضای این بندگان مـا رضای ماست که ما رضای خود را در رضای ایشان پنهان کرده ایم اگر بحیل بهفت آسمان بر آیی رضای من نیابی ابلیس وار درمقام قهر باشی واگر تا بپشت گاو و ماهی فرو روی درتواضع هوی وهوس خود رضا نیابی .

(قال ماوسعنی ارضی وماوسعنی سمائی وانماوسعنی قلب عبدی المؤمن)

ورضای خود در رضای ایشان نهاده ام رضای ایشان جو که عاقل و مقبل آنست که هرچیزی را آنجا بجوید که من نهاده ام

شعر

ازصدف درطلب ز آهوناف	دل زمردان طلب زنادان لاف

والباقی مکشوف ومعلوم الله الله الله دراین باب بنواب حواله نکنند

شعر

وما غلظت رقاب الاسد حتی	بـا نفسها تـولت ما عنا ها

---

(۳)

☆ (الله مفتح الابواب) ☆

همان خدای که مارا طریق هجر نمود

امید دارم کآسان کند طریق وصال

خدای جل جلاله و توالی افضالـه گواهست و مطلع • وکفی بـالله

شهیداً ومن اکبر شهادة قل الله» که صورت وتصویر فرزند عزیز فخر الایمة والمعیدین تاج الفضلاء والمفیدین ذوفنون انیس الاولیاء ولی پنهانی جوهر کانی انوار الاهله مفخر الاجله جمال الدین بلغه الله تعـالی اعلی مراتب البصیرة والیقین وفضله علی کثیر من عبادة المحبین وخیال فرح افزای صدیق سیمای همایون منظر مبارك مخبر پاك باز شریف راز لیلا ونهاراً در پیش نظرست نه چنانست حلاوت صحبت وصدق آن عزیز که هبوب غبار نسیان آثار تصویر عزیزش را از نظر دیده و دل بمرور زمان و توالی هجران محو تواند کردن که اخلاق ملکانهٔ آن عزیز ناسخ طول العهد منسیست و با این هم استسقای اشتیاق و جوع البقر آرزومندی هیچ بوفاداری و غمگساری تصور و خیال سیر نمیشود و راضی نمیگـردد وهیچ مجمع یاران ومجالس ذکر ومراقبت نیست که تمنای حضور آن فرزند مختلف گشته است امید از جامع شتات ومنزل البرکات وقاضی الحاجـات جل جلاله داشته می آید که عن قریب غیر بعید ، صوارف ومـوانع را از میان بردارد وچون تخت بلقیس وجسم ادریس (آتیك به قبل ان یرتد الیك طرفك انما امر نا الشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون) اسباب لطیف ظریف فراهم آورد که دیده هـای تشنه بدیدار آن فرزند مسرور وروشن گردد «انه علی ذلك قدیر وبالاجابة جدیر» آنچ از نفقات کم باشد علینا و آنچ دربایست آن فرزند است حوالینا طمعست که تأخیر نفرماید.

قال النبی صلی الله علیه وسلم «ان لله فی ایام دهر کم نفحات الا فتعر ضوا لها» .

نزد محققان این نفحات انفاس برادران‌دین است که سبق یافته‌اند بر برادران دیگر، انفاس ایشان و نظرهای ایشان و آمیز کاری با ایشان فحات ومواهب وعطایا وخلعت حق است غنیمت داشتن است.

شعر : برمدار ازمقام مستی پی سرهمانجابنه که خوردی می

مستان سلامت میکنند آن مستان هزارند یکی اند، علیك السلام آن باشد که بیایی نی آنك از دور بگویی وبنویسی بلك بدان وصال که در یك خانه‌ایم قانع نباید بودن بلك بدانك دریك پیرهن جمع باشی قانع نباید بودن که پشیمانی آرد باری جل جلاله که جامع احباب ومؤلف اصحاب ومزیل احزان ورافع هجرانست وکارساز زمین وآسمان عالمست و شاهدست «وکفی بالله علیماً وشهیداً» که اگرممکن بودی در این مدت وفرصت دست دادی وموانعی که در قلم نمی آید وپای بندهای محکم که خاطر روشن برادر اعز فخر المدرسین والمعیدین اعلم اعدل امجد اسعد اشرف اورع اروع افضل اکمل مجد الایمة سراج الامه ملکی الاخلاق صفی الاعراف النجم الزاهر والبدر الفاخر مع بقیة القابه واوصافه الاصلیه الجلیه ادام الله علوه وفضله وتوفیقه وارشاده الی سلوك احسن السنن و تقبل حسناته وتجاوزعن سیآته واسبغ علیه کراماته وضمیر منیر خیراندیش شفقت پیشه سخاشعار وفادثار مبارکش داند که حق تعالی چه موانع و وپابندها پیش نهد چون چیزیرا محبوس گرداند ووابستهٔ جای کندبندی نه ازآهن نه از تخته نه ازموکل نه از شهر بندالا بندهای روحانی که ازبندهای آهنین مخلص بود واز موکلان ترك گریختن ممکن بود واز آن روابط روحانی که:

(انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا)

این اغلال روحانیست که نامش قضا وتقدیرست در گردن خاص و عام تا یك گام تواننداز محکوم ومقدور بیرون نهادن که اگرچنین موانع نبودی برین برادر صدبار عزم کرده‌ام ومستعد شده‌ام تا بدان مقام آیم بخودی خودبی رسالت وبی کتابت ازبی‌صبری وکثرت اشتیاق وطول فراق

وکدت اطیر من شوقی الیکم　　　وکیف یطیر مقصوص الجناح

توقع از وفاداری وبرادری وحسن عهد ومودتی ورابطهٔ که بقلم شرح نتوان کرد ونه زبان دربیان آید و آن مودت مؤکد شده بسوابق الفت وجنسیت که «الارواح جنود مجندة»

بیت

در اصل یکی بدست جان من وتو　　　پیدای من وتو ونهان من وتو

خامی باشد که گویم آن من وتو　　　برخاست من وتوازمیان من وتو

اگرچه این را عوام بطریق تأویل وتشبیه فهم کنند دور از روح شریف وفقیر صفت درویش عنصر آن برادر که بسمع تأویل و تحریص دراینکلمات تأمل کند چندانك امکان دارد علایق را سهل گیرد وتوقع نفعی کـه از جایگاهاست عدم انگارد واز آن توقف وطمع اعراض کند وازحقوقی که(۱) وسیلت ساخته است ومنتظرمکافات آنست از آن طائفه آن توقع را قرض دهد بحضرت که:

(من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً)

وبدین طرف تشریف دهد اضعاف آن حق تعالی پیدا آورد از آن حلال تر واز آن پاکیزه تر کند

---

(۱) وازدعوتی که

(ان الله یرزق من یشآء بغیر حساب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه)

ومعلوم باشد که:

(الجماعة رحمة والفرقة عذاب)

لاسیما فرفت ماکه بفرقتهای دیگر نسبت ندارد

فرق است میان عشق کز جان خیزد   با آنك بریسمانش بر خود بندی

الله الله الله محتاج نگرداند بنوشتن نامه بار دیگر بعد از این نامه تا ثواب آسمان وزمین بیاید وامام یگانه برادر اعز سراج الدین مجاهد طالب الحق اتم الله مراده ومراد احبته لیلا ونهاراً متنسم اخبار و آثار آن برادر ست از صادر ووارد وبهر کس وصیت میکند که تحریض کنند با بلغ مایمکن وشرایط نیابت از آن دور تا اکنون هیچ کم نکرده است و سلام می رساند علی التجدید ومی گوید که همه چیزها را سهل گیر بر عادت علو همت خویش که آنهمه را عوضها هست و ملاقات بقیهٔ عمر را سهل مگیر:

بیت

خود را چو دمی زیار محرم یابی   در عمر نصیب خویش آن دم یابی

زنهار که ضایع نکنی آن دم را   زیرا که چنان دمی دگر کم یابی

وباقی یاران از فقها و درویشان باجمعهم مشتاقند ومنتظر ند کانتظار الربا لا مطار السماز یرا ر بارا هیچ مدد از جوی نیست مدد او از آسمانست ان شاءالله تعالی باسرع الازمان وابرك الاحوال ملاقات حاصل شود. آمین یارب العالمین (۱)

غنایم وارزاقی هست درخزینه کرم که تو تنها هر چند آنجا بکوشی دست ندهد وما هم بی تو اینجا بطلبیم نیابیم چنانکه آهن مقدحه هر چند

(۱) از سطر بعدرشته مطلب تغییر می پذیرد باحتمال قوی عبارات ذیل مربوط بنامه دیگری میباشد .

تنها بی سنك حرکت کند ستاره آتش پدید نیاید وهمچنین سنك بی آهن وهمچنین هردو بی سوخته وهمچنین هرسه بی دست عمل کننده که «الجماعة رحمة» واین سخن را تمثیل نداند بلك تحقیق وواقع داند وبدین عمل کند «متوکلا علی ربه» آب را برسرزنی سرنشکند خاك را برسر زنی سرنشکند آب را وخاك را برهم زنی برسرزنی سربشکند .

الرفیق ثم الطریق الجار ثم الدار (الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص)

چنان برهم چسبیده که دیوارمرصوص ،که باد درمیان نگنجد و سیخ پولاد هم بحیله راه نیابد ازغایت التصاق ایشان با همدیگر چون نصرت موقوف چنان التصاقست بشهرهای پراکنده بودن ازهمدیگر جدا برامید نصرت وجهی ندارد می فرماید «کزرع اخرج شطاۀ» پس اجتماع خوشها شرط نشوونماست که همان یك دانه را درهمان زمین ودرهمان هوا بکاری تنها آن نشو نیابد واگر نظایر و شواهد این نبشته آید در طوامیر نگنجد .

(قل لو کان البحر مداداً الاولو تأملت فیه قلیلا تبین لك من قلیله کثیراً قلیله یدل علی کثیره)

ازانبارمشتی واز گلستان دستۀ بیش نتوان نمونه بردن ، انبار را وباغ را نتوان ببازار آوردن ، نمونه بستان را نتوان بشهر آوردن .

(الهمۀالله وایانا مایحقق آمالنا ویصلح به اعمالنا آمین یارب العالمین)

---

(٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا فهومفتح الابواب ومسبب ـ

الاسباب . ایام واوقات فرزند عزیز مخلص روشن دل ذوفنون روحانی واسع الصدر رفیع القدر افتخار العلما والعارفین صلاح الحق والدین ادام الله علوه در بهترین مکاسب ودرعالی ترین مطالب گذاراد ورفیع الدرجات سیران روح مطهر مقدس او را دراعلی المراقی سایر داراد بمنه وجوده.
سلام وتحیت از این والد مخلص مطالعه فرماید و معلومست که قسمت ربانی وتقدیر آسمانی احوال اجتماع دوستان ومحبان را چون موج دریا در جذر ومد می دارد وبهردوحال چون بحقیقت بنگری جمعند، من حیث المعنی درتکمیل حال همدیگرند چنانك جذر ومد واجتماع و افتراق امواج درهردوحال مکمل حال دریا واهل دریااندوچنانك کروفر مبارزان مکمل حال ایشانست درطلب ظفرونصرت اگرچه بظاهر یکی درکر باشد ودیگری درفر، آن بمعنی مخالفت نیست .

بیت

خر فروشانه یکی با دگری درجنگند
لیك چون درنگری متفق یك کارند

با این همه قادر بر اطلاق که قدرت او متصور نیست بر یك صفت بلك شاملست برهمه اوصاف وهمه احوال قادرست که ظاهراً وباطناً دوستان را جمع دارد واین غرض معنوی را موقوف اجتماع ظاهرصورت ندارد بصورت ومعنی جمعشان دارد تانه ظاهر گریان باشد ازفراق ، ونه باطن گریان باشد ازفوت ، مقصود قدرت عظیمست که هرچ گویی ازلطف و رحمت وبخشایش از آن افزون باشد. حدث عن البحر ولاحرج. ایام مفارقت صورت آن فرزند سالها نمود درشدت وکراهت التماس میرود از لطف فرزندی که در آن کوشد که بدینجانب مراجعت فرماید که سنة الهجر سنه

و عهد مواصلت شیرین لطیف خود را هدیه آورد مقبول ومبرور خواهد بود ان‌شاالله مانعی وعایقی پیش نیاید که فواید آمدن را پوشیده گرداند ارواح محبان منتظرند امیدست که شاد شوند بی توقف بلقا ومکالمه ومحادثه و افادت وافاضت لطایف عزیزش که کفو ندارد لازال متضاعفاً متصاعداً «وان الی ربك المنتهی» جاوید واسع الصدر باد آمین یارب العالمین.

---

(٥)

☆(الله مفتح الابواب)☆

امیر امیرزادهٔ محسن مخلص عالی همت المتوجه لطلب العلوم الحریص علی احراز الفضائل ظهیرالدین حصل الله مراده و شرح صدره واقرعینه و عیوننا برؤیتکم ولقاکم و عن اعیننالا اخلاکم شفیع گرفت والد وداعی را درمبالغه کردن والحاج کردن لیك تطویل نرفت ازخوف ملالت جسم نحیف مرتاض ولدی ادام‌الله علوه امیدست که شفاعت این والد مقبول باشد وسخت شایق ومشتاقست ومحتاج بارشاد ومعاونت این والدو عهدها دارد که نفس ومال فدای شما دارد وهیچ دریغ ندارد و والد را خود این دعوت کارخود بود .

بیت

مادر موسی‌ام که از شاهم　　　شیرفرزند رابهاخواهم. والسلام

---

(٦)

☆(الله مفتح الابواب)☆

عالم السر ومافی الحجاب(۱)

الم یحذروا مسح الذی یمسح العدی	ویجعل ایدی الاسد ایدی الخزانق
وقدعـا ینوه فی سواهم وربمـا	اری مارقاً فی الحرب مصرع مارق
تعـودان لایقضم الحـب جنـده	اذا لهام لم ترفـع جنوب العلایق
ولاترد الغدر أن الا و مـاؤهـا	من الدم کالریحان تحت الشقایق

فرزند عزیز فخر الدین وروح المدرسین اعلاه الله ورعاه ومن الخیر والسعادة لااخلاه سلام ودعای این پدر را منقطع نداند نه روز ، نه شب نه در فراق ، نه در تلاق لیکن این دم چنانم که پروای سلام علیك نیستم ازحیرت حیرت آفرین که اوراخطاب این کنند سلام کنندگان که: انت السلام ومنك السلام والیك یرجع السلام یا منتهی الاوهام تبارك وتعالی ودرچنین حالت ناپروای او کمال و نوروغلیان شفقت وفرط مهر که درحالت مرك وعقب مرك هیچ آن مهر آن کوشش نمیآرامد که (یالیت قومی یعلمون بمغفرلی ربی قیل قتلوك وقطعوك ولم یقطع النصح عنهم لاحیاً ولامیتاً لانك ناصح لامنتصح) بر رستهٔ درنصیحت ومهر نی بر بسته ازفرط این شفقت این چند حرف مشوش نبشته بی‌دل و بی‌دست نه‌هشیار و نه مست نه نیست و نه هست دروصیت جهت رعایت شاه زادهٔ ما و روشنای دل و دیدهٔ ما وهمه عالم که امروز درحواله وحبالهٔ آن فرزندست «و کفلها زکریاً» جهت امتحان عظیم امانت سپرده شد توقعست که آتش دربنیاد عذرها زند و یك دم و یك نفس نه‌قصد ونه سهو حرکتی نکنند ووظیفهٔ مراقبتی را نگرداند که درخاطر ایشان یك ذره تشویش بی‌وفایی وملالت در آید خود ایشان هیچ نگویند ازپاك گوهری خود وعنصر شاه‌زادگی وصبرموروث (۲) بر رسته

(۱) این نامه که خطاب بسلطان ولد میباشد قسمتی از آن در کتاب مناقب العارفین افلاکی وهمچنین درصفحه ۲۷۰ این کتاب مذکوراست. (۲) مروت

بیت

بچهٔ بط اگر چه‌دینه(۱) بود آب دریاش تا بسینه بود

اما حذر از مرصاد و اشهاد وشاهد و مشهود ارواح الهی که مراقب ذریات طیبات ایشانست که «الحقنابهم ذریـاتهم» الله الله الله الله الله الله الله الله الله الله واز بهر سپیدروئی ابدی این پدر واز آن خود از آن همه قبیله خاطر ایشانرا عزیز عزیز عزیز داردوهر روز راوهر شب را چون روز اول وشب زفاف(۲) داند در صید کردن بدام دل وجان ونپندارد که صید شده است ومحتاج صید نیست که آن مذهب ظاهر بینان است.

(یعلمون ظاهراً من الحیوةالدنیا)

که ایشان نه از آن عنصر ند که کهنه (۳) شوند نصرت عنایت ازلی از آن وافر ترست که در ودیوار ایشان منور ومعطر نباشد که :

(التین والزیتون وطور سنین)

که قسم بجماداتیست که روزی قدم ایشان بدانجا رسیده است تا مرتبهٔ (یا علی لورایت کبدی تجرعلی الارض ایش تصنع به‌قال لااستطیع بالجواب یا رسول الله اجعل جفن عینی ماؤاه وحشو فوادی مثواه واعد نفسی فیه من المجرمین المقصرین فقال النبی علیه‌السلام فاطمة بضعة منی اولادنا اکبادنا تمشی علی الارض و والله الذی لااله‌الاهو) که هیچ گله نکرده‌اند وبیغام نکرده‌اند نه‌بایماء نه باشارت‌نه تعریض بلك شکرها ودعای‌متواتر ومتعاقب وصد آزادی از حسن معاشرت‌ومروت ودلداری ودقایق‌مراقبت الابی گفت خلق واشارت ایشان چند روزست که از صدای عالم جان وورای عالم صورت صوت بی‌صورت بگوشم می آید ومرا می‌خلدندانم

(۱) دینه مخفف‌دی‌ینه‌صفت نسبی است‌از کلمه (دی) و(ین)و بمعنی دیروزین میباشد . (۲) شب گردك (۳) گفته

که حکایت حالست یا آمال، امتحان نقدست یا نسیه فی الجمله حرسها الله (من شر النفاثات فی العقد و آفات الشبکات فی الحال والمآل بحق محمد وصحبهٔ خیر صحب و آل) آزار آن ارواح یك آزار نیست وصد نه وهزار نه

بیت

برخاستن از جان وجهان مشکل نیست مشکل زسر کوی تو برخاستن است
ماذا الفراق فراق الوامق الکمد هذا الفراق فراق الروح والجسد
من خود دانم کز تو خطائی ناید لیکن دل عاشقان بد اندیش بود

واین وصیت را مکتوم دارد ومحفوظ وبا هیچ کس نگوید حدیث این نبشته که دراین سریست وسخنهای دیگر تتمهٔ این و مخلص را این در خاطرست که امکان نوشتن نیست اما چون پاس این بدارد و نگوید که می‌دارم دگرچه کنم ازبرکت آن پاس داشتن آن باقی که معلوم او نیست معلوم او شود وچیزدیگر نیز مزید.

(من عمل بماعلم اورثه الله علم مالم یعلم)

جاوید بیدار بادوهشیار دراین کمینگاه باالخطار آمین یا رب العالمین هرکرا دوست دارد حضرت (یحبهم ویحبونه) اندك زلت اورا صدهزار مکافات کند وآن دیگران را بکوهها نگیرد هرکرا سر بصحرا دادند آن بیگانگیست این کلمه یادگارست از سلطان الفقرا عظم الله قدر.

---

(۷)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین وفقه الله علی العفوالکریم و الخلق العظیم و کانوا احق بها و اهلها) اگر خاطر

فرزند قرة العيون افتخار المدرسين مونس الفقرا زاد الله علوه از تقصير والد درسلام و پرسش تغييری کرده باشد از تعجيل جماعت در آمدن از باغ بشهر اميدست که اين مکروهات را بخلق خوب وخلق محبوب خود احتمال کند وعفو کند و زود بشهر آيد ونقل کند بمبارکی وشادی تا همه را يقين شود که در خاطر عزيزش تغييری و آزاری نمانده است از مخالفتهای مخالفان واين والد باردیگر ممنون منت عظيم باشد وبر انقياد ها واحسانهای سالف مضاعف ومنضم شود ان شاءالله تعالی

هرچند که ياران نوت محتشمند ياران قديم را فراموش مکن

يار نوت اگر يگانه است يارقديمت هم ازخانه است

شعر

صبا بتنا اليك وشوقنا و ارحم بناتك انهن صغار

وپوشيده نباشد برعقل دراك آن فرزند عزيز که در نقل کردن بتعجيل اينجا بزودی درين وقت وسايه افکندن برفرزندان عزيز و برشاگردان ومتعلمان صالح بسيارست که بتفصيل نتوان نوشت وبستن دهان بدگويان وابطال کيد ايشان ومصالح تسلی ودفع ملامت خلق وخلوت واستروح بعزلت افزونست بلك اضعاف آنست و هرچه فوت شود از مصالح باغ استيناس واستروح بخلوت برعايت اجتماع ومعاودت آن همه مجبور شود باضعاف آن (من جعل الهموم هماً واحداً کفاءالله ساير همومه و عسی ان تکرهوا شيئاً وهوخير لکم و عسی ان تحبوا شيئاً وهو شر لکم حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات) من بد کنم و تو بد مکافات کنی ، پس فرق ميان من وتوچيست بگو؟ الله الله زود زود چون باز ازنشيمن آشيان وچون تير ازقبضهٔ کمان اين دعوت را اجابت کند

بقلب منشرح وعارض منفسح الجماعة رحمة جل المصطفی عن ذلك
اگراین رحمت مخفی نبودی از آدمی ذکر آن بی فایده بودی آخر مجمع
اشجار و نامیات دون مجمع حیواناتست و مجمع حیوانات دون مجمع
آدمیان است درخوشی وانسی ومجمع آدمیان دون مجمع یاران همدر-
دست واگر کسی را انسی بود بخلوت با یاران هم درد افزون شود .

(الحلوة خیرمن جلیس السوء وجلیس الخیر خیرمن الوحدة)

این ضعیفان را ازمذلت غم و وسواس فرقت خلاص دهد و آزاد کند

ومن احیاها فکانما احیاء الناس جمیعاً

بیت

آزادی را بلطف خود بنده کنی به ز آنك هزار بنده آزاد کنی

جاوید محسن وعافی وصافی ومصفی باد آمین یارب العالمین و صلی الله
علی المصطفی امام الحسنات ونظام الکرامات وعلی آله واصحابه واهل
بیته اجمعین

شعر

لوان الریح یحملنی الیکم تشبثت باذیال الریاح
و کدت اطیرمن شوق الیکم وکیف یطیر مقصوص الجناح

---

(٨)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت نامهٔ مبشر راحت افزای دل وجان از خدمت افتخار الامرا
مختص الملوك والسلاطین عالم عادل ملکی الاخلاق فخر الآفاق یگانه عالم
نادرة الزمان الحسیب النسیب ولی الایادی والاحسان مجد الدولة والدین
علاء الاسلام والمسلمین ناصر الهدی والیقین مع سایر القابه التی فی الاضمار

و بجلها عن الافشاء و الاظهار ادام الله علوه و کبت عدوه و احسن عاقبته و یسره للیسری و جنبه عن العسری رسید بمبارکی و شادی و صدگونه روشنایی چشم بدان حاصل شد دلداریها و کهتر نوازیها و موالات و مواخات بالفاظ ظریف لطیف مهر افزای غم سوز روح افروز چند در گلستان روحانی گشاد و منطق الطیر سلیمانی خلدالله دولته واتم بغیته و نصر احبته گوش را حلقهای زرین مصوغ بخشید وهوش را منظر مدبصره در باز گشاد

شعر

لاذی کتاباً فی سطور کانما　　　مخانق درفی صدور الکواعب

واعذب من ماء الغمام علی الظما　　　واطیب ریاً من نسیم الجنایب

حمد خدای بی‌نهایت وشکر او که کل وجود از ادای آن عاجز است که

(لااحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك)

بقدر امکان بشری که (القلیل عندالله کثیر ومالایدرك کله لایترك کله) گفته آمد که

الحمد لله علی فضله　　　قد وصل الحق الی اهله

شعر

معشوق بسامان شد تا باد چنین بادا

کفرش همه ایمان شد تا بادچنین بادا

ملکی که پریشان شدازشومی شیطان شد

باز آن سلیمان شد تا باد چنین بادا

فاتحه خوانده آمد تا خاتمهای این بشارت جز بمزید مقرون نباشدو آیة الکرسی خوانده آمد تا این تخت بخت بدان نیکو خواهان دین‌ودولت

دائما مثبت باشد مقبول باد آن دعوات را که محبان آن دولت و
هواخواهان آن سعادت فی مشارق الارض ومغاربها در خلاوملامی گویند
فضل وپذیرندهٔ بی نهایت حق آمین کننده باد چه منت باشد و چه وصیت
حاجت آید بهر دعاکردن دراین باب که هر کرا اندکی بیداریست داند
که دعای آن دولت دعای خویشتن است از وجوه نه از یك وجه یکی
از آن وجوه آنست که در نظر تحقیق ماهمه یك نفسیم (ماخلقكم ولا بعثكم
الا كنفس واحدة) وهر عضوی که ریش ترست او واقفترست برین اتحاد
لاجرم همه رنك صلحست نه جنك باری تعالی آن مژده را مقدمهٔ مژدهٔ
اکبر گرداند که همه مژدههای عالم پرتو آن مژده خوش است واگر پرتو
وتاب آن مژدهٔ اکبر نبودی درجهان هیچ مژده را مزه نبودی مزهٔ خاك
وکاه داشتی آنکس که پرتو عطای او کاه را گندم داد ودود را انجم داد
وخاك را حسن مردم داد تاب آفتاب مژدهٔ وصال ارواح جزوی را بآمال
ومرادات خود مژده داد تا عاقلان بدین قناعت نکنند طالب اصل ومعدن
وکان بی پایان این مرادات وحصول مقصودات شوند تاازین فروع با آن
اصول وصول یابند و ازین مجاز با آن حقیقت حصول روند و هر کسی
اکابر را بزبانی ولغتی ستایند ومحبت نمایند که لغت و زبان هر قومی
نوعی دیگرست، ارمنی بزبان ارمن و اصطلاح ارمن ستاید و ترك زبان
ترکی وورای ظاهر لغتهای مختلف زبانهائیست تازی گویی زبان آن تازی
گوی دیگر فهم نکند بصد ترجمان بسبب اختلاف روشن آن هر دو
اما ترك تازی را بترجمان فهم تواند کردن.

(وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم)

دایماً ضمیر مبارکش مستغرق تماشای گلستان بی نهایت دلربای جانفزای

پنهان آشکارا بعید قریب نیست نمای هست بیگانه نمای آشنا طرب‌فزای
جوانی انگیز زندگی افروز باد

(و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره)

چون سلام آن مخدوم لازال مخدوماً رساندم بحضرت خداوندگار بحق
ادام‌الله ظله مستبشر گشت عظیم سلام و دعا میرساند و بلقای منیر آن مخدوم
لازال مخدوماً آرزومندست دایماً و بدعوات صالحه مشغولست مقبول باد
عندالله تعالی واصحاب جمله صغیرهم و کبیرهم بدعوات صالحه در عقب
خمس صلوات ذاکر می‌باشند و تضاعف و تزاید آن دولت که نفاع عالمیانست
میخواهند مقبول باد مراجعت و معاودت عزیزان و بزرگان دولت مامبارك
و همایون و سبب امن وامان اهل اسلام باد. رنجهای سفر که کشیدند
و منزلهای خشن که تحمل نمودند و صحبت بیگانگان و خشونت ایشان
احتمال کردند جهت آسایش درویشان و بقای بقیهٔ اسلام مستثمر کرامات
وعطیات باد و سبب توفیق شکر کافهٔ مؤمنان برین سعی وافتادن مهر و
ختم و محبت مسلمانی در دل بیگانگان ببرکت این سفر محصل باد تا
ثمرات آن سعی آن بیگانگان را بآشنایی ابدی کشد و مؤمنان روشنائی
شکر و آن سعی

(کحبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء)

بود و بود که اکابر این رفتن را جهت دفع فتنه کرده باشند و باری تعالی
بدین بهانه در دلهای آن بیگانگان عشق وشور و آشوب این دین بحق
پیدا آورده باشد چنانك آن اعرابی دوان بجانب چاه رفت جهت آنك
قربه پر کند و جگر خنك کند و بتقدیر الهی آنك پیغامبری پیغامبرزادهٔ از
چاه تاریك بر آید و بر تخت سلطنت نشیند «العبد یدبر والله یقدر کما قال»

شعر

یا تشنه چو اعرابی درچه فکند دلوی

دردلو نگارینی چون تنك شکر یابد

یا موسی آتش جو کآرد بدرختی رو

آید که برد آتش صد صبح وسحر یابد

یا همچو سلیمانی بشکافد ماهی را

اندر شکم ماهی آن خاتم زر یابد

ورای غرض آدمی درهر کاری صدهزار فوایدست ارادت حق را و آن غرض مهار بینی او کرده است (لیقضی الله امراً کان مفعولا و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو)

---

(۹)

☆(الله مفتح الابواب)☆

همواره ایام واعوام صاحب اعظم دستور معظم آصف زمان نظام الملك وقت افضل اعلم اعدل ظهیر الملة المحمدیه الیف القربة الاحدیه منیر العدل عالی الهمم مغیث الامم مجد الدولة والدین اب الملوك والسلاطین ادام الله علوه در توفیق افضل اعمال واکرم خصال وتحصیل رضای حضرت ذوالجلال که

(ومالاحد عنده من نعمة تجزی الاابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی) مصروف ومستغرق باد اولیای آن دولت مسرور و اعدای حضرت مقهور باری جل جلاله اولا وآخراً حافظ وحامی ومعین و غفور بحق محمد و

آله سلام وتحیت ودعا ومدحت از خلوص عقیدت و وداد طویت مطالعه فرماید و آرزومندی بدیدار شادی افزای همایون خوب سیمای :

(سیماهم فی وجوهم من اثر السجود وتعظیم المعبود وبدل المجهود)

غالب وباعث داند باری جل جلاله ملاقات ابدی که «اخواناً علی سرر متقابلین» میسر و مهیا گرداناد

انه علی مایشاء قدیر و بالاجابة والمرحمة جدیر

چون صادر و وارد زبان بشکر وثنای آن عزیز گشاده‌اند علی التواتر و التوالی یقین‌تر میشود جد واجتهاد وتوقان ورغبت عنصر خلقتی آن عزیز

تعظیم امرالله وطلب رضاء الله و شفقة علی خلق الله

که آنهم بمعنی تعظیم امرالله است قال النبی صلی الله علیه وسلم:

(الخلق عیال الله فاحب الناس الی الله واعزهم و اکرمهم انفعهم لعیاله)

عرض میرود حال فرزند مخلص معتقد نظام الدین نظم الله اموره که فرزند قدر قدیم این داعی مخلص است واخلاقی که آن بریاضت بسیار طالب را میسر نشود حق تعالی که وهاب ومعطی النعم قبل استحقاقها و قدیم الاحسانست جل جلاله در نهاد او نهاده است پیوسته مکسب و مال او مصروف بفقرای ربانی بوده است و بتن و بجان بخدمت فقرا یاریها و معاونتهای بی‌حد دارد (تقبل الله منه) توقع است از درویش پروری و کهتر نوازی صاحب اعظم عظم الله اجره فی الدارین که سایهٔ لطف ورحمت و پادشاهی براحوال او گسترانند که بس زیانها رسیده است بدواز وجوهی که بشرح آن خدمت شما را تصدیع نمیدهیم تا ثواب جزیل وثنای جمیل مدخر گردد واین عنایت واعانت ازعظایم خیرات خواهد بودن ومستثنا از خیرات دیگر که تعلق بفقرای راستین دارد جاوید ومحسن باد آمین ،

یارب العالمین .

---

(۱۰)

☆(الله مفتح الابواب)☆

رای عالی ملك الوزرا مغیث الاسلام ناشر الخیرات و الاکرام ادام‌الله علوه که امروز پناه اسلامیانست بفیض نور ربانی موید باد سلام ودعا وشکر ایادی رسانیده‌می آید هر لطف که‌میفرماید (مالك‌یوم‌الدین) اضعافاً مضاعفة مجازات ومکافات فرماید در اخبارست که یوسف صدیق علیه‌السلام ده‌سال روزه نگشاد وشب پهلو برزمین ننهاد گفتند که ملك دین ونبوت مسلم شد ترا و ملك دنیا مسلم شد وقت آسایش است بعد چندین مجاهده (ان لنفسك علیك حقاً) گفت تا جمله برادران خودرا خلقت نبوت پوشیده نبینم نیاسایم یوسف در سایه نشیند وبرادران در آفتاب محرومی حاشا گفتند که ایشان چندان وفای برادری بجای نیاوردند گفت من خواهم که ایشان را وغیر ایشان را برادری کردن و پادشاهی کردن بیاموزم حال فرزند عزیز نجم‌الدین این خرم جاوش عجل‌الله فرجه و فرج‌المسلمین بخدمت عرض رفت لطفها فرموديت و وعده‌ها مگر هنوز هنگام ووقت نیامده بود داعی التزام میکند که‌چون بسعی مبارك ملك الوزراعظم‌الله وازان شاه عالم خلدالله مملکته از وی تجاوز رفت و (ربنا ظلمنا) میگوید والتماس ازحضرت نکنیم‌از که کنیم امروز ساعی خیرات‌ودافع بلیات از عرض‌مسلمانان‌رای صاحب‌اعظمست موید ومظفرباد وموفق میدانم که هنگام تشویش است و مشغولیها اما

آتش فتنه‌ها را جز آب خیرات ننشاند (داؤوا مرضاکم بالصدقه) در عهد عمر رضی‌الله عنه در قصبهٔ آتش افتاده بود ومیسوخت اهل شهر بآب کشیدن مشغول شدند امیرالمؤمنین عمر رضی‌الله‌عنه فرمود بصدقات مشغول شوید که این آتش را صدقات بنشاند و این درشان ملک‌الوزرا اولیتر که رحمت او از بهر خلقی که هنوز در وجود نیامدند رحمتها میفرماید و بناها می افکند توفیق مضاعف باد.

---

(۱۱)

«الله مفتح الابواب»

فتوحات غیبی ومواهب آسمانی واقبال دو جهانی نثار دولت ملک الامرا و الاکابر مغیث المظلومین معین الفقرا المعظم لامر الله المصدق لوعدالله الذاکر لآلاءالله الشاکر لنعماءالله کهف المستغیثین ملاذ الملهوفین ظل الرحمة الوافیه نظام‌الملک صاحب دولتین ذخر الحضرتین ادام‌الله‌علوه باد ابداً مخلداً سفر وحضرت نهضت ومراجعت رکاب همایونش که از بهر صلاح اسلام وامان وایمنی اهل ایمان ودفع آفات وفتنها میفرمایدمقبول ومبرور باد و آرزومندی بملاقاتی که وهم وخیال جدایی وبیم ملالت و آسیب سآمت واختلاف طباع وخوف نعیق غراب‌البین و کیدزمانه نباشد وبرسراپردهٔ آن مجلس اخوان صفا واصحاب وفا بخط خلود و بقا نبشته باشد که

هذا وصال لافراق بعده وهذا حیوة لاموت یعقبه ذبح الموت ذبحاً لاردله

این چنین ملاقاتی میسر و مهیا باد بآن خوب خصال پاک نهاد ان شاءالله

تعالی صورت پریشان بی ادب دارم زحمتش را از حضور اکابر دولت ایدهم الله ونصرهم دور می‌دارم و ضمیر مشتاق محب مخلص دارم بدعا گویی میفرستم تا بی ادبی صورت صفای مخلصی را که مکدر نکرده‌اند این عذر مقبول باد والسلام.

---

(۱۲)

☆(الله مفتح الابواب)☆

اتم الله سبحانه وعز شانه وتعالی مملکة الدنیا التی هی وسیلة الی مملکة العقبی علی ملك الامراغوث الله فی الارض ملاد الضعفاء والملهوفین المؤید بالعطیة الابدیه والدولة السرمدیه کریم النجار قلیل العثار جمیل الخصال حمید الشیم مشروح الصدر رفیع القدر مدالله جلاله فی الدولة الدایمة المصونة عن اللائمة سلام وتحیت ازاین داعی مخلص مطالعه فرماید وآرزومندی بلقای همایون وطلعت مبارك که از « وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة» باداغالب وباعث داند وشاکر نعم وذاکر کرم واحسان بی حد (تقبل الله منه وجازاه احسن ماجزا به احسن ماجزا به محسناً ان الله لایظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویوءت من لدنه اجراً عظیماً) اگر درخور شوق ومحبت وائتلاف قلوب مکاتبات نبشته شدی هرروز نامهٔ مطول از این داعی بدان ولی الانعام رسیدی ولیکن عقل فتوی نمیدهد که در تصدیع وابرام مفتوح باشد «والمودة کنز والکنز بالاخفاء اولی وان کانت المحبت لاخفی».

شعر

یاحسرة للعاشقین تحملوا　　ثقل المحبة والهوی فضاح

بیت

خود عشق و ضمیر دل چه پنهان ماند

کز دیده برخ هزار صاحب نظر است

من القلب الی القلب روزنة

این محبت مستدام باد که (احب الاعمال عندالله و افضلها الحب فی الله تعالی) سعیهای خیرات که می فرماید تااین گوشه درامن باشد واهل خیر بفراغت وامن بمعالی الامور مشتغل ومتفرع باشند وثواب آن عایدست جمله بدان یگانه عالم.

قیوم خیر الداب عن حریم الدین و الحراس لبیضة الاسلام ایده‌الله ونصره وکلاه و رعاه و. من الفضل لاخلاه آرندهٔ تحیت بهاالدین زاد الله بهانهٔ متوجه خدمتست قال النبی صلی الله علیه و سلم من جمع شمل متفقة جمع الله شمله امیدست که بنظرعنایت منظور گردد وشاکر و ذاکر باز گردد چنانك کافهٔ محتاجان تـا بثنای جمیل و ثواب جزیل مدخر گردد. ان شاءالله تعالی

---

(۱۳)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سراج الذاکرین تاج الشاکرین را یض مطیة النفس فاسخ صفقة البخس وارث الفلاح سالك نهج الصلاح المنیب الی الله المتوکل علی الله

خالع ثیاب الدنس عامر ارکان خیر الکنس صاحب الوفاء والاستقامة قبل یوم الندامة معدن الحیا خالع الریا طالب بشارة المعرفة المعتصم بحبل الله المعتمد علی فضل الله سالك سنن الانبیا ناصر زمرة الاولیا طالب محو الاوزار بحسن الاعتذار مستقل الفاسدات مستکثر الصالحات مرسل النفس فی احکام الله مدخر الخیر لانام الله الراضی بالقضاء الثابت فی الرضا ساکن القلب بموعود الله الواثق بجود الله المستظهر بنعیم المولی و المقدم علی الافاضل والاولی الصافح عن عثرات الخوان المنحج لحاجات الاخوان راجع النفس عن الخصال المهان الصادق عند الجفا الثابت عند الوفا کاف الاذی بازل العطا تارك الشکوی الیف الحق ردیف الصدق المرکب باحسن الترکیب والمرتب بایمن الترتیب احسن جواهر الحیوة تریاق سموم البلیات ثمرة شجرة العقول محرق ریع الفضول ذی الخصال الکریمة حافظ عهد المودة القدیمة تاج ارباب الدول قاطع حبایل الامل سایس رعیة الحواس باسط طریقة الاستیناس مطیة الحال کیس الامال المستانس بالذکر المصیب فی الفکر رافع هفوات الانسانیة قامع خطوات الشیطانیه البعید عن الدنیا القریب الی المولی المتفرع نفسه عن اربه المقبل بوجهه الی ربه المتبری من قوته وحوله المتمسك بفضل الله وطوله محمود الخلق مقبول الخق المختوم بخاتم الفلاح الفارس علی مرکب النجاح طالب الاخره و المناسك الفاخره والسلام .

---

(١٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

تحیت وسلام صدر کبیر ملك الحکما اصفی جواهر الحیات تریاق

سموم البليات ثمرة شجرة العقول قامع عوايل الفضول ذی الخصال المحمودة والخطرات المقصودة رضی الصديقين ينبوغ اليقين ذی التقی والورع خير منهل ومكترع عالی الافكار سنی الاذكار اكمل الحق والدين راح الروح مفتاح الفتوح ادام الله فضله وحوله و الاه و منحه و اعطاه خير ما اعطی محسناً رسيد مشابها لكرمه و نضله مشاكلا لنبله وسوده موازياً اشرفه ومحتده واصله ونسيم مودت وخلوص محبت از آن بمشام رسيد وبشكر ودعا مقابل افتاد .

شعر

فما كل من قاد الجياد يسوسها ولا كل من اجری يقال له مجری

والحمدلله الذی خصه بالفضل و ايده بالسبق ورداه من المجدوزا ده براً وفضلا وقدمه الی الخيرات قولا وفعلا هيجان شوق افزون شد و مضاعف گشت .

(وودت ان اعطی المنی فاطير من شوقی اليه مع الحمام الطاير)

سلام وتحيت ازاين طرف مطالعه فرمايدو آرزومندی وتعطش بدان ديدار عزيز كه (يرتاح له النفس ويتكامل به الانس ويبجل موقعه من العقول و يعمر ما سلف من برة ويحل عندی محل النعم الجسام والمواهب العظام) غالب وباعث داند ملاقات فی ايمن الاوقات ميسر ومهيا بادو السلام.

---

(١٥)

☆(الله مفتح الابواب)☆

فقربك من صوت السحايب انجع واجدی علی اهل البلاد و انفع

فعش للمساعی و المأثر والعلی　　فان حماهـا مابقیـت ممنع

عزم الله له علی الرشد الاعظم وقفه وتولاه به انی لم املك من الله الاالدعاء المرجو برکته المامول اجابته سمعه الله و قبله و استجاب فیه صالحه وافضله درین وقت فرزندان امیر سیف الدین حماء امیر عالم سلمهما الله لابه کردند بنوشته بخدمت ملك الامرا مقبول الحق محمود الخلق ادام الله علوه جهت دستوری دادن او بدین طرف تا ایشان او را ببیند و آرام گیرند ووصیت رفت که این نبشته را بخدمت شما تسلیم کنند تا با حسن العرض فی اوانه عرض روز حاجت آن محتاجان بر آورد ان شاءالله تعالـی معلوم باشد کـه امسال سیدالمشایخ جنید الزمان ابایزید الوقت امین القلوب مشرف الحقایق حسام الحق والدین ادام الله برکته بسبب عمارت دیوار باغ که ویران شده بود بسیار زحمت دید وخرج بسیار رفت ومعلوم شماست که خاطر این داعی آویختهٔ آن بود که درخرج آن معاونتی رود اکابر اینجا نبودند وخاطر اشرف شما مناسبست باخاطر این داعی (روحی بروحك ممزوج و متصل فکل عارضة تودیك تودینی) این اتصال افزون باد والمقصود معلوم.

(وماتفعلوا من خیر تجدوه عندالله لاترید منکم جزاء ولا شکوراً)

انت لنا فی الرخاء جمال وزینه وفی الشدة عدة وذخرة وذخیرة .

---

(١٦)

☆(الله مفتح الابواب)☆

وفرالله قسط ملك الامراء المتبریء من قوته و حوله المستمسك

بفضل الله وطوله المختوم بخاتم الفلاح الفارس علی مرکب النجاح طالب
دارالاخرة والمنازل الفاخرة الیف العدل والاحسان ردیف الصدق والایقان
المقبول عندالحق معین الدولة والدین ادام الله علوه و اخاصه لطباعته و
تابع السرور وظاهر لدیه المحبور و کثرقسمة من سعادة الدارین و کرامة
المنزلین سلام وتحیت مطالعه فرمایدو آرزومندی وشوق الی لقائه الذی
هو روضة الانوار و نزهة الابصار تقربه العیون ویسربه المحزون الذی
جعله الله المسرور نظاماً وللنعمة تماءاً غالب وباعث داند

شعر

ان کنت لست معی فالذکر منك معی

قلبی یراك و ان غیبت عن بصری

العین تفقد من تهوی و تبصره

و ناظر القلب لایخلوا من النظر

دراین وقت ملتمسان این تحیت وجاذبان این ابرام بدان حضرت فرزندان
عزیز وعشایر بنده معتق محرر سیف الدین که معفو و مغفور شد وتشریف
عفو و و مغفرت شما پوشید ذریات وفرزندانش زنده شدند وحیات نو
یافتند ودر رکوع وسجود وصلوات وخلوات شکران نعمت و دعای آن
گفتندو می گویند ومی خواهند آنچ بگوش وهوش رسید ازلطف شاهانه
واحسان بی کرانهٔ شما بچشم نیزه مشاهده کند (قال اولم توء من قال بلی
ولکن لیطمئن قلبی) خلیل وار نعره می زنند که (ارنی کیف تحیی الموتی)
بدان کرم عمیم که خود را چون شجرهٔ طیبه سیر سطوات آفتاب آفات
کرده آید تاخلایق درسایهٔ شما ازان سطوات آسوده اند (جزاکم الله خیراً)
اگردرخاست و آرزوی دل بدین ضعیفان برسد که چون ماهی می طپند

در آرزوی آنك امیر آب رحمت و عاطفت کند لازال امیراً و آن آب را بازروان کنداین سوی ثواب بی نهایت باشد (ارحم من فی الارض یرحمك من فی السماء) جاوید مستغاث ضعفا و قوای عالم باد (فاما الیتیم فلاتقهر واما السائل فلا) وصلی الله علی محمد و آله واهل دینه الطیبین الطاهرین فالله خیر حافظاً وهوارحم الراحمین.

---

(١٧)

☆(الله مفتح الابواب)☆

توفیق، خیروطاعت که سرمایهٔ همه سعادتهاست (وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون) میسر روزگار مبارك امیر دیندار ولی الایادی والنعم والاحسان و الکرم (اشداء علی الکفار رحماء بینهم) مربی المظلومین مغیث الملهوفین مجدالدولة والدین ادام الله علوه دایم باد وایزدتبارك و تعالی درهمه افعال واقوال واحوال مرشد وهادی وموفق ومسدد بمحمد و آله سلام وتحیت که از واجباتست مطالعه فرماید و آرزومندی بدیدار مبارکش بی حد شناسد (جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین) رافع تحیت فرزند عزیز کمال الدین کمال الله سعادته از فرزندان مخلص این داعیست ومشغول بطاعت واوراد واندیشهٔ آخرت ولاشك چون دردین داعیهٔ کسب را وکمان حرص راست کرد بسی زیانها درمال افتاد وام دارد ومعیلست توقعست که آنچ طرح می کند برعامه اورا ازان معاف دارد که (لیس علی الخراب خراج) تا بدعای دولت مشغول باشد و برین داعی منتها باشد و براحسانهای بسیار بی شمار سابق منضم گردد جاوید ومحسن ومنعم و

مفضل باد آمین یارب العالمین .

---

(۱۸)

☆(الله مفتح الابواب) ☆

سعادت واقبال دولت وتوفیق طاعت وتیسیر عبادت که (فسنیسره للیسری وجنبه عن العسری) مفیض و مشیرایام همایون ملك الامراء و الخواص مغیث المظلومین (قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحارهم یستغفرون) عالی همت لطیف ادراك صادق الفراسه ینظر بنورالله الغ قتلغ نادرة الزمان ناشر الاحسان نایب بك ادام الله علوه پیوسته باد اولیا منصور واعداء مقهور وطاعات مبرور سلام ودعا از سر صدق وصفا رسانیده میآید وآرزومندی بملاقات مبارکش دم بدم افزونست (جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین) آمین یا رب العالمین آرندهٔ تحیت شمس الدین محمد پسر جمال الدین فرزندعزیز مخلص سخت مقل الحال و بی نواست وپدر او جمال الدین امیر احمد رحمة الله ازکوچکی فرزند و پیوسته این داعی بوده است توقعست ازمکارم اخلاق (خیرالناس من ینفع الناس) پادشاهی فرماید واورا بشغلی که لایق او باشد از بندگان خود گرداند تامشرف گردد وبرابنای جنس خودافتخار نمایدومباهات کندوبدان فراغت بدعای دولت مشغول باشد جاوید مغیث خلایق باد داعی منت دار این خواهد بودن وبلطفهای بی حد سابق لاحق گردد .

☆(الله مفتح الابواب)☆

ادام الله ظل ملك الامراء سيد الخواص المعظم لامر الله ادام الله علوه سلام ودعا قبول كند و مشتاق داند و بدان جرعه تشنگی اشتیاق افزون شد وساكن نشد (جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین قال الله تعالی لموسی اذا رایتنی علی بابك كیف تصنع قال یا رب انت منزه عن ذلك قال اذا رأیت عبداً من عبادی علی بابك فافعل به ما انت فاعل بی فانی اصفیة من عبادی ونورته بنوری واحییة بحیاتی) بخدمت عرض رفت كه اگرچه نمازعمل فضل مندست ولیكن جان نماز ومعنی نماز از صورت نماز فاضلترست چنانك جان آدمی بماند وصورت نماز نماند و معنی وجان نماز بماند چنانك فرمود (الذین هم فی صلواتهم دائمون) و از بهر این سخن آن حكایت شیخ گفته شد كه آن جماعت چون ترك تعظیم شیخ كردند كه اگر تو نماز شام نمیكنی ما برخیزیم و بكنیم اگرچه این بزبان نگفتند الا ادراك مشایخ را گفتن بزبان حاجت نیست (آنهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبكم ویخرجون من اسرار كم فاذا جالستموهم فجالسوهم بالصدق فمن اراد ان یجاس مع الله فیلجلس مع اهل التصوف

(تا یكی قوم بینی از خود پاك — باتو بر خاك وبرتر از افلاك
درصورت اگرچه بر زمین است — معنیش بچرخ هفتمین است)

پس صورت نماز را فقیه بیان میكند اولش تكبیر آخرش سلام وجان نماز را فقیر بیان میكند كه

(الصلوة اتصال بالله من حيث لايعلمه الا الله)

شرط این صورت نماز طهارتست بآب وشرط جان نماز چهل سال بمجاهدهٔ جهاد اکبر دیده و دل خون کردن واز هفتصد حجاب ظلمانی برون رفتن وازحیات وهستی حق زنده شدن

بیت

گرچو شاهان بر سریر تخت نتوانی نشست

همچو فراشان طناب خیمهٔ شاهی بگیر

(چونك سلطان نهٔ رعیت باش چون پیمبر نهٔ زامت باش)

تا درین داخل شوی که (الحقنا بهم ذریتهم) واگر بصورت عمل خودمغرور شوی وطاغی شوی وازقطبان وقت خویش که محرم دل و محرم روحند روی بگردانی واستغناء نمایی و چنان پنداری خود را که در نمازی و روی بقبله آوردهٔ بحقیقت چنان باشی که آن درویش دید که امام و قوم پشت بقبله بود چنانك حق تعالی بفرمود ابا یزید را قدس الله سره (اخرج بصفاتی الی خلقی من رآك رآنی ومن قصدك قصدنی) وهمچنین تا باقی آن سخن که پایان ندارد باری تعالی سرپاك شما را منور گرداناد و واقف کناد برجان وحقیقت ایمان ونماز که ورای صورت ایمان ونمازست (انه الهادی الموفق) درباب فرزند مخلص نظام الدین نظم الله اموره وعدهای خیر واحسان ومعاونت پیغام فرموده بودید منتها داشته آمد ودعاهای خیر کرده شد منتظر آنم وچشم و گوش نهاده‌ام که آن احسانها تمام شود که (اتمام المعروف خیر من ابتدائه) نیت نماز وتکبیر بستن نیکوست اما چون تمام کنند رکوعها وسجودها وقعودها خوبتر ولطیفتر نیکویی ونیت نیاك همچون ماه نوست وآن را تمام کردن همچنانست که

ماه نو بدر شود حق تعالی از راه زنان ظاهر وره زنان باطن خذلهم الله که نیکی کس نخواهد وهمه کس را همچوخودنگونسار ونومیدخواهند

بیت

(کسی کو را بود در طبع سستی   نخواهدهیچکس راتن درستی)

شمارا نگاه داراد والی نوچون باآن والی کهنهٔ معزول مشورت کند بر کارهاش دارد که همچون خودش معزول کندشیطان پنهان و آدمی شیطان صفت والیان معزولند وحسودند وراه خیر برمردم زنند بصدسخن چرب وآن خیر را بردل او سرد کنند.

(چون زبان حسد شود نخاس   یوسفی یابی از کژی کرباس)

ازیشان حذر کنید وبخدا پناه گیرید وبجد تخم خیر کارید زان پیش که بروید وانبار پر گندم ناکاشته مر در یك بماند

بیت

(زان پیش که داده راجل بستاند   هرداد که دادنیست می بایدداد)

توقعست که این خیر از حساب آن خیرات دیگر نشمرد واین خیر رااز آن خیرها جدادانند بفضیلت که پیاز کاشتن همچون زعفران کاشتن نباشد جاوید محسن باد از آن محسناتی که دانند و کنند ودانند که چه میکنند بی گمان وبی دو دلی وروند دانند که کجا میروند وفقه الله وسدده وثبته وعصمه بفضله وکرمه وهو ارحم الراحمین والصلوة علی نبیه محمد وآله الطیبین الطاهرین وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین آمین یا رب العالمین.

---

(۲۰)

☆(الله مفتح الابواب)☆

خیرات و حسنات و صدقات امیر سپه سالار اجل کبیر عالم عادل اسدالوغامقدم الجیوش افتخار المجاهدین اغر لوالغ قتلغ بلکا دلکا اینانج(۱) خدا ترس ربانی همت شجاع الدولة والدین عضد اسلام والمسلین ادام الله علوه و کبت بالذل عدوه بحضرت ذوالجلال والاکرام مقبول و مبرور باد، (مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء) سلام ودعا وتحیت وثنا مطالعه فرماید آرزومندی که فرموده بود علم الله تعالی وتقدس از طرف این داعی اضعاف والاف آنست باری تعالی جامع الشتات و محیی الاموات و مجیب الدعوات وقاضی الحاجات عز و جل ملاقات و موافات لطیف شریف شمارا با این داعی سببی سازد سریع (انه مجیب سمیع) و آورده‌اند که سلطان محمود قدس الله روحه در پیکار هند سخت مغلوب شد و سپاه هند سخت بسیار بود چنانك لشکر سلطان محمود دست از جان شسته بودند در آن حالت ناامیدی سلطان محمود سجده کرد خدای را و گفت خداوندا باتو عهد کردم اگر مارا نصرت دهی دراین ناامیدی هرچه غنیمت ستانم جمله بدرویشان صدقه کنیم تضرع نمود سمیع الدعا دعا را مستجاب کرد و باد نصرت وزان شد و ترس عظیم دردل سپاه هند افتاد و شکسته شدند و غنایم بی‌حد از سپاه هند رسید و از خزاین و اسبان و بندگان که در هیچ پیکاری بدست نیامده بود پادشاه گفت که هیچ دست مکنید که من نذر کرده‌ام لشگر فغان بر آورند که سپاه سخت محتاجست پیکارهای گران کرده‌اند اگر نذری کردی که بدرویشان

(۱) این چند کلمه بزبان ترکی (اوغورلو اولوغ قوتلودیلنه اینانج) فرموده است.

دهی اینها نیز درویش اند سپاه درویش شده است چندانی لابه کردند که
شاه را وسوسه کردند که این نیز خیرست شاه دودل شد وتأویل جوی
شدناگاه شوریده فقری گذشت ازفقراالهی ربانی نه از فقرای نانی سلطان
گفت اورا بخوانید تااین نذر را با او باز گفت درویش گفت اگر ترادیگر
بحق حاجتی نخواهدبودن این کن که اینها میگویند اما اگر بمثل این بار
باز با او محتاج خواهی شدن این ساعت را یاد دار و نذر را مگردان
داعی نمی داند که موجب این حکایت که بقلم می رود چیست الا دانم که
بموضع رود (یا ایها الذین آمنو اوفوا بالعقود)

بیت :

زان پیش که داده را اجل بستاند   هر داد که داد نیست می بایدداد

که هیچ مرده را حسرت موت نیست همه را حسرت فوتست چرا فلان
چیز نکردم داعی بهتر ازاین موعظه نیافت تا بفرستد امیدست که قبول
افتدجاوید موفق و مؤید باد والسلام.

---

(۲۱)

☆«الله مفتح الابواب»☆

مشرفهٔ کریم فرزندمخلص مستبین العواقب نور القلوب فاروق الحق
مصیب الظن صادق الفراسة فطیم النفس نقی القلب واضع الخیر موضعه
متقی الرب محاسب النفس علم الدولة والدین واهب الدنیا للاخرة ادام الله
معالیه رسید مشتمل بر انواع لطایف وغرایب ودقایق و حقایق خوانده
شد مضمون آن همه اخلاص ومودت ودل پنداری وعاقبت بینی و آخرت

طلبی بود زاده‌الله حرصاً وشوقاً الی لقائه ولجمیع الطالبین سلام و دعا مطالعه کندو آرزومندی بدیدار مبارك(سیماهم فی وجوهم من اثر السجود) غالب وباعث داند حق تعالی ملاقات حقیقی نافع وشافع مونس فی ایمن الاوقات واحسن الساعات میسر ومهیا گرداناد آنچ نمود از شوق آخرت وطلب سعادت باقی عین الهام ملکیست وعنایت ملکی فضل آسمانی و منبه رحمت آلهی ان‌شاءالله که روزافزون باشد وصبح صادق باشد و هیچ شکی نیست که این همه عالم ویرانه ایست و درو گنجیست عاقل بویرانه آرام نگیردو بدین چندان که عاشق ویرانه‌اند اقتدا نکند ومعذور نشود (آناءاللیل واطراف والنهار) طالب آن گنج باشد.

بقدر الکد تکتسب المعالی | ومن طلب العلی سهر اللیالی
تروم العز ثم تنام لیلا | یغوص البحر من طلب اللآلی
زان پیش که داده‌را اجل بستاند | هرداد که داد نیست میباید داد
طین کزوداشت دیو ملعون تنك | توگرفتی چو دینش اندر چنك
آنك او کوك‌و کوکنار خورد | کی غم بوسه و کنار خورد

ایده‌الله وسدده ووفقه واحسن اقرانه واتم بیانه و تقبل حسناته و رضی عنه وارضاء ومن الخیر لااخلاء

بیت :

روزی دوسه کاندرین جهانی زنده | حیفست دلا اگر بجانی زنده
بی عشق مباش تا نباشی مرده | در عشق بمیر تا بمانی زنده

(والباقیات الصالحات) عشق است دنیا چو کاهست عشق چو گندم بازاجل کاه را ببرد یك پره کاه نماند (نورهم یسعی بین ایدیهم) جاوید عاقبت باد برین باش که نیت کردهٔ ودوستان را هم برین دار ونصیحت کن و یاری

ده که اینست کار و باقی همه پشیمانی ملك دنیا چون دهلست خلایق از
بانك اوحیران بر وجمع می آیندواومیان تهی درو هیچ جر بشی نی ومنفعتی
نی خنك انك طبلهٔ عطار عشق یافت واز بانك طبل ملك دنیا دل‌سرد کرد

(ملك عالم‌سر بسر جز دردسر نارد بسر
ای سبك‌سردرد سرچندین منه بر فرق‌سر)
(آفتاب‌و ماه اگر تاجی کنی بر سر نهی
سر بخشتی برنهی آخرچوعمر آیدبسر)

جاوید متیقظ باد آمین یارب العالمین

---

(۲۲)

☆(الله مفتح الابواب)☆

آفتاب اقبال ملك الامرا امیر ربانی کریم الذکر لطیف الفکر
مغبوط الایامن مصباح المساکن اعلم اعدل مشهور الآفاق فخرخراسان
وعراق صاحب الدولتین‌ولی السعادتین‌عدل گستر مظلوم‌پرور احسان پیشه
عاقبت اندیشه امان‌البلاد وملاد العباد مونس الفقرا تاج الحق والدین
(العافین من الناس والله یحب المحسنین) ادام‌الله علوه‌وکبت عدوه وایده
ونصره (ویسر له الیسری وجنبه عن‌العسری) در بروج سعادت وسیادت و
شادکامی وبلند نامی مدام تابان باد والهام ربانی وتوفیق یزدانی درهر
بری وبحری هادی ومرشد ومسدد حافظان غیبی آسمانی (له‌معقباب من
بین یدیه ومن خلفه یحفظون من امرالله) حارسان ومراقبان آن دولت باد

سلام ودعا مطالعه فرماید و آرزومندی بلقای شریف مبارك غالب و باعث داند (شکر المنعم واجب) اما چون انعام و دلجویی و دلداری آن ولی الانعام ازحد واندازه گذشت ازشکر آن عاجزیم حوالهٔ آن بخزانهٔ کرم ومکافات بی نهایت ذوالجلال مفوض وموکولست (وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیماً) فرزند مخلص معتقد نظام الدین نظم الله اموره فرزنداین داعیست وحقوق فرزندی وخدمت وجانبازی مخلصانه برین داعی بسیار ثابت دارد وازعهد صغر درباب فقرای زمانی مال چه باشد که جان بذل کرده است زیرا دربندگی فقرا بررسته بوده است نه بربسته.

شعر

(فلا تحقرن نفسی وانت حبیبها   فکل امری یصبوالی من یجانس
بجنس خویش دارد مرغ پرواز   کبوتر با کبوتر باز با باز)

ازروش مرد حاجت نیست پرسیدن در همنشینانش بنگرند واز مال نباید پرسیدن که از کجا حاصل کردی بمصرف خرجش نظر باید کرد که کجا خرج میشود هرانعام ولطف ومسامحت و پادشاهی که ملك الامرا ادام الله علوه از اول تا آخر در باب فرزند نظام الدین فرمود و فرماید خاص درحق این داعی فرموده است و درحق فقرا مقبول ومبرور باد که مال وتن اووغرض او از صغر تا کنون وقف فقراست و این بنوشتن راست نمی آید داعی مخلص میخواست که بخودی خود آید در مشافهه بخدمت بگوید لیکن برفراست ربانی خاطر اشرف که (المومن ینظر بنورالله) اعتماد رفت ان شاالله حاجت نیاید زحمت آوردن خود بمعنی حاضر خدمتم که بدعاء دولت میان بسته‌ام از انواع کسر و زیان افتاده است یك سبب رعایت شفاعتها که میکنند واستیفاء حقوق که تواند کرد

با استیلای شرم واعتقاد ومحافظت جانب ضعفا واهل خیر لا بدمسامحتاش لازم آمد هنگام آنست که پادشاهی فرمایی این باز دیگر که این کشتی بی حمایت آن نوح کرم ادام‌الله علوه از گرداب طوفان خلاص نمی‌یابد

بیت

گر آب دهی نهال تو کاشتهٔ　　ور پست کنی همش تو افراشتهٔ

(یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم)

خود ملک‌الامراء استاد این آزمایش است که حق تعالی سریع الحساب وسریع المکافاتست هیچکس دراین باب زیان نکرد و نخواهد کردن چشم میدارم که سایهٔ عنایت ملکانهٔ پادشاهانهٔ مخدومانه در بارهٔ فرزند مخلص نظام‌الدین این بار دیگر مبذول فرماید و خداوندی کند تا از این عهدهٔ گران بیرون آید

(یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارهٔ تنجیکم)

ولاسیما این خیر بخیرهای دیگر نماند از آسمان هفتم تازمین هفتم فرقست میان احسان کردن بفقرای اهل نفس و تن بافقرای اهل دل و حقیقت ومعلومست که خویش و پیوسته بخدمت ملک‌المشایخ جنید الزمان امین القلوب شمس الحقایق امام الهدی حسام الحق والدین متع الله العارفین بطول بقائه الله الله این احسانرا از جنس احسانهای دیگر نفرماید شمرد (لیس التکحل فی العینین کالکحل)

کو دیده که گوهر زخسی بشناسد　　یا باز سپید از مگسی بشناسد

الا چون گمان برده باشند پاس آن داشتن عین فرض باشد تاچون ظاهر شود روز اجل که (فکشفنا عنك عطاءك) پشیمانی نیاید ان شاالله تعالی دیدهٔ آن دولت بکحل هدایت و توفیق ابدا مکتحل باد آمین یارب العالمین

که (اولیائی تحت قبابی لایعر فهم غیری) عابدشصت هزار ساله گوهر آدم را نشناخت وزاهد صاحب کرامات یعنی بلعم باعور گوهر موسی را نشناخت الاچو گمانی برده بود پاس آن نداشت مواخذ آمد آن که چون مواخذ آمد سر (مرضت فلم تعدنی) چه کارها کرد داعی را درین گواهیها غرض نیست جز شفقت وحق گذاری ملک الامرا که میفرماید با بندگان من آشنایی ودوستی کنید درین عالم وغنیمت دارید تا چون روز دولت ایشان بیاید ودور (من کان لله) بگذرد که دنیاست ودور (کان الله له) بیاید که عقبیست پشیمان نشوید وحسرت نخورید درین عالم دوروزه دروغین مهمات ملوک دوروزه چنین مخاطره است وچنین مهم آخر بطالبان عالم راستین کم از این نباشد اگرچه عذر گویند که مخفی بودند نشناختیم لاسیما که گواهان بی غرضی گواهی داده باشند که او آنست .

---

(۲۳)

☆(الله مفتح الابواب)☆

صباح سعادت واقبال صدر کبیر امیراجل اعلم اعدل صاحب دولتین عدل گستر ولی السعادتین مظلوم پرور احسان پیشه عاقبت اندیشه معین الفقرا مربی العلما جلال الدولة والدین عضد الاسلام و المسلمین ذخر الملوك و السلاطین همایون صاحب دیوان الاستغنا ادام الله علوه و کبت عدوه وایده نصره (ویسرله الیسری وجنبه عن العسری) از مساء زوال عین الکمال مصون ومحروس باد اولیا منصور و اعدای آن دولت مقهور و باری جل جلاله لیلا و نهاراً حافظ و ناصر و شکور سلام و دعا مطالعه

فرماید و آرزومندی بلقای شریف و منظر لطیف از حدو حصر بیرون شناسد ایزد تعالی ملاقات‌را سببی سازد سریع (انه مجیب سمیع) فرزند مخلص معتقد نظام الدین که از هوا خواهان و محبان آن عزیزست و شاکر نعم وناشر کرم واحسان شماست متوجه شد بخدمت بامید معاونت و احسان و تربیتی که معهود و مألوف وموظف دارد از آن خدمت (و المشرب العذب کثیر الزحام) امیدست که برعادت کهتر نوازی وبنده پروری حسبةالله تعالی وذریعه ووسیلة الی مرضات‌الله تعالی مخدومانه و شاهانه معاونت فرماید که اسباب شکست وزیان واتفاقات نا موافق بسیار ومتواتر شد هنگام رفتنست و وقت عاطفت و از جملهٔ اسباب انکسار که آرزوی دوازده هزار عدد نواب‌سیدالامرا زعیم الجیوش نورالدولة والدین ادام الله علوه ستده اند وباقی در ولایت مانده است توقعست که دست اوقوی دارند تا احیای حقوق او باشد (و من احیاها فکانما احیاالناس جمیعاً) (ارحم من فی الارض یرحمك من فی الاسماء) هرپادشاهی که فرماید ولطفی که کند حقیقت درحق این داعی کرده است ومنت‌دار باشم تا بغایتست که اگر این‌داعی راملکی بودی قریب بوفای این بفروختی و آن را گذاردی جهت‌او و حقوق خدمت قدیم و بخدمت این زحمت ندادی اما بحمدالله حاجت خواستن از کرام افتخار باشد و مباهات (نصرکم‌الله وایدکم واحسن عاقبتکم)

شعر

اکرام‌اهل‌الهوی من‌الکرم   و امة العشق اضعف الامم

(انا عندالمنکسرةقلوبهم فاطلبونی عندهم) باقی رای عالی روشن شمانا نبشته بخواند (اتقوا فراسة الموءمن فانه ینظر بنورالله) تابرمنتهای

سابق و لطفهای پیشین منضم کردد الله الله امید داریم که از حضرت
بی‌مراد باد نیاید (الیس قریة ورآء عبادان) از آن ولی الانعام کدری نیست
جزیاس، جاوید مغیث مظلومان باد آمین یارب العالمین.

---

(٢٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

فرزند عزیز قرة العیون افتخار البنین عین الله علیه (وایده بروح منه)
از این پدر مخلص سلام وتحیت بخواند وبداند که در رنجم از آنك از
خانه بیرون می‌خسبد ودلداری آن ضعیفان نمی کند علی کل حال امانت
خدای اند الله الله از جهت رضای دل این پدر ملازم خانه باشد وطرف
ایشان را از شکر خانهٔ خوی ظریف خود شکر فشان داردتا شکر آن
بمن رسد

بیت

ای دوست بدرد دیگران درمانی — چون نوبت دردما رسد درمانی

آنك بیگانه را تواند فریفتن بندهٔ خود را هم تواند فریفتن

بیت

گرفتم درد را مرهم نداری — بده عشوه دروغی هم نداری؟

هوی وهوس فانی بی وفا آن نیرزد که مردی ومروت و دل دوستان را
مجروح داری ان شاءالله حجاب غرور از پیش چشم آن فرزند زود تر
بر خیزد تا بداند که آن آب نیست که آن طرف که اسب را می‌دوانی
ومرکب را سقط می کنی سرابیست که بسی چون تو آن سو دوانیدند
چون آنجا رسیدند آب نبود مرکب وسوار از تشنگی وماندگی دور از

آن فرزندوازهمه فرزندان ما هلاك شدند ودانست که اول عنان بکشد پیش از سراب البصره اگرنه خود همه ابلهان نیز عنان کشند مکن مکن مکن مکن والسلام

شعر

از پی دانه مرغکی صد بار ... بنگرد پیش و پس، یمین ویسار

دل او زان قبل بد اندیش است ... کش غم جان زعشق نان بیش است

والله که آن کرکین اسب بدین زین نمی ارزد نمی ارزد

بیت

آب زیری کشیده اند ز پوست ... تو گهی جانش خوانی و گه دوست

فی الجمله توقعست ازمردی وحلال زادگی ومروت آن فرزند که خاطرهائی که مشغولند بدعای دولت وسعادت وخیر تو مجروح و پراکنده نداری و این ضعیف ده بار با امیر سیف الدین سلمه الله تعالی و باهل اوپایندان شدم ودست برسینه زدم وعادت من نبود جهت شفقت تو کردم واگراین ساعت در نظر تو آن مصلحت بازیچه نماید اما آن بهوای خود نکردم واقعات دیده بودم و ار غیبت اشارت فی الجمله سرپوشیده می گویم ولابه می کنم الله الله الله ملازم خانه وملازم آن جماعت باشد وبامن ازاین عذرها نیندیشد که چنین اند وچنان اند که آن سخت سهلست که عقل ایشان چالیك عقل تست که چون خواهی بدان بتازی قادری بر مرغ هوای صید کردن کبوتر آموخته را نتوانی نگاه داشتن(جرمش اینست کاشنای تو شدست، ای زنده کش مرده زیارت کن من) بهل تا دل پدر فارغ باشد ازرقعه واندیشهٔ رقعه نوشتن عوض رقعه بدعای خیر تومشغول باشد .

(سوف تری اذا انجلی الغبار   افرس تحتك ام حمار)
زان پیش که داده را اجل بستاند   هر داد که دادنیست میباید داد
و سلام علیه و توفیقه وعزته.

---

(٢٥)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون) زندگانی مجلس عالی امیر اجل خدای ترس خیر پیشه پاك اندیشه زاهد عابد طالب الاخرة صاحب الصفات الفاخرة المعظم لاوامر الله الحافظ لحدود الله لطیف الافعال کریم الاقوال نور الدولة والدین افتخار الامرا فی العالمین ادام الله علوه درغرایب خیرات و نوادر حسنات ودقایق تعظیم حق سالهای نامحصور باقی باد سلام و دعای فراوان ازین داعی مخلص علی تجدد الساعات و تواتر الاوقات پذیرد و آرزومندی اشتیاق بلقای عالم آرای (سیما هم فی وجوهم من اثر السجود) غالب وباعث داند ملاقات خیر باد اعلام میرود حال فرزند مخلص نظام الدین نظم الله اموره که سخت زیانمندست بانواع ودلهای دوستان همه خسته و رنجورست ومتوجه است بدان طرف امید از یاری و کهتر نوازی ولطف شما آنست که برقاعدهٔ معهود خودنوازش کنندودستش گیرند و یاری دهند چنانك پیش از این لطفها فرموده است و برخود حیفها گرفته اند لله تعالی آن نزد حق ضایع نیست و قبولست (ان الله لایظلم مثقال ذرة)الدنیامزرعة الاخرة (مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة) پیش از

آن که هنگام زرع بگذرد ووقت زراعت منقضی شود از روی عقل و ایمان واجبست وفرضست مبالغه کردن ومبادرت نمودن وهر نوعی تخم خیر کاشتن خاصه که فرزند عزیز نظام‌الدین خویشی و مصاهره بخدمت ملک المشایخ ضیآء الحق امین‌القلوب جنید الزمان حسام الدین متع‌الله المسلمین بطول بقائه دارد واین بخیرهای دیگر نماند(ان الله تعالی عباداً امجاداً محلهم فی‌الارض کمحل المطران وقع علی‌البر اخرج البروان‌وقع علی‌البحر اخرج الدر) امید دارم فرزند نظام‌الدین بترببب واحسان‌شما که در حق همه محتاجان مشهور ومعروفست وهمه شاکر ند و ذاکرند زخدمت شما (طوبی لکم) او نیزدر جوار عصمت وحریم حمایت وفرط عنایت‌شماشادمان‌وسالم‌وغانم باز گرددتابرین داعی‌و فقرای‌ما منتهاباشد و ثواب بی‌حدوثنای بی عد بحاصل آید ان‌شاءالله تعالی

---

(۲۰۶)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سایهٔ معدلت ملک الامرا و الخواص عمدةالملک القمر الانور و السحاب الامطر مربی‌العلما غیاث‌المظلومین مونس الفقرا الغ قتلغ‌اعظم همایون پروانه بک ادام الله علوه بر کافهٔ خلایق مستدام باد اولیا منصور واعدا مقهور امداد توفیق خیرات برتزاید بمنه و کرمه سلام ودعا ازین داعی مطالعه فرماید وابرامات وتصدیعات داعی را خجل‌دادند وذاکر و شاکر رافع تحیت فرزند عزیز معتقدافخر التجار شهاب‌الدین احسن الله عاقبة از هواخواهان ودعا گویان آن درگاهست و بخیرات‌وعبادات‌چنانک

آن یگانه دوست دارد راغب ومولعست ولیکن کثرت عیال لازم میدارد
مشغول شدن بتجارت تا بسیواس وحدود آن واز سبب باجداران وتصدیع
ایشان مدتیست تا از بازرگانی مانده است وخیرات ملك الامرا بهمه عالم
میرسد امید میدارد که بنشان مبارك از باجداران معاف باشد وآن را
بحجت دارد وبر ابنای جنس خود مفاخرت نماید صدقهٔ باشد از صدقات
ملك الامرا بروی وبر عیال وی وعتیق آن منت ومکرمت گردد وداعی منت
دار باشد وبر احسانهای سابق منضم شود وذخیرهٔ روز جزا جاوید محسن
ومعین ومغیث باد آمین یارب العالمین.

---

(۲۷)

☆(الله مفتح الابواب)☆

احسان وانعام ودرویش نوازی ووعدهای خوب لطیف الخطاب و
حسن الجواب وعفو ومرحمت پادشاهانه ملك الامرا والحجاب نظام الملك
صاحب السعادتین معین الحق والدین ادام الله علوه بدین داعی مخلص رسید
شکرها ودعوات خیر برای دوام آن دولت وتضاعف آن سعادت گفته آمد
وهیچ شك نیست که وعدهٔ صادق ملك الامرا والحجاب ادام الله علوه درقبول
این شفاعت معتمد علیه است وصادقست وآرام دلهاست « والکریم اذا
وعد وفا» لاسیما که آن کریم سرچشمهٔ کرمهاست وسلطان همه مروتهاست
وبر آن وعده مزیدی نیست که بزرگوار جهت رضای حق تعالی وذخیرهٔ
آخرت التماس وشفاعت این فقرا وضعفا را باحسن القبول تلقی نمود و

آنچ جهت رضای خدا باشد از آن ندامت ورجوع پشیمانی ممکن نباشد دور از کمال اعتقاد ودین داری همت عالی وخدا پرستی وپادشاهی آن یگانه ادام الله علوه «وجعل له لسان صدق فی الاخرین» ولیکن این ضعفا از حزن وضعیف دلی هر روز می نالند ومی زارند واز این داعی مخاص که محترزست غایة الاحتراز از ابرام وتصدیع بدان حضرت تکرار شفاعت ولابه گری میخواهند داعی مخاص معتمداً ومتکلا علی کمال حلمکم و احسانکم وطول روحکم فی اعانة الضعفاو العفو عنهم آنها میکند بخدمت که هر عفو واغماض ورحمت که دراین باب فرماید ذخیرۀ آخرت وشکر نصرت خواهد بودن «و قد نصرتکم علی عدوکم فان شکرتم بالعفو و الرحمة لازیدکم والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین» قال الحواریون لعیسی علیه السلام» یا روح الله ای شیئی اشد واصعب قال غضب الله قال فما الذی ینجی من غضب الله قال ان تکف غضبك وتعفو اذا قدرت» حق جل وعلا ملك الامرا والحجاب ادام الله علوه را از آن قبیل کحبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء) آمین یارب العالمین جاوید مستغاث مظلومان باد ومؤید بروح القدس

---

(۲۸)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سلام حق ورحمت ابدی برذات شریف ملك الامرا باسط العدل ناصر الحق اب الملوك والسلاطین ادام الله علوه بادی ثنا والقاب آنست که حق تعالی میفرماید درحق بندگان نکوکار خویش که ثنای حق مر بندگان

صادق را خلعتی است که کهن نشود و بخششی است که روز افزون باشد
و دولتیست که تا ابد پاینده بود و کسی از و نستاند و کسی از و میراث نبرد هر
جایی که رود آن دولت و آن نثار فیق او باشد چنانک بندگان را میستاید و ثناو
القاب میشمرد در کتاب قدیم که (الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین و
المستغفرین) ادام الله علوه و زاد توفیقه که آمدن و رسیدنش مبارك باد
بسی خیرات را زنده کرد و مظلومان را شاد کرد و خلق را شاد و شاکر
دیدم پرسیدم سبب این شادی چیست گفتند قدوم و احسان ملك الامرا
خواستم که بخدمت آیم و روی مبارك را زیارت کنم الا هنوز قسمت نبود
و بسبب ضعف و ناتوانی شیخ المشایخ ولی الله فی الارض ابا یزید الوقت
قطب الزمان صلاح الحق و الدین مدالله برکاته علینا و علی المسلمین مشغول
بودم چنانك شما را معلومست خاطر مبارك ایشان با این همه رنجوری
دراز و باچنان استغراق دریای انوار رحمت حق که اولیا را دم بدم موج
بر موجست که فراغت سرخاریدن ندارد از غلبات موجهای نور حق قیاس
کند ملك الامرای دولت را و رعیت این ملك را چون حواله امروز
بعنایت و اهتمام شماست از محافظت مصالح فراغت ندارند پس آن بنده
را که نایب و خلیفهٔ حق بود در ملکوت آسمان و زمین که (انی جاعل
فی الارض خلیفه) و جمله جانهای روشن را حواله بدو بود چنداستغراق
و مشغول باشد نامه بر نامه پیك بر پیك که (والمرسلات عرفا) این سخن را
نهایت نیست مقصود آنست که با این همه مشغولیتهای لطیف و نازك از بس
که خاطر ایشان متعلق بوده است بجانب ملك الامرا دراین مدت کم روز
بوده است که بدعا مدد کرده نشد باری تعالی برکات اوقات ایشان را از
ما و از شما و از این دولت منقطع مگرداناد و دعای ایشان در دوام دولت

شما مستجاب باد آمین یارب العالمین.

---

(۲۹)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت هردو جهانی وحصول جملهٔ امانی وامداد آسمانی رفیق روزگار گزیدهٔ خیر آثار احسان نثار سیدالامرا والخواص مقرب الحضرة بالاختصاص مختص الملوك والسلاطین تمام الانس قوام الانس علم الهدی فخر الوری شجاع الدولة والدین ادام الله علوه وکبت عدوه باد سلام وتحیت از خلاصهٔ محبت وولاپاك از تکلف وریاموظف داشته میشودو آرزومندی بدوام صحبت وموأنست غریب لطف اومتجاوز الحدست باری تعالی این مراد را سببی سازد سریع (انه مجیب سمیع) مصور رأی انور ایده الله بنوره باد که آرندهٔ تحیت فرزند عزیز هنرمند کافی نظام الدین را دامت معالیه داماد سید المشایخ ابایزید الوقت جنید الزمان خضر القدم مسیح الانفاس نور یمشی به فی الناس صلاح الحق والدین که فرزندجان ودل سید برهان الدین المحقق وخلیفهٔ اوست باستقلال مدالله ظله ولا اخلا بـر کته عن جنابکم وتحصیل اسبابکم درین وقت شنوده آمد که طغرایی وقت وبزرگان ملك بنیابت طغرا وانشااختیار کرده اند توقع از مکارم اخلاق ولطف شامل شما آنست که در تقریر واتمام وتعین جامگی هرچه وافرتر وبیشتر سعی فرمایند مخدومانه وپدرانه که تا برکات این سعی عنایت همت عالی ملك المشایخ که متصرفست در کونین وفعالست در دارین سبب دوام دولت قاهره ثبتها الله گردد وسبب مزید جاه وحشمت وحصول مراد و سعادت

دوجهانی شما گردد.

(همت از آنجا که نظرها کند خوار مدارش که اثرها کند)

جاوید در عمر وجاه ثابت باد آمین یارب العالمین .

---

(۳۰)

☆(الله مفتح الابواب)☆

آفتاب اقبال بخش لاشرقية لاغربية ولاارضية ولاسماوية بل آلهية ربانية ازلية ابدية بر ذات مطهر منور معطر لطيف شريف ولی الایادی و النعم ملك الامرا والحجاب فلك المعالی تاج الاعالی الدستور الربانی والحاكم الروحانی الغ قتلغ دین پرور پروانه بك خلدالله علوه تابنده ومشرف باد رب الارباب وملهم الصواب درهر اندیشه وترددی مرشد وهادی وآن ذات خوب صفات را ازشروشومی مکر وسوسه قاطعان طریق دین و غولان و دیوان راه برین صراط مستقیم نگاهش داراد تا همچون خود زشت و ناخوش وسرد وفسرده ومحروهش نکنند حق تعالی میفرماید درحق این راه زنان که دعوی راه نمایی میکنند (ان کثیراً من الاحبار والرهبان لیأکلون اموال الناس بالباطل ویصدون عن سبیل الله)

بیت

اندرین ره صد هزار ابلیس آدم روی هست

تا هر آدم روی را زنهار کآدم نشمری

اندرین آستان پر تبلیس نان بلاحول می خورد ابلیس

حرس الله عنهم بحفظه وبا این همه کوری طعن زنند دراهل دین واحتیاط

نکنند ونگویند :

(چـو ما را چشم باطن بین تباهست
کجا دانـم کـه آن گل یا گیاهست)

سلام ودعا وتحیت ازصدق وولا واخلاص وصفار سانیده می آید و شکرها بی‌حد داریم عذر مکافات این احسانها از خزانهٔ (ولله خزائن السموات و الارض) بذات شریفش متواتر ومتواصل باد آمین یارب العالمین.

---

(۳۱)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(سلام علیکم لاسلام مودع   ولکن سلام لایزال جدید)

حق تعـالی جل جلاله حلم وکرم وشفقت ورأفت واحسان ملك الامرا والکبرا المؤید بالعطیة الابدیه والدولة السرمدیة العروة الوثقی الرکن الاعلی الشمس لایخفی فی الجود و الضحی ظل الرحمة الوافـیه ظهیر الملة الصافیهٔ مختص الحضرتین مؤید الدولتین بلـکا دلـکا دیندار پروانه بك ادام الله علوه را کعبهٔ محتاجان وقبلهٔ امیدواران دارد ابداً و سرمداً سلام ودعایی که در آن فتور وانقطاع راه‌نیافته‌است نونومی‌رسانم ومی‌نمایم و آرزومندی همچون‌فضائل وشمائل وفوائدالانعام ولی‌الایادی تازه وشکفته‌ترست (جمعنا الله وایاکم علی موائد فضلة) حق جل جلاله چون آن‌ذات شریف‌راجهت مهمات‌درویشان ومحتاجان باختیارواضطرار انگشت‌نمـا گردانید هرچند می‌خواهم تا غبار زحمت بررکاب همایون ننشیند ولیکن چون همت عالی مبارکش طالب دولت آن جهانیست کی

(من كان يريد حرث الآخرة نزدله فی حرثه) وطلب آن دولت جاودانی بی کرانی ننهاده‌اند (حفت الجنة بالمكاره) عرض میرود امیدواری وچشم داشت امیرعالم وفقه الله که پیوسته درظل عنایت وشفقت ورعایت ملك الامرا والکبرا ادام الله علوه بوده‌است و آن مرحمت ورأفت را همچون اقبال بی‌زوال ملك الامرایی درحق خود نو و تازه میخواهد که هر که بنای خانه وسرایی وعمارت کند تا آخر نظر شفقت درخلل وخیر وشر آن مصروف دارد ومگر دراقطاع اومداخلتی می‌رود وبسبب آن تزاحم و انزعاج رعایا می‌شود ودر وظیفهٔ اوزان نانپارهٔ قلت وقصور روی‌مینماید کشت اومید را از مطار عاطفت قدیم که علی العموم است و در حق او خالصاً علی الخصوص می طلبد تا با شاکران و احسان یافتگان دیگر بدعای دولت مشغول باشد جاوید پناه پناه خواهان باد آمین یا رب العالمین.

---

(۳۲)

☆(الله مفتح الابواب) ☆

بعد از اوراد سلام وتحیت وعذر زحمتها که داده میشود با عتماد کرم آن حضرت منبع الفضل والکرم قاضی القضاة افضل العالم الصدر الکبیر البدر النحریر المحقق المدقق سراج الحق والدین ادام الله فضله ومتع العالمین بسعیه الجمیل وفضله الجزیل آمین یارب العالمین از زبان ناطق صادق مفیض الحقایق مقید الخلایق لازال ناطقا بمایرضی الاله و یزین الاسماع والافواه ویزیل الظلمة والاشتباه چنین نقل کردند بکرات بسمع

این داعی مخلص که درضبط و کد خدایی محقری که ترکهٔ داعی زاده علاء الدین است رحمةالله وابقاکم جهت مصلحت ایتام اوچون ازخدمت مولانا التماس کردند مولانا چنین فرمود که در آن باب آنکه سعی نمایم که فلانی یعنی داعی برمن بنویسد که چنین تیمار کن وچنین کدخدایی کن داعی چون این بشنود واجب نمود تجدید اعتقاد خود واعتمادخود برلطف وکرم عام مولانا که برخاص وعام فایض است بازنمودن هرشفقت ومهتری ولطف که مولانا فرماید دل وجان داعی بدان شادست بلك فرهنك وتدبیر ولطف وحسن حصانت وصیانت همه ازخرمن فضل مولانادزدند واستفادت کنند داعی بدعای مولانا مستغرقست توقعست که موقوف گفت و شنود این داعی ندارد تا آن ضعفا بی نظر عنایت مولانا ضایع و محروم نمانند (الخلق عیال الله فاکرمهم عندالله انفعهم لعیاله) و بدین گستاخی معذورفرماید که اشارت مصطفوی داد این گستاخی کردن (استعینو اعلی حوایجکم من رحماء امتی) خاصه مولانا مفخرامام ومقتدای همه رحما وعلمای امتست ایزدش مستدام دارد والسلام.

---

(۳۲)

☆(الله مفتح الابواب)☆

ابواب سعادت وکرامت وعنایت برضمیر روشن مولانا العالم الفاضل قاضی القضاة باسط العدل ناشر الفضل مفخر العلما تاج الملة والدین افتخار الاسلام والمسلمین ناصح الملوك والسلاطین ادام الله فضلة ومتع المسلمین بطول بقائه مفتوح باد والهام ربانی واقبال جاودانی عنان کش اندیشه و

تحری رأی عالم آرایی مظلوم نواز ظالم گداز دین پرورش باد سلام و
خدمت مخلص مطالعه فرماید و آرزومندی دوام مصاحبت و مجاورت
آن لطیف الصحاب فخر الاصحاب غالب و باعث داند باری تعالی وتقدس
که جامع الاحباب و رب الاربابست ملاقات را سببی سازد سریع (انه
مجیب سمیع) عین الیقین میدانند دوستان که صدق رغبت مولانا دام فضله
در رعایت فقرا و اهل الله وصفوته خاصه درباب حفظ جانب شیخ الشمایخ
ابایزید الوقت جنید الزمان العروة الوثقی و الرکن الاعلی امین القلوب
مخزن اسرار العرش حسام الحق و الدین ادام الله برکته کـه بعضی از
فضائلش بخدمت شرح کرده‌ام وقطرهٔ از آن بحر نموده‌وضمیر مؤید ومنور
مولانا را این تأیید میدانم که از ورقی دفتری صبط فرماید وخود نامهٔ
نانوشته بخواند که (المؤمن ینظر بنور الله وقال الرسول صلی الله علیه وسلم
(من اراد ان یجلس مع الله تعالی فلیجلس مع اهل التصرف احسنوا الی
الفقراء الربانیین واتخذو اعندهم الایادی فان لهم ذولایقال له خد بیدك
من شئت وادخله الجنة ان اولیاء الله لایحتاجون الی شفاعتی و انما لهم
شفاعة فی الله) عرض این معنی اگرچه از یك جهت بی‌ادبیست اما ازین
جهت که مولانا اصل فضائل وفوائدست (وکل یرجع الی اصله) هم بر
موجب وعدهٔ کریم این مخلص را که کفیل آن معدن گرم شده‌ام روی سپید
کند وعنایت مخدومانه درین باب موهبت فرماید جاوید مصدر کرامات
ومظهر عنایات باد آمین یارب العالمین والسلام.

---

(٣٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

ملاد الضعفافی العالم مدالله علوه سلام وتحیت مطالعه فرمایدو رافع
این تحیت را وهو فرزند عزیز صالح متدین خوب اعتقاد شرح الله صدره
ازهوا خواهان ودعا گویان دولت خود داند و مخفی نباشد استحقاق او
واضطرار او بکثرت حیا ومروت نفس وتعفف وازهیچ آفریده تا ممکن
باشد التماس ناکردن نه صریح نه کنایت وروزگار اوجمله مصروف بصبر
وشکر وطاعت وقناعت ودعای آن دولت امروز که کارد ضرورت باستخوان
رسید طلب وظیفهٔ مبارك که بخلایق درمانده میرسد از آن جناب رحمت
باضعف تن آمده است واینجا اولاد واطفال منتظر هنگام مرحمت ووقت
عاطفت است توفیق خیرات از آن خاطر واز آن دست منقطع مباد آمین
یا رب العالمین

---

(۳۵)

☆(الله مفتح الابواب)☆

دل خیراندیش وجان عاقبت بین فرزند مخلص مقبل مجمل الصفات
مشرف النعوت روشن دل حلیم کریم المعظم لامر الله المشفق علی خلق الله
مخلص الملوك والسلاطین اکفی الکفاة قامع البغاة صاحب الاخلاق الجمیله
والفضائل الجزیله ادام الله علوه وزاده فضلا و اقبالا و حرصاً علی احراز
الفضائل وایده بروح منه پیوسته برمعارج قبول ومدارج قرب مترقی باد
اولیا منصور و آن اولیا ملائکه‌اند که رقیبان ما‌اند که مارا ازمهالك هردو
جهان نگاه میدارند و (اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع) وهمچنین تا

هفتصد پر برقدر شرف آن محفوط واعداء مقهور و آن اعداءشیاطین اند
هم برین مثال و اولیاءواعدای ظاهرفروع آن اولیا و اعدا اند که صفت
کردیم و درمشافهه بگویم کـه در رقعه نمی گنجد سلام و دعا ازین بدر
مطالعه فرماید و آرزو مندی جذب کرد شما را اما چون مقدورهست
که ازشما بانواع بیاسایند نصیبهای ایشان نمی گذارد حتی حین یا وقت
آید عن قریب ان شاءالله تعالی امام اجل فلان که رافع تحیت است ایـن
پدر را شفیع گرفت ازجهت عنایت که ازخلق خوب شماشادی باوهم برسد
این پدرضامن شد که از آنچ توقعست افزون کند خوی او میدانم واقفم
بحسن عهد اوتوقعست که این پدر را صادق گرداند از روی ظاهر نیز و
اگردرباطن عتابی باشد که دزدیده وپنهان از آن عتاب لطف فرماید وافر
وعنایت تمام درباب اوموهبت فرماید و آن را ازجملهٔ صدقات مقبول داند
وبمنت عظیم وبلطفها وثناهای سابق منضم گردد (آزادی را بلطف خود
بنده کنی، بهزانك هزار بنده آزاد کنی) که حق تعالـی میفرماید (و من
احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً) الله الله این پدر را سپیدرو گرداند تا
(یجزیهم با حسن الذی ما عملوا) حاصل آید ان شاءالله تعالی.

---

(۳٦)

☆(الله مفتح الابواب)☆

لطف قدیم ناصر ومعین برادرامیر اجل دیندار خوب اخلاق خدای
ترس عاقبت اندیش مظلوم پرور مختص الملـوك والسلاطین فخرالدولة
والیدن ادام الله علوه خیرات وحسنات واندیشهای نیکو که برامید نجات

آخرت میفرماید بحضرت (مالك یوم الدین) مقبول وپذیرفته ومضاعف گشته باد سلام وتحیت مطالعه فرماید واین داعی را شاکر اکرام وذاکر انعام برادرانه داند اگرچه بآب وگل زحمت نمیدهم بجان ودل کمال آن برادر عزیز میخواهم احسانهای بی حد اومرا خجل میدارد ازمن مکافات عذر آن نباید ازخزانهٔ نامتناهی وازفضل الهی هریکی راهفتصد بلك بی عدد (انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة) و برین اقتصار نفرمود بعد از آن میفرماید (والله یضاعف لمن یشاء) اضعاف آن باشد آنرا که حق خواهد بحمدالله امیر اجل برادر اعز درآن خواست ودر آن عنایت پناه گرفته است محفوظ و ملحوظ باد اعلام میدارد که جماعت یاران ما که درین ایام صعب بعنایت شما ازمطالبات ومصادرات فارغ البال بدعای شما مشغول بودند از آن همه جماعت پنج شش کس بیش نمانده است که در معرض مطالبه‌اند بزرگان وخاصان حق چنین گفته‌اند که آغاز خیر اگرچه مبارکست و بزرك کاریست وعلامت عنایت ازلی وسعادت ابدی اما تمام کردن آن خیر بهترست از آغازش (اتمام المعروف خیر من ابتدائه) ومثال آن چنان گفته‌اند بینایان که اگرچه ماه‌نو مبارکست و لیکن چون تمام شود بشب چهارده آن کامل‌تر بود سخن کوتاه کنم و بردعااقتصار کنم چشم میداریم که عنایت امیر برادر اعز ضاعف‌الله سعادته وتوفیقه آن عنایت را باتمام رساند تابر منتهای پیشین واحسانهای سابق منضم گردد سبب سعادت آخرت وذخیرهٔ آن روز بزرك باشد انشاءالله تعالی .

---

(۳۷)

✡ (الله مفتح الابواب) ✡

دیدهٔ نادره بین ملك الامرا ناشر العدل باسط الفضل ملجاء الضعفا و المساکین محی الهدی والیقین صاحب اعظم پروانهٔ معظم مغیث الخلایق منیر الحقایق شریف الالقاب مفخر الاسباب معین الدولة والدین ادام الله علوه وشرح صدره وایده بروح القدس براسرار غیب وعاقبت پایان کارها هر روز واقف‌تر ومطلع‌تر باد گوش او مقناطیس نصیحت وسخن صواب باد قبلهٔ جان مبارکش نور توحید وخلوص تفرید فردا نیت باد خلق خوشش شاکر شکرستان بی نهایت ولطف دانش ذاکر لطف دریای بی غایت که (فاذکرونی اذکرکم واشکروالی) دعوت اکرام اوست سلام وتحیت مطالعه فرماید آرزومندی غالب وباعث ومهیج داند ولیکن (الامور مرهونة باوقاتها) واگر از روی مطالعه صورت گرم ولطف نباشد خبر متواتر موجب علم قطعیست آثار خیر وخلق خوش وانعام عام واکرام تام آن عزیز متواتر میشنودم ومیدانستم ومزیدیش میخواستم که (للذین احسنوا الحسنی وزیادة) (ولیس الخبر کالمعاینه) خبر اگرچه متواتر باشد هرگز چون معاینه نباشد آثار لطف واحسانش بعد از خبر معاینه دیدم وبدعای خیر مشغولم وبخواستم که عرضه کنم محبت و دعا را تا بریا آمیخته نشود اما از بهر اشارات مصطفی صلی الله علیه وسلم که در مسجد نشسته بود کسی از در مسجد بگذشت یکی از یاران گفت یا رسول الله این مرد راکه بگذشت دوست میدارم مصطفی فرمود که برخیز واورا اعلام کن ازین دوستی اگر درین اعلام کردن آفت ریا بودی هرگز آن دقیقه بین عالم و آدم فتوی ندادی باعلام کردن (من احب منکم احداً فلیعلمه) چنانك ملك الامرا محب حضرت حقست بلطفی واحسانی ومسکین نوازی اعلام میکند از صدق ودوستی خویش آن حضرت راکه اورا اعلام حاجت نیست لیکن اعلام را دوستی

میدارد اگرچه آن خلق و آن لطف و رحمت و مسکین نوازی و عفو ملك الامرایی راکه حجاب شود از اعتماد وتوکل واز مکرحق غافل کند که یك توکل وجانب حق را گزیدن آن کند که صدهزار احتیاط نکند فرعون صد هزار طفل بی گناه را از بنی اسرائیل از بهر احتیاط وحزم سر میبرید و آنك اصل بود وخصم سرای خود در کنار خود بهزار ناز می پرورد مکر خود چنین چشم بندست واگر اعتماد برحق کردی حق تعالی آن همه اوتاد ملك اورا مؤسس ومثبت ودوستکام ونیکنام داشتی چون ملك داود وسلیمان توقعست که بنده مقصر فلان را خلصه الله از بهر دل این داعی بعفو ورحمت مخصوص گرداند وبرحق توکل فرماید دردفع شرها و آفات تا این داعی رهین منت باشد یك نشان سعادت آنست که چون ظفر ونصرت رونماید آن را حواله بمحض عنایت حق کنند واز آن بینند نه از تدبیرهای لطیف خویش وچالاکی خویش حق تعالی این توفیق را افزون دارد تا جهد درتحصیل رضای حق کندنه درجمع رأی خود (عطار بگفت آنچ دانست باقی همه برشنود دارد) والحمدلله رب العالمین.

---

(٣٨)

☆(الله مفتح الابواب)☆

بشارت رفعت واقبال وسعادت ملك عادل ناشر الخیرات یگانۀ عالم نادرۀ زمان پادشاه کهان گنج نهان گزیدۀ رحمان سلطان سلطان نژادامن و رحمت بلاد وعباد المتوکل علی الله المخصوص بفضل الله قبلة الاقبال کعبة الآمال خلاصة الوجود فخر آل داود عظم الله دولتهم بدین والدرسیدوهم

پیش از رسیدن مشرفهٔ کریم و نامهٔ عزیز از راه (نبأنی العلیم الخبیر) ازحال آن یگانهٔ عالم دل این والد را خبر میدهند از سوی عالم غیب و از روی ظاهر مشرفهٔ عزیزشریف و نامهٔ شادی افزای رسید حرز شادمانی گشت وتعویذ خوش دلی وهیکل و آرام دل ساخته شد هزاران سلام وتحیت و ثنا از صدق وصفا رسانیده میآید آرزومندی بلقای مبارك و دیدن آن نور عنایت پیش ازاجل ان شاءالله العزیز که (ان الله یجمع من یشاء ویرفع البعد عمن یشاء) آسان کنندهٔ هر دشواری سهل کننده هر مشکل بفضل و کرم بی نهایت فراق را بوصال مبدل گرداند وراه دور را نزدیك گرداند چنانك اول ملاقات مارا بدان یگانهٔ جهان عظم الله اقباله سببهای عجب ساخت که در وهم ما نبود چنانك یوسف صدیق چون بعداز فراق دراز وجدایی ونومیدشدن از دیدار پدر و برادران بازایشان مرا بیافت و روباسمان کرد و گفت یارب چه سببها ساختی تا پدر وبرادران مرا بمن رسانیدی و بعدازچنان فراق وصال دادی (ان ربی لطیف لمایشاء) ایشان بولایت کنعان بودند ومن درمصر وایشان را ازحال من خبرنی در عالم قحط انداختی تا برادران وپدر محتاج نان شدند که نان راهم سنك زر میخریدند ونمی یافتند ومراکه یوسفم پادشاه مصر گردانیدی و آوازهٔ من درعالم مشهور کردی که پادشاه مصر گندم میدهد وارزان میدهد وبسیار میدهد واز درویش سیم قلب بجای سره قبول میکند و گندم میدهد و برادرانش براین آواز از اقصای کنعان بمصر آمدند و ایشان را وهم نی که سوی برادر خویش میرویم و این پادشاه مصر برادر ماست و اگر دانستندی کی آمدندی وبکدام روی آمدندی چه سببهای لطیف غریب ساخت سازندهٔ کارها یوسف صدیق را پدر وبرادران جمع کرد درشبان

روزی صدهزار چنین کارها میسازد وقومی را جدا کند و فراق میدهد وموج تقدیر هریکی را بشهری می‌افکند و باز سببها میسازد و بموج دریای تقدیر این سببهای پراکنده گشته و باز جمع میکند امید داریم از رحمت این کارساز که بعد ازین فراق دراز اسباب لطیف مبارك در هم پیونداند چنانك وصال اولین میسر کرد که در وهم نبود (انه علی ذالك قدیر وبالاجابة جدیر) حق تعالی علیمست(وکفی به‌علیما) که‌همان محبت ودعای خیر و هوا خواهی وغم‌خوارگی که در آن ایام وصال که میدیدیم صورت همدگر را قائم بوده‌است و خیال شما واحوال‌شما پیش چشم بوده‌است دراین ایام فراق و چنان نبوده که هرچه ازچشم دور و از دل دور وحاشا ازلطف‌پادشاهی وفرزندی وادب پیغامبرانهٔ آن یگانه که ازپیش چشم ودل این پدر غائب شود محبت که خاص از برای حق باشد و پدری و فرزندی که خالصاً لله باشد هرگز متغیر نشود چنانك حق‌تعالی می‌فرماید که روزقیامت در آن سیاست وزلازل هیبت و نفسی همه خویشها وندیها بریده شود و از همدیگر خویشاوندان گریزند و روی گردانند که بر وجه وقت خویشست الا آن خویشی و پدری و فرزندی که از بهرالله بوده باشد زلزله قیامت آن‌خویشی را هرگز نبرد همدیگر را جویند وپرسند وبقدر و مقام و قربت خود دست گیرند که (الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوالاالمتقون) این درجه خود متقیان مقلد راست که بدل ایمان وصدق دارند ولیکن چشمشان دوخته‌است چنانك فرزند طفل نابینا مادر را می‌داند وشیر اومی‌خورد ولیکن‌اگر اورا بپرسند که مادر تو چه‌شکل دارد اسمرست اشقرست گشاده ابرو است دراز بالاست کوتاه‌است شمشیر بینی است نحس است گردن دراز

است هیچ از این نشانها نتواند گفتن الا بتقلید وشنیدن اما متقیانی که
ایشان راچشم گشاده‌اند وفرمان داده‌اند که هر که‌راخواهند چشمش را
بگشایندو گوشش را بکشندو مرده‌را زنده کنندایشان‌راخودچه گویم‌قیامت
برای‌ایشانست‌تا آنچ باخلق گفته‌اندوتهدید کرده‌اندسخن‌ایشان راست‌شود
(فلایحسبن‌الله مخلف وعده رسله) پس قیامت بر دیگران روز وعیدست
بر بندگان خاص قیامت روز عیدست و روز مزیدتعیین نمی کنم که این
بندهٔ خاص درین دوره ماکیست الا ازحق تعالی می‌خواهم تاچشم ودل
آن یگانهٔ جهان را بنور خود منور گرداند وبرمزید دارد تا او راگفت
کسی وتعریف کسی حاجت نیاید .

بیت

دلا تاکی درین زندان فریب این و آن بینی

دمی زین چاه‌ظلمانی برون شو تا جهان بینی

ازین جهان وازآن جهان وازورای هردو جهان متمتع وبرخور-
دارباد آمین یارب‌العالمین.

---

(۳۹)

☆(الله مفتح‌الابواب)☆

کرامات و طیبات و سعادات آسمانی که مطلوبست و مقصود
عالمیانست ونصیب انبیا و اولیا وخاصانست وآنست که میارزد بطلب
کردن‌نثار جان‌پاك پادشاه علم‌شعارعدل‌دثار عالی همت ملك صفت عاقبت
بین خدای پرست خیر گستر فخرالملوك افتخار آل داود ادام‌الله علوه هم

قرین ذات شریفش باد وایزد جل جلاله اوتاد دولت و اقبال مکتسب و موروث را بتثبیت ابدمثبت ومشیدداراد خیرات وحسنات ودرویش نوازی و مظلوم پروری پادشاهانه آن پادشاه را سبب مزید عنایت و تضاعف کرامت گرداناد هزاران سلام و تحیت و دعا و خدمت از این داعی مخلص مطالعه فرماید وشکر احسانها و نوازشها ودلداریهای پادشاهانه که در گفتن ونبشتن نگنجد تأمل نماید باری تعالی اسباب ملاقات را فراهم آرد تا درحضورشکر آنها گفته آید امیدست که آن راغنی مطلق و خالق بحق از خزانهٔ بینهایت بی کرانهٔ بی حد خویش صد هزار اضعافاً مضاعفة مجازات کند عرضه داشته می آید که برادر عزیز عالم فاضل معتقد شمس الدین وفرزندش قرةالعیون نورالدین تا از خدمت آن بزرك مقارنت کرده‌اند یك روز بلك یکساعت نیاسوده‌اند کسی را که در خدمت و سایهٔ آن پادشاه مکرم عادت کرده باشد و لطفهای او دیده باشد پیش پادشاهان دیگر قرار نتواند کردن ومیخواستند تا بخدمت وجوع کنند از خجالت نمی‌توانستند چون کارد باستخوان رسید وفراق شما که بترین زخمهاست بنهایت رسید این داعی را شفیع گرفتند بخدمت چون عنایت آن پادشاه رامیدانند واعتقاد پاك درحق این داعی اعتماد نمودند که شفاعت این داعی قبول شود وهرجرمی وتقصیری که بوده‌است آن پادشاه یاد آن نکند وسایهٔ عنایت اولین برسر ایشان بگستراند تابرین داعی از زمین تا آسمان منت باشد وبراحسانهای پیشین منضم شود که ایشان برین داعی حقوق خدمت ویاری قدیم دارند امید دارم ازلطف آن پادشاه که داعی را عزیز فرماید بقبول این شفاعت کنیزکان وبندگان خرد وبزرك مشتاق دیدار همایون می باشند وروزشب بدعا مشغولند تاباشد که سبب‌سازندهٔ

مشرق ومغرب ملاقات را سببی سازد که سببها ساخت تا مارا ازقطرهٔ آب منی که نه گوش داشت، نه هوش، نه عقل نه چشم نه صفت پادشاهی نه صفت بندگی نه غم میدانست نه شادی نه خواری نه عزیزی آن قطرهٔ آب بی خبر را در ارحام پناه داد وبتربیت لطیف آن آب را خون کرد و آن خون رابسته وفسرده کردو آن خون بسته راگوشت تازه کرد در آن خانهٔ خلوت که نه دست بود نه آلت بران گوشت پاره دریچهٔ دهان و چشم و گوش بشکافت و زبان داد وازپس دهان خزینهٔ سینه که درودلی نهاد که هم قطره ایست وهم عالمی هم گوهریست وهم دریائی هم بنده است وهم پادشاهی کدام عقل دریابد که مارا از آن ولایت حقیری و بی خبری بدین ولایت آوردو فرمود که دیدی وشنیدی که ترا از کجا بکجا آوردم اکنون هم می گویمت که ترا اینجا رها نخواهم کردن ازین آسمان وزمین ترا بیرون برم بزمینی که از نقرهٔ خانم لطیفتر باشد و آسمان که در وهم و صفت نگنجد ازجان فزائی ولطیفی که از گردش آن آسمان جوان پیر نشود ونوها کهنه نشوند وهیچ چیز نپوسد و گنده نشود وهیچ چیز نمرد و هیچ بیداری نخسبد زیرا خفتن برای آسایش ودفع رنج بود و آنجا رنج نیست و ملولی نبود و اگر ترا باور نمی آید اندیشه کن که اگر آن یک قطره منی را بگفتی که خدای را عالمیست بیرون این تاریکی درو آسمانی و آفتابی وماهتابی ولایتها وشهرستانها و باغها ودرو بندگانند بعضی پادشاهان و بعضی توانگران و بعضی تن درستان و بعضی مبتلایان و کوران، اکنون خایف باش ای قطره منی تا ازین خانه تاریک چون برون آیی از کدامان خواهی بودن هیچ توهم و عقل این قصه باور نیامدی که جز آن تاریکی وغذای خون عالمی هست یا غذایی هست وبدانک آن قطرهٔ غافل ومنکر بود هیچ برهید کشاکش آورند

وهذا کفایه سید المشایخ قطب الزمان امین القلوب جنید الوقت حسام الحق والدین ادام الله برکاته سلام ودعا میرساند وسلام ودعای مبارک او از فرزندان ومعتقدان متقطع نیست کار دوستی وپیوند بندگان خدا منقطع وابتر نباشد باقی باشد همچون جان باقی ابدی ایشان که بهیچ علتی ومراعاتی از خلقان باغفلت ایشان دیگر نشود زیرا ایشان بدست وفرمان خود نیستند ودوستی ومهر ایشان باشارت حق باشد نه بهوای ایشان آن دوستی که بهوی وهوس باشد سرد شود وگرم شود همچون هوای این جهان که گاهی تابستان بود و گاهی زمستان اما آن دوستی که از هوی بیرون باشد بهویت حق باشد سرد و گرم نشود که:

(لایرون فیها شمساً ولازمهریراً لاشرقیة و لاغربیة)

اگر غافلان وفا نکنند بندهٔ خدا این گوید (اللهم اهد قومی فانهم لایعلمون) جاوید بر ملك ایمان وملك ارکان مستدام باد: آمین یا رب العالمین

---

(٤٠)

☆(الله مفتح الابواب)☆

ادام الله ایام مولانا ولی الایادی المولی العلامه المحقق الربانی رافع منار الهدی مطهر الذات مجمل الصفات عین الفضل و احسانه وترجمان الحق ولسانه السر الاکبر والنور الابهر والحق الاشهر صاحب السعادتین فی الحیوتین برهان السفارة فی الحضرتین کمال الحق و الدین لازال السعداء نزیلا و المکارم بحضرته عاکفة والمعالم علیه واقفة وخلدالله فی جواب الفتاوی اقلامه و نشر فی مواکب الوحدانیة اعلامه وینتهی الی جنابه العالی انه لایخفی علی العالمین ادراك

خدمته الشريفه والتشرف بزيارة المكريمة مفخر الاحرار ومقتبس الانوار
الذى هو العطاش الفضائل كالمآء الفرات لاسيما لهذا الداعى الذى هو احرص
الناس على ادراك تلك الزيارة الباهرة فالتنائى على ذالك الجناب لايكون
تكسل بل لخجل ولايقع التقصير عن قلة رغبة بل لاجلال و رهبة كما
ورد عن والد البشر آدم عليه السلام بعد ارتكاب المنهى كان يفر من مواقف
المناجات (فخاطبه الجليل منادياً افراراً منى يا آدم قال لايارب بل حياءً منك)
وقولهم: ثم احتصرتم من الاحسان زرتكم والعذب يهجر بى الافراط فى الحضر
ثم لم يغن عنى صبرى عن خدمته ابعاداً لتناقلى اذالتمس منى الوالدان
الاعزان وهما الامام عماد الدين والامام مجد الدين دام توفيقهما وحرصهما
على ملازمة حضرة المولى مدالله علوه وكانه نقل الى ذالك الجناب المخصوص
بالعفو والرأفة زائداً عما صدر منهما فالمرجو من جليل كرمه ان لايجعل
ذنوبهما من الذنوب التى لايغفر وتعفو عن خطئتهما وان جلت ويثبت على
الاستقامة اقدامهما وان زلت ولاتشمت بهما العدى لاشمت الله اعداء دولته
وحرسه فى اقامته وسفرته واردت ان اجى لاجل هذه الشفاعة واشفى عليلى
وشوقى متعللا بهذا التماس لكن قد علمت وجربت كثيراً انى كليل اللسان
فى حضرة السادات والموالى قليل البيان عند ملاقات العيان وان حرصت
على ذكر المودة المجيبة وشرح المحبة الآلهيۀ باللسان اذ قال قائل للنبى
صلى الله عليه وسلم (انى احب فلاناً قال قم واخبره) و قوله (تكلموا حتى
تعرفوا) ولكن لايطيعنى لسانى ولاينقادنى بيانى وارجع عن حضور المولى
لائماً نفسى مغاضباً لمنطقى وهما يشهدان الله على ما فى سرهما خبير و
هو مودة اهل الفضل لاسيما مولانا لانقصان فى الولا والمودة وليكن اللسان
عن بيانه مقفول عند ملاقات سيد الفضلا والفحول (وكل ميسر لما خلق له)

لازالت فراسة مولانا مستغنية عن لحن اللسان وظاهر البيان مبصراً بنور الحق بسيماء الوجوه ولمحات الاجفان ولازال دون احمصه النجوم وقل اوصافه العلوم آمين يارب العالمين.

---

(٤١)

☆(الله مفتح الابواب) ☆

دیباچه محیای همایون لقا خورشید آسا مفخر الامرا و الخواص عمدة الدولة القاهره عماد السلطنة الباهره منبع المكارم والمعالی سید الاکابر والاعالی ذوفنون الفضائل شریف الشمائل مربی الافاضل افتخار الاماثل ادام الله علوه قبلهٔ اقبال مؤید و کعبهٔ آسمان ملك ممجد و مشرب ارواح مقدسه وامید گاه خواطر مصوره باد سالهای افزون ز اعداد آثار اخلاق لطیفش واوصاف شیرینش چون اخبار حسن یوسف وملك سلیمان علیهما السلام وجود خاتم منتشرست وچشم ودل دوستان بکهتر نوازی واحسان گستری و نیك اندیشی آن ذات شریف هرروز روشن ترست برمزید باد سلامی که موصوفست در کتاب کریم وخطاب قدیم که:

(سلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیاً)

تبلیغ کرده میشود و آرزومندی غالبست بلقای آن ذات شریف که در پردهٔ مصالح وتدبر مهمات مستورست کـه اگر این حجب اشغال نبودی در آینه صفاء چهرهٔ خود بدیدی چنان حیران خود گشتی که بهیچ مصلحت وتدبیر نرسیدی ولیکن حکمت قـدیم آن آینه را از پیش او بـر داشت تا هر کسی از و نصیبی یابد بحمدالله تعالی که نصیبه جویـان از آن جناب

عالی شاکر وذاکرند وتأثیر شکر شاکران دیگر از آن خدمت باعث شد بر التماس عنایت ورحمت دربارهٔ رافع این تحیت فرزند بهاء الدین یسر الله له الیسری که پیوسته شاکر ایادی وذاکر ثنای آن جناب عالیست از دل وجان در مجامع ومجالس داعی مزید آن دولتست و این ساعت کثرت عیال ومتعلقات و قلت منال مانع میشود از مشغول شدن بدعای دولت وتحصیل سعادت که (کادالفقر ان یکون کفراً) اگر از میامن عنایات آن کریم لازال مکرماً مددی یابد ومدرسهٔ که محلولست یاغیر آن آنچ لایق حال بیند بر قاعدهٔ کهتر نوازی ودلداری وعالم پروری هیچ شك نیست که آن شکر باسماع دوستان برسد ودر دعاها مدد کرده شود و ثواب عظیم خواهد بودن وسبب دوام دولت وسعادت وقهر اعداء وامن عباد وبلاد و دلهای جمعی از حلقهٔ اهل خیر بدین شاد خواهد شدن چنانك بر رأی شما پوشیده نیست.جاوید ناصر و منصور وذاکر و مذکور باد آمین یا رب العالمین .

(الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا)

---

(٤٢)

☆(الله مفتح الابواب)☆

صرف الله المکاره عن مولانا الامیر الربانی الجلیل الاصیل ملك الامرا والایامن پروانه بك ادام الله علوه وشرح صدره واحسن عاقبته سلام ودعا ازاین مخلص قبول فرماید معلوم باشد که چنانك توانگران را کمی مال عیب است واز آن ننك دارند درویشان را ذخیره داشتن و خمرهٔ

سیم پنهان کردن صدچندان عیبست واز آن شرم دارند.

(درویشان‌را عار بودمحتشمی   برخاطرشان بار بود محتشمی)

چون سیل در آیدرزقشان بندنیاید بسبب این خلق راوام و قرض بهشت هزار وافزون رسیده است و امروزه مطالبهٔ استر میکنند جهت ترکان لله وفی‌الله عنایت ملک‌الامرا درحق این داعیان ازصفت بیرون بوده است وفراموش نکرده‌ایم (وما کان ربک نسیاً) مکافات اگر تأخیر شد برحضرت فراموش نشده است (تعالی‌الله عمایقول الظالمون) هنگام رقتست ووقت رحمتست که‌داعیان‌را ازقبیل دیگران نشمرد که ایشانرا آلت صیدنیست وماصید شده‌ایم صید شده صید نتواند کردن:

شعر

(اکرام‌اهل الهدی من الکرم   و امة العشق اضعف الامم)

دراز گفتن حاجت نیست که درضمیرپادشاهانهٔ پروانهٔ‌اعظم احسن‌الله‌عاقبته واکرمه‌شفیعی داریم که‌دراز کشد در نکو گوئی این داعیان بامیرجاوید محسن باد واین بخشش ملک‌الامرا باشد وهدیه بوقت حاجت مقبول‌باشد ابواب اجابت وعنایت آسمانی قرین ذات مطهر منور ملک الوزرا آصف العدل دستور معظم منشی‌الخیرات ادام‌الله علوه واهلک عدوه گشاده و پیوسته روزگار همایونش را ازغرور دارالغرور معصوم داراد انه‌مجیب الدعوات ومنزل‌البرکات وقاضی‌الحاجات سلام تحیت ازین داعی‌مخلص مطالعه فرماید وتقصیر آمدن بآب وگل بخدمت بربیگانگی وفراموشی حمل نفرماید که میان دلها تا دلها راهیست در دیده (من‌القلوب‌الی القلوب روزنة)

بیت

گرشش جهت بسته‌شود باك مدار کز قعر نهادت‌سوی جانان راهیست

آفتاب را بلعلی که اندرون کانست راهیست مخفی مخصوص که اورا بتابش لعلی میگرداند آن سنگها و آن لعل از آن خبر ندارند همچنان آفتاب عنایت حق بگوهر دل مؤمن که در کان قالب اوست راه پنهان دارد که سنك قالب ولعل دل از آن راه خبر ندارند همین راه آوردی بینند که میرسد

بیت

خون میرود وجراحتش پیدا نیست

بوی جگر بریان می‌رسدومطبخ نی

این سخن همچون فضائل ملك‌الوزرا پایان ونهایت ندارد (ولکن مالا۔ یدرك کله لایترك کله)

بیت

جاوید شبی بایدوخوش مهتابی تا با تو غم تو گویم از هر بابی

قال‌الله تعالی

(انما نطعمکم لوجه‌الله لانرید منکم جزاء ولاشکوراً)

یعنی آن محسنان که محتاجان را جهت رضای ما دست گیرند اگر از آن محتاجان شکران نیاید وجفا وبی‌شکری یابند گویند که ما بجفای شما وبی شکری شما این دراحسان بر شما نبندیم که ما آن احسان خالص جهت رضای‌خدا کردیم نه برطمع شکرشما وحق‌شناسی‌شما وسبب‌نزول این آیت برقول بعضی آنست که درعهد رسول علیه‌السلام‌محسنی درویشی را درسال قحط‌هرروز نانی‌وظیفه کرده بود روزی حاسدی گفت‌ای برادر

تو از گلوی اطفال خود درچنین قحطی می بری باو میدهی و اوچنین ترا ناسزا میگوید صدقهٔ او بروی او میماند مرا نان سوخته داد که اگر پیش سگان اندازم وی نکنند ونخورند ودیگر جفاها گفت که نوشتن آن بخدمت بی ادبیست آن مسلمان بعد از آن که این زشتیها بشنید از آن دلش درد کرد اما وظیفه را دودو کرده بود هرروزی وبرخود نذر کرد ولازم کرد وگفت خداوندا بندهٔ ترا امتحان میکنند که می گفته‌ام که خاص برای او میدهم امروز روز آن محسن ملك الورزاست وآن خواهنده وصاحب وظیفه فرزند ما نظام‌الدین غریق آن نعم و عشق آن کرم ملك الوزرایی است اگر بدخدمتی کرده باشد حسبةلله تعالی‌وجهت رضای وجه‌الله که همه همت شماوامید شما آنست عنایت راازو کوتاه نکنند ووی رامغضوب علیه نگردانند وتمام انگاه شادشوم که‌اوراطلاق فرمایند لله‌تعالی تا بیرون رود دست وپایی بزند واگر امروز آن‌حضرت را ازین احسان زیانی باشد حقاً وثم حقا صدخلف و عوض از درگاه حق برسد که بسی خاطر هـای عزیزان بحضرت حـق روز وشب بستهٔ کار اوست هنگام رقتست ووقت مرحمت وشفقت (وماعلینا الاالبلاغ المبین)

بشنو سخن وپند سنایی ونگه‌دار　　　　کارزد سخن بنده سنائی بشنیدن

جاوید محسن ووهاب موثر ومفضل باد آمین یا رب العالمین.

---

(٤٣)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سایهٔ عدل ورأفت ملك‌الوزرا ناشرالخیر مغیث الخلایق اب‌الملوك

والسلاطين بر كافهٔ اسلاميان سالهاى نامحصور باقى باد سلام ودعا از سر صدق ووفا ووقر و هوى رسانيده مى آيد وشكر ايادى واحسان و عنايتها كه فرموده است درحق اين داعى و برادران ومتعلقان اين داعى درشرح وبيان وتسطير بنان درنيايدچون خالصاً لله تعالى است شكر الله سعيه واعلى ذكره صد هزاران رحمت بر آن جان پاك مقدس روشن باد كه هردم در راه آخرت وروز عاقبت تخم سعادت ميكارد ومنت وسپاس ميدارد و آن توفيق را خلعت آسمانى و گنج جاودانى مى شمارد كه (افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه) ويقين داند كه از آن دولت وسعادت ومنصب اين جهانى هيچ بكف نخواهد ماندن الا آن ذخيره عدل يا احسان الا عدل ودفع شر ظالمى ازمظلومى اما احسان دست گرفتن مستحق محرومى خود اين صنعت قديم وپيشهٔ عالم عادل حكيم كريم ملك الوزرا مدالله علوه وصانه عن نوائب الدهر وصدمات الشر والقهرست درين وقت فرزند وداعى زاده متوجه رحمت وعنايت مؤلف قديم ملك الوزراست و جز آن عنايت و آن لطف امروز پناه طالبان نيست تا در آن سايهٔ رحمت از تاب وسوزش مزاحمت مزاحمان خلاص يابد كه (قل متاع الدنيا قليل) از سبب تنگى اين لقمهٔ فانى هرساعت دست دركاسهٔ همديگر ميكنند وقصد كيسهٔ همديگر ميدارند لقمهٔ عالم غدار نابوده است تنك بوده است خاصه اكنون ازين ميفرمايد (قل لعبادى الذين آمنو ان ارضى واسعة) آن ارض توكل وقناعت واسعست آنراكه آن در گشاده اند بنظر مرحمت در همه وجود مى نگرد كه هريكى چون مور چون بحيله ورزند ودانه را بخانه ميكشند ومى افتند وميخيزند از آنك ديدهٔ خرد دارند خرمن باقى (فهوحسبه) را نمى توانند ديدن و آن يگانهٔ متوكل برسر خرمن باقى

ربانی بر آمده است خوش نشسته و باطراف خرمن تفرج میکنند که این
موران باهم چه میکنند و بران دانهٔ مقسوم چگونه میلرزند و ازین خرمنهای
رحمت چه بی خبرند (ذلك فضل الله یؤتیه من یشآء) لاخلانا الله وایاکم
من برکاتهم توقع میدارم که وظیفهٔ کهترنوازی وعنایت قدیم ورحمت بروی
گستراند که آن دولت مستدام باد آمین یارب العالمین.

---

(٤٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

اتم الله تعالی رحمته ونوره علی الصدر الامیر العمید ناشر
الخیر والاحسان بدیع الفضل فی الزمان (حتی یسعی نوره بین یدیه و
یمینه انه لما یرجی ویدعی قریب مجیب) سلام وخدمت ازین داعی دیرینه
قبول فرماید واگر دیگران بتن ملازم خدمت ودعااند من بجان ملازمم
واگر بجان ملازم‌اند بجان جان ملازمم ومیخواهم که استمداد دردعای
دولت او ازخاطر اشرف ملك الابدال روح العارفین امین القلوب
خداوند صلاح الحق و الدین که درین وقت قبلهٔ ارواح مقدس است که
(اسجدوا لادم) تا آثار آن دعا عن قریب پردها بدراند و بر مساعی لطیف
کریم مخدومی ظاهر شود فی اتم الظهور (تتنزل علیهم الملائکة ان لا یخا
فوا ولا تحزنوا وابشروا) میسر شود و محصل و علامت حصول این معنی
آن باشد که عنایت مخدومانه بلك پدرانه درحق فرزند عزیز لبیب ادیب
معتقد کافی صافی نظام الدین زید فضله مبذول فرماید که این ساعت

بخدمت خداوندصلاح الدین هم دامادست وهم فرزند ومیان کفایت وی
در کاری که بوی تفویض کنند درحفظ وامانت وفرهنك میان او ودیگران فرق
بسیارست وشرح آن از آن جهت نمی کنم که چون او بزرگی اورا بفرزندی
قبول کرد و بر رأی صدور حسن صفات وی مخفی نماند از بهر شادی دل
این داعی و یاران مخلص تا عن اقرب الاوقات ثمرهٔ آنچ غرس فرماید که
(هزی الیك بجذع النخلة تساقط علیك رطباً جنیاً) نقد وقت شود الله الله
که داعی بخودی خود خواست آمدن از بهران تا درین کارخیر تأخیر نرود

(می آیم پیش تو ولی پنهانی   این جنس بود زیارت روحانی)

ذخیرهٔ روزی که (یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا)
یعنی بسیار وخلف را نیز در نور غرق کن اگرچه هیچ بسیار وخلف آنجا
نگنجد ایده الله بروح منه وبحول وقوة عرشیة قدیمیة ربانیة لاعین رأت
ولااذن سمعت وموهبة و نحلة من عندالله الکریم والسلام.

---

(٤٥)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت ودولت رفیع ولیة الانعام و الاکرام زاهدهٔ عابده
فخر الخواتین وعصمتین خوب اخلاق عالی همت عاقبت اندیش خیر گستر
نیکنام پادشاه نژاد خداوندزاده ادام الله عصمتها وضاعف دولتها تا ابد
روزافزون باد دوستان چشم روشن و دشمنان منکوب وحاجات دین و
دنیا محصول وبمرادهای هردو جهان وسعادت هردو منزل موصول بحق

محمد و آله سلام و تحیت ازین داعی قبول فرماید و آرزومندی بدیدار همایون مبارکش هیچ حدی ندارد حق تعالی گواهی دهد که یکنفس خاطر ازاندیشهٔ احوال آن یگانه خالی نبوده است وهیچ لطف و مهر و محبت واحسان واکرام شاهانه فراموش نشده است لیکن بحضرت حق لابه و دعا می کردیم چون امکان آمدن وامکان نامه نوشتن نبوده است چنانك دل روشن وجان پاك آن یگانه خود می‌داند که چنین است و تکلفی نیست درین ومهر که ازجهت حق باشد بمردگی و زندگی نقصان نپذیرد وکم نشود وپیوسته ازصادروارد پرسان وجویان احوال میبودیم (الحمدلله تعالی) که عاقبت بشارت خیر وسلامتی و سعادت آن یگانه شنیدیم اگرواقعهای صعب رسیدالا سبب درجات وذریعت دولت ونجات باشد چون ذات آن یگانه دائم اعتماد وتوکل بر فضل وعنایت حق‌تعالی داشته است پیوسته عاقبت فضل قدیمش دردها را عین درمان کند وخللها را آبادان کند چنانك سنت آلهی بوده است از قدیم که انبیاء و اولیا و هواخواهان ایشان راکه روی بحق داشتند و اعتماد بر فضل حق کردند از بهر بلاهای امتحان حق بلاهای سخت بسیار می‌رسید چنانك نومید شدند وآنگه دشمنان ایشانرا سرزنشها میکردند که شما لاف از فضل حق میزنید و فقاع از آن حضرت میکشانید اینك حال شما اینست و دستگیری نفرمود ایشان گفتندما اگرچه بتن ونفس مسکینیم وضعیفیم وآه نومیدی برمی آریم الا در اندرون جان ما را عهدی محکمست و پیمان ایمان استوار وعدهٔ حق را راست می‌دانیم که عاقبت این زهر ما را شکر گرداند وظلمت مارا نور کند ودولت نگون گشته را برافرازد

عاقبت چنان شد (والعاقبة للمتقین) نصرت و زینهارحق دررسید و بعوض
هر تلخی صد هزار حلاوت دیدند وعوض هرفراق هزار مواصلت وسعادت
یافتند (وکذلك حقاًعلینا ننجی المومنین) ازین طرف چه گویم خرد و بزرك
لیلاونهاراً بدعای آن دولت دست برداشته‌اند بحضرتی که دستگیرعاجزان
و محتاجانست ومشتاق آن یگانه اندازان طرف ملازمان خدمت خرد و
بزرك سلام بخوانند و السلام.

---

(٤٦)

☆(الله مفتح الابواب)☆

اطال الله بقاء الصدرالذی یستحق الصدریة بسعة الصدرخیرالقضاة
علی القدروادام سعادته و لازال مراقیا فی معارج العلیین بحق محمد و آله
اجمعین سلام و تحیت مطالعه فرماید و آرزومندی مجالست داند ولکن
(تجری الریاح بمالا تشتهی السفن) کماقال علی بن ابی طالب کرم‌الله وجهه
عرفت ربی بفسخ العزایم و نقض الهمم اما دل و خاطر احوال محمودهٔ
ستودهٔ آن عزیزست هرروز محمود تر باد فرزند مخلص مجدالدین از
محبان و هواخواهان آن خدمتست واز دعا گویان آن دولت با اعتماد
لطف جبلی و کرم عنصری ذات شریف شما کلمهٔ از روی شفاعت میگوید
اگر نداند آداب گفتن ادب محبت شما درسینهٔ او مقررست امیدست که
تصدیق فرماید جاوید محسن باد والسلام.

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت واقبال ملك الوزرا آصف زمان نظام الملك عدل منشی اخیرات مربی العلما مونس الفقرا ناصر الهدی والیقین ادام الله علوه بر تقادم ادوار وتجدد اطوار باقی باد اولیا وهواخواهان آن دولت منصور ومسرور و اعدا وبدخواهان مقهور و محصور بمحمد و آله اهل الهدی و النور سلام وتحیت که فرض عین است رسانیده میآید و آرزومندی و اشتیاق بملاقات شریف دلنوازش غالب و باعشست ملاقات طلعت همایون لا زال منوراً مسروراً و منصوراً سفراً و حضراً لیلا و نهاراً فی امان الله و حفظه در مبارکترین ساعتی ومسعود ترین حالتی میسر و مهیا باد از صادر و وارد اخبار شادکنندهٔ آن حضرت میرسد و چون کمال حال و توفیق ذوالجلال در اهتمام خیرات آن علامت سعادت عاقبت و آمرزش آخرتست میشنود از آن حضرت خیر گستر شکر باری تعالی میگذارد (والشکر وسیلة الی المزید) قال الله تعالی (لئن شکرتم لازیدنکم) نیتهای خیر و اخلاصهای آن عزیز در (تعظیم امر الله والشفقهٔ علی خلق الله) مقبول وپذیرفته ومقابل باضعاف مضاعفه (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بل کحبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة) بل که (والله یضاعف لمن یشاء) ملك الوزرا عادل گره گشا در وعدهٔ لمن یشاء مکتوب و محسوب باد برادر عزیز اکفی الکفاة معتقد دیندار سیف الدین کتب الله سلامته تعجیل نموده بخدمتی تا خدمتی که کرده است بدان حضرت رود عرض

کنند توقعست از صدقات ومکارم حسنات آن عزیز که برادر عزیز سیف الدین
را تعجیل بی توقف بما بخشد وبدین سو گسیل کند تا آن خبر مصاهره
وپیوندی که (النکاح سنتی) تمام شود درحدیثست که نزد مصطفی صلی الله
علیه وسلم اسبی آوردند از طرف بحر باسم هدیه سخت با قیمت وقامت
که خراج ولایتی ارزیدی قبول کرد فرمود که (لو اهدی الی بکراع لقبلته)
میفرماید مصطفی صلی الله علیه وسلم که با این فراغت که مراست که پیدا
بود که خزاین و گنجهای زمین درخزاین و گنجهای آسمانها چه باشد که این
زمین از آن آسمانها ناپاره می چیند آن خزاین آسمانها و گنجهارا برمن
عرضه کردند بگوشه چشم ننگریستم (مازاغ البصر وماطغی) عجب کسی که
لقای حق بیند چه چیز پیش او چیزی باشد این از روی فراغت بود که کردم اما از
روی مروت وشفقت و نیك آمد خلق هر که پیش من پای خر گوشی یارد بهدیه
آن را بعزیزی قبول کنم و آن آرنده را نومید نکنم صدق رسول الله آن
اسب هدیه را قبول کرد روی بیاران آورد و گفت ای صحابه این اسب
بکدام چیز لایق است آن یکی گفت بغزای کافر گفت نی خود آن غزا
نیکست الا از آن به پرسم یکی گفت بفروشند و بمستحقان دهند گفت آن
هم نیکست از آن لایق تر می پرسم همچنین هر کسی چیزی میگفت تا
عاجز شدند گفتند یارسول الله شما بفرمائید فرمود که دو کس را گفت و
گوی نکاح باشد و نمی سازند ویا بمناقشه کابین یا جهاز یا غیر آن مانده
باشند ما اینجا بشنویم که در فلان شهر چنین نکاحی در گفت آمده است
وبمانعی در توقف افتاده مردی شیرین سخن وقل را برین اسب نشانیم
هرچ تیزتر بدواند و آن نکاح را تمام کند ومانع را برگیرد و سخن انبیا
تهی نباشد خاصه از آن مصطفی صلی الله علیه وسلم واگر صد سال ما و

امثال ما بیندیشیم بعقل ریزهٔ خویش آن نبینیم که ایشان با آن یك نظر که (ینظر بنور الله) بیننداگر صدهزار چراغ وشمع گرد شوند وفروغ دهند در شبی آن نکنند که یك آفتاب کند در جهان با آنك آفتاب نورالله نیست مخلوقست واگر آفتاب نورالله بودی چون گفتی که (المؤمن ینظر بنورالله) که در آفتاب کافر ومؤمن مشترك اند بل حیوانات در نور آفتاب باما مشار کند پس بدین چه ستایش باشد مؤمن را (ینظر بنورالله) والعاقل یکفه الاشاره جاوید مغیث خلایق ومدرك حقایق باد آمین یارب العالمین.

---

(٤٨)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت ابدی واقبال سرمدی ورضای ایزدی قرین روزگار همایون خواجهٔ اجل زاهد عابد حسیب نسیب نیکعهد مجاهد عالی همت حاجی امیر ادام‌الله برکته وایده ونصره بادوایزد تعالی سینهٔ مبارك خیراندیش اورا مورد الهامات ومصدر کرامات گرداناد دوستانش چشم روشن وشاد کام و دشمنانش مقهور انتقام بحق محمد علیه‌السلام سلام ودعا که از مواجبست ولوازمست وبرین داعی دیرین اوجب مطالعه فرماید و آرزمندی واشتیاق بدیدار همایونش ومنظر محبوبش که دیباچهٔ بشارت عنایت آسمانیست غالب وباعث شناسد باری تعالی ملاقات را سببی سازد خفیف وزودیاب انه مسبب الاسباب :

بیت

دیر آمدی وزود برفتی زبرم　　　دیر آمدن وزود شدن کار گلست

اگرچه یقین دانم که هرکجا آن عزیز مقیم باشد عنصر پاك جوهر املاك در نهاد اوست لابد اورا قرین خیرات وحسنات دارد وطالب درجات و ابتغاء مرضات رب السموات باشد:

بیت

همیشه شب شب است وروز روز است درخت گل گل است و یوز یوز است
هرانکو موزه دوزی پیشه گیرد بهرشهری که باشد موزه دوز است

(وجعلنی مبارکاً اینما کنت) بلك هر جان خوبی لطیفی محسن که مردرین عالم کون وفساد چون نقل کند بدان عالم حقیقت هم در آن کار باشد که اینجا بوده است (کماتعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون صدق رسول الله) اینجا و آنجا ودر راه ودر منزل آن عزیز بتوفیق حق و بجذبهٔ اصل پاکش دائماً پای بر نردبان سعادت می نهد و سوی معراج قربت می شتابد (ثبت الله اقدامه) داعی مشتاق را صعب می آید فراق صورت آن عزیز (فیوم لااراك کالف شهر وشهر لااراك کالف عام) الجماعة رحمة الفرقة عذاب الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا.

بیت

همان خدای که ما راطریق هجر نمود

امید دارم کآسان کند طریق وصال

اشارت مولوی لازال مولا وسیداً وسنداً وسابقاً که دوسه سطر ارسال رود که حاوی باشد ارکان وشرایط سلوك طریق وسیر صراط مستقیم هیچ شکی نیست که وقایع ونوازل جسمانی کمتر ونازلترست از وقایع عالم اندرون وچندین هزار کتب فقه تصنیف نوشته اند در ارشاد کیفیت

محافظت ارکان سیرت ظاهر وهنوز کفایت نمی آید حوادثی که در ظاهر
واقع میشود که درمان وچارهٔ آن نگفته‌اند ودر آن کتب بسیار نیابند چون
وقایع ظاهر جسمانی مختصر در نطاق موضوعات نگنجد نطاق گسسته میشود از
کثرت وجسامت احوال ظاهر که مدد بر مددست محافظت ارکن باطن واحوال
اندرون که آنرا نسبت نتوان کردن بظاهر حقیر چون درسه سطر توان شرح
کردن احوال ظاهر را درسه سطر نبشته‌اند که هر سطر را پایان پیدا نیست یکی
سطر احوال ماضی یکی سطر احوال حالی یکی سطر احوال مستقبل با
آنك هر سطری راکه بخوانی بپایان نرسی و این سه سطر را بر لوح
عقل جزئی نوشته‌اند و بر اوح عقل کل تمام ومشروحست اما احوال باطن
راکه آن ازین سه سطر بیرونست عجبا چون طمع میدارد که درسه سطر
بگنجد که از دو وسه نبوت عظیم دارد ونفور بسیار پس مخدومی لازال
مخدوماً ان شاء الله از دو وسه فراغت یابد تا براحوال متواتر که درعالم
باطن نوبنو میرسد محفوظ گردد وهرلحظه نوباشد و تازه باشد و وهم
او ازتحدید وتقدیر ونهایت وغایت تمامی آن بریده باشد چون داعی را
این معنی رونمود نتوانستم آن التماس سه سطر که فرموده بودند عرضه
کردن وتمامت آنچ بخاطر مینماید در آن معنی که آغاز کردم درین نوشته
نگنجد الا بمشافهه ان شاء الله از آنجا که گرم روی وراست طلبی وعشق بکمال
وتوقان آن مخدوم است که (والعادیات ضبحاً) صنعت جواد طالبان است
(والموریات قدحاً) صنعت جواد کرم روان است (والمغیرات صبحاً) بشارت عاقبت
طلب مبارك اوست بدین طرف بذات لطیف خویش که درسبك روحی از پیغام
سبك ترست بلکه در کرم روی از اندیشهٔ پیغام روان ترست وتشریف فرماید که
(الجماعة رحمة والفرقة عذاب) وبزودی عزیمت این طرف فرماید که جاذبهٔ تعجیل

مراجعت را همراه خود نگرداند که آن حساب آمدن نباشد حساب
تجدید فراق باشد وجراحت تازه کردن چون حاقنی باشد که در نماز
جماعت آید واقتدا کند یا با ما میگرداند ازحاقنی نه اومزه یابد ازنماز
نه آن جماعت که او را چنان می بینند از روی ظاهرجامع نماز از روی
جاذبهٔ بیرون قاطع نماز از روی ظاهر اجتماع از روی جاذبه انقطاع
ظاهرمواجهه وملاقات وازروی آن جاذبه مدابره وموارات این حالت دور
باد ازشما ویاران اشتیاق داعی مخلص بلقای آن بزرك صدچندانست که
فرموده بود امامهماتی که اینجا رومینماید وصبوری که اینجا بدام میآید
ترسم که اگر ترك كنم فوت شود ترس برعزم واشتیاق آن حضرت را بریده
میدارد ومرغ اشتیاق این نوا میزند.

شعر

لوان الريح يحملني اليكم	تشبثت باذيال الرياح
وكدت اطيرمن شوقي اليكم	وكيف يطيرمقصوص الجناح

ای دریغا که صورت این واقعه درقلم آمدی یادر کاغذ بگنجیدی یاحقیقت
وماهیت آنرا بنوشتمی وبخدمت فرستادمی اما اقلام را آن زهره نیست
که درکشف آن جنبش کند و اوراق را طاقت آن نیست که با تف این
آتش جرم خود نگاه دارد.

آن راکه غمی باشد و بتواند گفت
غم از دل خود بگفت بتواند رفت
این طرفه گلی نگر که ما را بشکفت
نی رنگ توان نمود ونی بوی نهفت

علم الله که تکلف بسیار کردم و با غلبات جواذب اندرون مکابره ها و معانده‌ها کردم تا توانستم این دو سه سطر نوشتن (شکراً لحقوقکم و مکافاة لمودتکم) که محدث اندرون نار عظیم دارد که چون بقلم مشغول شدی و بکاغذ نگاشتن روی آوردی مگر از نگارخانهٔ ما خبر نیافتهٔ این گناه از دیگران یکتا گیریم واز تو صدتا چنانک گفته‌اند :

شعر

(وظلم ذوی القربی اشد مرارة　　علی المرء من وقع الحسام المهند)

قال الله تعالی

(یا نساء النبی من یات منکن بفاحشته مبینته یضاعف لها العذاب ضعفین)

هر جا معرفت بیشتر جنایت عظیمتر ، از جنایت طفلی چنان کینه نگیرند که از جنایت عاقلی و پادشاهان بر ذلت و بی ادبی خربندگان آن مؤاخذه نکنند که بر ذلت و بی ادبی مقربان که ایشان را از اخلاق و نازکی و غیرت ملوک خبریست کما قال النبی صلی الله علیه وسلم (ان الله تعالی لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال له قم فقام ثم قال له اقعد فقعد ثم قال له تکلم فتکلم ثم قال له اسکت فسکت الی آخر الحدیث ثم قال وعزتی وجلالی ماخلقت خلقا اکرم منك الی لك اخاطب ولك اعاتب ولك اغفر ولك الثواب ولك العقاب) والسلام.

---

(٤٩)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(ان ینصرکم الله فلاغانب لکم) بعضی فلاسفه ومعتزله خدای را

جل جلاله عالم وعادل وحلیم وحکیم و کریم واسمای حسنی نگویند و روا ندارند اطلاق آن اسماء والقاب بروی و گویند که این القاب غیر او را گویند ومستعمل مخلوقان شده است شرم داریم اورا گفتن پس القاب دراز گفتن که وهم مماثلت بود نام بندگان بر خداوندان چنان بود که شاه را بلبان وسنقر گفتن پس القاب دراز گفتن دری دارد درتعظیم و ناگفتن ویا کوتاه گفتن هم دری دارد درتعظیم که (الاعمال بالنیات) پس ترك القاب وصفت ازجهت نفی تشبیه نوعی تعظیم باشد وان کان ولابد اختصار واقتصار در القاب چند درحق ملك الامرا مغیث المظلومین ناصر الحق معین الدین ادام الله علوه (سلام قولا من رب الرحیم) سلام علیکم فی جمیع احوالکم وافعالکم واقوالکم وعلی عباد الله الصالحین.

شعر

لوان الریح یحملنی الیکم	تشبثت باذیال الریاح
وکدت اطیر من شوقی الیکم	وکیف یطیر مقصوص الجناح

خیر الناس من ینفع الناس سید القوم خادمهم (و اما ینفع الناس فیمکث فی الارض عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة العدل وضع الشئی فی موضعه فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر) زیرا این دو مظلومند ومسکین اند موضع قهر ونهر وزجر نیستند پس وضع قهر برمقهور گشته عدل نباشد ووضع الشیء فی موضعه نباشد امداد توفیق ازموفق ازل وابد از آن ظل الرحمة و المعدلة منقطع مباد ابداً آرندهٔ تحیت کریم الدین محمود وفقه الله ازمتعلقان ونزدیکان این داعیست بروتهمتی نهادند ازروی طمع امیدست که بشفاعت این داعی یرلیغ عنایتی ومغفرت و لطف پادشاهانه بخشش فرماید که همچون چاکران وکهتران دیگر از آن مغفرت سرای

که پای علم قضای حاجات خلایق است حرسها الله وصانها وشید برهانها شاکر وذاکر وثنا گویان و شادمان باز گردد ثواب جزیل وثنای جمیل مدخر گردد و بدین تصدیعات پیاپی معذور فرماید که (المشرب العذب کثیر الزحام)

بیت

اکنون که رخت جان جهانی بربود
سیری و ملالتت کجا دارد سود؟
آن دور که مه شدی نمی دانستی
کانگشت نمای عالمی خواهی بود

شرح الله صدره و یسر علیه امره و بعد عنه الملال و الکلال وایده بروح القدس وروحه بروح الانس آمین یا رب العالمین.

---

(۵۰)

☆(الله مفتح الابواب)☆

طاعات وحسنات وخیرات امیر اجل عالم عادل ولی الایادی والنعم المعظم لامرالله المشفق علی خلق الله مختص الملوك والسلاطین ادام الله علوه و کبت عدوه بحضرت ذوالجلال (من جاء بالحسنة فله عشرا مثالها) (ان الله لایظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویوت من لدنه أجراً عظیماً) مقبول وپذیرفته باد سلام ودعا ازین داعی مخلص متواتر داند واین داعی را شاکر نعم وذاکر کرم و لطف خود شناسد (جزاء الله خیرا) چون

احسان خالص جهت حق میکند که (انما نطعمکم لوجه الله لانرید
منکم جزآء ولاشکوراً) ازدست وزبان ما چه شکر آید وچه مکافات
آید مکافات آن احسانها حواله بحضرت حق است که (لاتأخذه سنةولانوم)
جماعتی از جهلی و بی اعتقادی درویشان را که طالب الله اند میرنجانند
از رندی و بی باکی و بخدمت شما میآیند وباز گونه جهودانه میگیرند و
شکایت میکنند اگرچه شما را اشغال بسیارست و مهمات بسیارمعاونت
درویشان طالب ازمهمات دیگر اولیتر باشد توقعست که بنوعی دیگر
تفحص فرماید وبزبان ودست دیگر یاری دهد درویشانرا و مظلومانرا تا
آن دود بآسمان نرود وفتنها نهانگیزد درویشانرا آن زبان نیست وآن
دل نیست که باآن رندان جهود طبع مقابله کنند در مکروحیله و باز
گونه تشنیعی زنند سر دیگران بشکنند و دستار دیگران برند
وسربرهنه وسربسته پیش شماآیند ومنافقان دیگررا بگواهی آرند آخر
شمابنگرید درهردو طائفه ودرویش وطلب هردوطائفه که مناسب ترست
ظلم ودروغ را و فتنهانگیزی را تا ثواب بی نهایت باشد اگر میرویم از
شهروزحمت میبریم نمیگذارید واگرمی نشینیم این دو سه درویش از
ما نمی گسلند تا مادرفروبندیم مارا طاقت این ظلم نماندباقی رأی شماست
اگر روا دارید فتوی دهیدوالسلام.

---

(۵۱)

☆(الله مفتح الابواب)☆

قال الله تعالی (والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس و الله یحب

المحسنین) من کظم الغیظ ملاء الله قلبه امنا و ایمانا برکات کلام رب العالمین
والـفاظ سیدالمرسلین صلوات الله علیه قرین روزگار امیر اجل عـالم
عادل مفضل مکرم ناشر الخیرات معین الفقرا مغیث المظلومین نورالدولة
والدین ضیاء الاسلام والمسلمین ادام الله علوه دائم بـاد اولیا منصور و
اعدا مقهور لاسیما عدو نفس وشیطان که (اعدا عدوك نفسك التی بین
جنبیك) نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیآت اعمالنا سلام ودعا ازین
داعی مخلص مطالعه فرماید وداعی را بدعای خیر خود واقبال خود راغب
داند (یامن غاب شخصه وحضر ذکره سلام علیك یوم ولدت ویوم یموت
ویوم یبعث حیاً) این دعا مستجاب باد اعلام میرود که فرزند عزیز نظام
الدین احسن الله عاقبته شنوده آمد که ازطرف خاطر مبارك خیر اندیش
درویش پرور شما مغضوب علیه شده است و گستاخی رفته است که خاطر
شریف شما ازو رنجیده است این داعی مخلص بحکم شفـاعت بخدمت
لابه میکند حسبةً لله (ومن بـداعای حسناتکم و صیامکم و صلاتکم و
صدقاتکم تقبلها الله قبولا حسنا) آن احسان دیگر که سرهمه احسانهاست
(سئل عیسی علیه السلام ما اشد الاشیاء واصعبها واشقها قال غضب الله اشد
الاشیاء فقیل یا روح الله ماینجینا من غضب الله قـال عیسی علیه السلام ان
تکفو غضبکم عند قدرتکم یکف الله عضبه عنکم وهل جزاء الاحسان
الاالاحسان.

بیت

زان پیش که داده را اجل بستاند   هر داد که داد نیست می باید داد

فرزند نظام الدین محب است وهواخواه آن دولت دائماً ورطب اللسان

بوده است بذکر خیر شما اگر زلتی رفته باشد العفو اولی .

بیت

بهر کیکی گلیم نتوان سوخت　　　از یار بهر جفا گران نتوان کرد

واذا الحبیب اتی بذنب واحد جاءت محاسنه بالف شفیع (ارحم من فی الارض یرحمك من فی السماء ارحم من هو دونك یرحمك من هو فوقك) از بهر روزی که امید میدارید که قهار مطلق تقصیرهای شمارا عفو کند در آن روزی که کسی را زهرهٔ شفاعت کردن نباشد ازین ضعیف امروز ذخیره سازد وجهت آن امید شفاعت این داعی قبول کند تا منتها داشته آید وثواب جزیل و ثنای جمیل حاصل آید جاوید محسن باد آمین یارب العالمین

---

(٥٢)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(لادی کتابا فی سطور کانها　　　مخانق درفی صدور الکواعب

واعذب من ماء الغمام علی الظما　　　واطیب ریا من نسیم الجنایب)

بر مضمون مکتوب شریف ازجناب منیف صدر کبیر امیر اجل افضل فخر الامرا ذوالفضل الوافر والعدل الکامل الحسیب النسیب المتحری للرشاد والموفق للسداد مجدالدولة والملة والدین مختص الملوك والسلاطین ادام الله علوه وکبت عدوه وایده بروح منه وقوف افتاد ومعلومست خلوص اعتقاد وحسن طلب وتعطش آن بزرك بمشرب عیبی و رحیق ربانی که مقصود وجود آنست (وماخلقت الجن والانس الالیعبدون لولاك لماخلقت

الافلاك) بحمدالله آن عالی همت (آناء الليل واطراف النهار) برمركب نياز بدان معدن اعزاز بر نشیب وفراز بتوفیق ربانی ترکتاز میکند (ضاعف الله توفیقه) ومیداند که از دنیا و دولت دنیا آن بکارمی آید و باقی فانیست که دولت دنیا مثال گردبادیست که تیز وتند درآید ومشتی خاك وخاشاك را درهوا کند وبیالا برد وباز فروگذارد خاك وخاشاك بحیزخود بازرود که (منها خلقناكم وفيها نعيدكم) خنك آنکس که درین گردباد او گندم اعمال صالح را از هوای نفس خالص گرداند تا مستعد آسیای اجل شود عرض گردد و آن زمان خجل نشود ولایق مایدهٔ ابدی گردد نحاله وچون در آن ایام بحضور شما مسرور شدیم از انفاس شما و حرکات لطیف شما بوی بردیم ویقین تر شد صدق طلب شما آن خیر راکه طالب دزدبر خود لازم میدانیم دعوات خیر تا آن طالب عزیز را و آن مسافر باهمت را از قطاع الطریق شیاطین انس وجن وازغلول غوایت در عصمت حق وحمایت رحمان بمستقرعز سعادت ابدی سالم وغانم بازگردد که (ارجعی الى ربك راضية مرضية) ذکر اشتیاق وسلام چنین ذاتی که پای آدمی ربانی علم اشتیاقاتست ومعدن آرزومندیهاست وسلامیات سلام ازو متحلی اند بخوانیم اقبال پس زیره بکرمان بردن باشد ایده الله وسدده ویسرله الیسری وجنبه عن العسری آن اشارات که فرموده بود بقدر امکان علی حسب ضيق الوقت اجتهاد کرده شد واتمامه علینا ومذاکرات الوفاحوالینا وهمچنین ازین طرف یاران ودرویشان مشتاقند ومنتظر وصالند و بدعا مشغولند ازین طرف مظفرالدین امیر عالم سلام وخدمت میرساند و آرزومندی وتعطش بلقای جان افزای دلگشای منیر لازال منوراً بغایت وبی نهایت مینماید ومنتظر شرف دستبوس می باشد بیمن همت آن یگانه

دست از اشغال دنیا بازداشت وباحوال آخرت وعاقبت کار مشغولست و خرقه پوشید واز زمرهٔ (محلقین رؤسهم ومقصرین) گشت لله الحمد (ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء) ومشرفهٔ آن خداوند بحضرت مولانا عرضه داشت وچون سلامتی آن ذات شریف ونگرانی خاطر مبارك شما را جانب فقرا ودین و آخرت دید عظیم شادمان گشت ومحبتی وولایتی که بشماداشت مضاعف گشت ودرچنین دلی که آن کمال لطف ومعدن نورست وبحقیقت جنت ورضوان دل اولیاست که میفرماید (فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی) شمارا مقام وجای شد بعدالیوم آن نوزو آن عنایت درسفر وحضر دردنیا و آخرت پاسبان ونگاهبان وقرین ومونس خواهد بودن لله الحمد والمنه (ذلك من فضل الله) این سعادت را شما باخود از ازل آورده اید (السعید من سعد فی بطن امه) جاوید روح پاکش مستسقی آب حیات (یفجرونها تفجیراً) باد آمین یارب العالمین.

---

(۵۳)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(سلام علی اهل نادیکم	و من حل یوما بوا دیکم
اوان الریح تحملنی الیکم	تشبثت بـاذیال الـریاح)

خواجه علی نواح سحری جهت روح محمد ما نوحه می کرد درین ایام دراثنای نوحه میگفت بزبان رومی ای بهشتی مرحوم نوجهٔ تواینك بپایان رسید وگریندگان توبکارها مشغولشدن گرفتند و از یاد و نوحهٔ توباز آمدند توعجب چونی دران غربت بازگفت ای خواهران و ای عزیزان

نمی‌شنوید که آن طفل مرحوم چه جوابم میدهد که اگرهمه دهانها از من بستید و مرا فراموش کردید اما آن مادر سوخته مرا هیچ فراموش نمیکند خیال من ازچشم وی نمیرود دم بدم سوزان تر و گریان ترست این سخن در حق صلهٔ اهل دنیا مادر وغیره مبالغه است اما در وصف اتصال‌حال‌باالجلال وفا وعهد پایدار اهل دین‌واخوان صفا خاصه آن‌روح الارواح وعقل العقول شمس الخلایق آفتاب ربانی رحمت آسمانی دریای چنان نامتناهی جنات انهار آلهی فهرست (یحبهم ویحبونه) ادام‌الله علوه ومتع العارفین بدوام ظاله الظلیل وفضله‌الجزیل که صلهٔ مواصلت محیط مبارکش درخواب و بیداری درشغل و بیکاری تابانست مقرون بشعاعات معاونت ومناصرت ومنادمت دراجزای رمم نایمه‌واحیای همم ساهره آثار آن تابش ومواهب علی التوالی والتواتر شکوفه می کند و پیدا میشود (فهوالخلیل حین لاخلیل و الظهیر حین لاظهیر) متصف بـاوصاف رب العالمین

(رق الزجاج ورقت الخمر　　فتشاکلا و تشـابه الامر)

لازالت ارزاق القلوب فی یمناه والاقدار منبودة الی یسراه

(فمن یره فی منزل فکانما　　رأی کل انسان و کل مکان)

شکر کرده‌شد علی‌الاجمال بلا شرح که شکر المنعم واجب (والله خیر حافظا و هـو ارحم الراحمین) واحق ان یجعلنا علی سرر متقابلین در ممالك یوم الدین‌مستدام باد آن سایه بروری آمین یارب‌العالمین.

---

(٥٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(روحی بروحك ممزوج ومتصل فكل حادثة تودیك تودینی)

خدای را جل جلاله بگواهی می آرم وسو گند میخورم بذات پاك قدیم حق تعالی که هرچه خاطر آن فرزند مخلص ازان خسته شود ده چندان غم شما غم ماست واندیشهٔ شما اندیشهٔ ماست و حقوق و احسانها و خداوندیهای سلطان المشایخ مشرق انوار الحقایق قدس الله روحه بر گردن این داعی وامیست که بهیچ شکری وهیچ خدمتی نتوان گزاردن شکر آن را هم خزینهٔ حق تعالی تواند خواست وتوقع من از آن فرزند آنست که ازین پدر هیچ پوشیده ندارد از هرك رنجد تامنت دارم و در یاری بقدر امکان ان شاءالله تقصیر نکنم اگر فرزند عزیز بهاء الدین در آزار شما کوشد حقا وثم حقا دل ازو بر کنم وسلام اورا جواب نگویم وبجنازهٔ من نیاید نخواهم وهمچنین غیر اوهر که باشد اما خواهم که هیچ غمم نخوری وغمگین نباشی کـه حق جل جلاله در یاری شماست وبندگان خدا در یاری شما اند هرك در حق شما نقصان گوید دریا بدهان سك نیالاید و تنك شکر بزحمت مگس بی‌قیمت نشود ویقین دارم که اگر صد هزار سو گند بخورند که ما مظلومیم من ایشان را ظالم دانم که در حق شما محب ودعاگوی نباشد ایشان را مظلوم ندانم سو گند وعذر قبول نکنم والله وبالله وتالله که هیچ عذری وسو گندی ومکری و گریهٔ از بدگوی شما قبول نکنم مظلوم شمایید باآنك شمارا حرمت دارند خداوند وخداوند زاده خوانند پیش رو وپس پشت بی‌منافقی وعیب برخود نهند که مجرم

مابیم با آن همه ظالم باشند وشما مظلوم زیرا حق شما وحق آن سلطان صد چندانست که ایشان کنند والله که چنین است بالله که چنین است و تالله که چنین است من اگر در روی جماعتی بسبب نازکی خویش زهر خندهٔ کنم حق تعالی آن روشنایی داده است بحمدالله که بدل راست نباشم تا آنگاه که ایشان بدل وجان و آشکارا باحق وبندگان حق راست نشوند ومکررا در آب سیاه نیندازند و کارهارا بازگونه نمایند وخاك پای وغلام بندگان حق نشوند پیش رو وپس پشت واعتقاد این پدر اینست که برین میرم وبرین در گور روم ان شاء الله تعالی الله الله ازین پدر هیچ پنهان مدارید واحوال یك بیك بمن بگویید تابقدر امکان بیاری خدامعاونت کنم شما هیکل امان حقید درعالم از آثار آن سلطان که ببرکت شما روح پاك او از آن عالم صد هزارعنایت کند بسبب شما براهل زمین هرگز خالی مباد آثارشما ونسل شما منقطع مباد تاروزقیامت وغمگین مباد دل شما ودل فرزندان شما آمین یارب العالمین

---

(۵۵)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت واقبال دوجهانی نثار روزگار آن یگانه عصر فخرالملوك والسلاطین افتخار آل داود عالی همت مظلوم پرور مغیث الضعفا مربی الفقرا غیاث العالم خدای ترس حلیم کریم ادام‌الله علوهم واقبالهم و زاد توفیقهم وافضالهم دائما باداولیاونیکخواهان آن‌دولت منصور وحاسدان

وبدخواهان آنحضرت سرنگون ومقهور وباری تعالی در کل احوال واقوال وافعال ناصر ویار وحارس ومرشد ومعین سلام ودعا وتحیت وثنا ازصمیم ازصمیم صدق وصفا ونهایت مودت وولا علی الدوام والمتواتر رسانیده میآید آرزومندی واشتیاق بشرف ملاقات کریمش ازحدبیان اقلام و اندازهٔ احاطت پیغام افزونست. مسبب الاسباب و مفتح الابواب میسر کل عسیر اسباب ملاقات ووصال آن یگانهٔ عالم درهم پیوندانده ومتفق گرداند بمنه وجوده ازصادر ووارد علی الدوام استقامت آن دوات نفاع خلق ومسرت عالمیان پرسیده می آید وچون اخبار سارشاد کننده و بشارت انتظام آن دولت وتقریر آن شهریاری شنیده میآید وانبساط خیرات واشاعت حسنات آن دست معطی متفق شکر باری تعالی گذارده میشود وحمدخدا گفته میآید علی ما اکرم ووفق واولی فنعم المنعم والمولی آرندهٔ تحیت حسام الدین فرزند عزیز مقبل شکرهای شما میگفت واز ایادیهای شما و کیست که از آن حضرت شاکر وذاکر نیست؟ امافرزند حسام الدین مهر دیگر ومودت دیگر نمود با آن حضرت وصادق بود در هواداری آنحضرت (سیماهم فی وجوههم) مگر اورا بااهل خود مناقشهٔ افتاده است ودرحق ایشان نیت ندارد الاخیر واحسان ایشان را نفوری شده است و بر وبدگمان شده اند علاج همه رنجها ووحشتها داروخانهٔ لطف بادشاهی و بنده نوازی آن یگانه است توقع دارم که آن وحشت راهم شما از میان برگیرید و سخن شما ازطرفین نافذتر وفتنه ساکن کننده تر ومهر ومودت افزاینده تر (کلام الملوك ملوك الکلام. قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یزال امتی بخیر ماتهاهم العلم والنصیحة من قبل اکابرهم فاذا اتاهم من قبل اصاغرهم هلکوا) نصیحت چو ازشاهان آید بررعیت مقبول آید ودلها آنرا تعظیم کنند و چون نصیحت از کهتران آید بسوی مهتران آید چنان جایگیر نبود توقع از

پادشاهی واحسان بی حدشما آنست که آن وحشترا از میان ایشان بر گیرید تامیان ایشان جمعیت باشد وهردودرخدمت وبندگی آن بزرك یار همدیگر باشند. شکر فرزند عزیز حسام الدین بدین داعی رسد واین داعی منت دار شود و براحسانهای پیشین منضم گرددوازاین طرف خردوبزرك مشتاقند واز بسیاری دوستی بواقعه وبخواب میبینند آن یگانه را اغلب شبها

شعر

ومن طول التفکر کل یوم　　رأیتك کل لیل فی المنام

آمده بود بشارتی که بدین طرف خواهند آمدن خدای میداند که چه شادیها کردند باز آن درتأخیر افتاد خدای داند که چه غمگین شدند باری تعالی اسباب ملاقات که عظیمترین مرادهاست میسر گرداناد بهر طریقی که خیر باشد جاوید رعیت نواز باد آمین یارب العالمین .

---

(٥٦)

☆(الله مفتح الابواب)☆

همواره ایام واعوام صاحب اعظم دستور معظم مکرم حسیب نسیب مشهور الآفاق افتخار خراسان وعراق ذوالدولتین صاحب السعادتین ولی الایادی والانعام ناشر العدل باسط الفضل تاج الدولة والدین افتخار الاسلام والمسلمین ادام الله علوه وخلد دولته و اقباله وحقق آماله در عالی ترین مرتبه ومطلوب ترین منقبه مستدام ومستمر باد مکاره روزگار و طوارق مضار دوجهانی از آن ساحت باراحت مصروف و مبعود باد وحارسان عنایت

وحافظان صفوت آن جناب عظمت ومسکن حمایت را مراقب وحافظ لیلا ونهارا بعینه التی لا تنام و برکته الذی لا یرام. چنین باد وصد چنان آمین یا رب العالمین. سلام ودعای بی عد واحصاو بی حد و شمار آناء اللیل والنهار ازاین داعی مخلص مستقین دارد و آرزومندی بدان ذات دلنواز دلدار فقیر پرور حمول بردبار کریمش حدی ونهایتی ندارد. زمان مفارقت اگر چه قریب العهدست نزد اغیار بعید العهدست نزد مشتاق. مشتاقان بی قرار (فیوم لا اراك کالف شهر) (وشهر لا اراك کالف عام) جمعنا الله تعالی علی مجامع فضله فقد کتب علی نفسه الرحمة ان یجمعنا اخوانا علی سرر متقابلین) آرندۀ تحیت سید اجل عالم عادل زاهد فخر آل یاسین سید الاشراف شرف الدین ادام الله برکته متوجه خدمتست (والمشرب العذب کثیر الزحام) لطف شمارا کل جهان طالبند لاسیما سید اجل بسی قناعت کرده است وصبر بسیار کرده برهست ونیست وآن بزرگ را ازدور دعا میگفته است ونمیخواسته است که برخاطر مبارکش باری نهد ازذکر حالت خویش اما چون کارد به استخوان رسید واضطرار بنهایت انجامید جناب عالی لازال عالیاً از آن ـ مشهورترست در دستگیری فقرا خاصه فرزندان رسول بحق خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم که ایشان برهمه عالمیان حق دارند و چگونه حق بر پدران ما واجداد ما همه را از بت پرستی وسنگ پرستی ایشان خلاص کردند وهرراحتی که دردین ودنیا بما رسید وامید داریم بمزید آن همه ازسایه اقبال مصطفوی وجانبازی او بوددر نشر اسلام صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه الی یوم الدین امیدست که سید جلیل شرف الدین زاده الله شرفه بدین طرف شاکر وذاکر بازگردد همچون همه قاصدان خدمت با ثواب بی نهایت باشد وجزای بی حد والسلام.

(۵۷)

☆(الله مفتح الابواب) ☆

سعادت واقبال صاحب اعظم ملك الامرا نظام الملك زمان فخر عراق وخراسان ناشر الخیرات تاج الدولة والدین ادام الله علوه وتقبل حسناته و اکرمه وفضله علی کثیر من عباده تفضیلا دائم باد سلام و تحیت و شکر بیحد ونهایت از این داعی مخلص مطالعه فرماید و آرزومندی بلقای عالم آرای همایونش هیچ حدی ندارد (جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین) لطفها که فرموده است در شرح نیاید و آن بنای مبارك را خود چه گویم که چه نادره احسان فرموده است بنی الله تعالی له قصوراً فی اعلی الجنان خود روح دیگر گرفت وذوق دیگر دارد و گشاد دیگر از حسن اعتقاد و نیت پاك آن یگانهٔ عالم پوشیده نباشد که نظام الدین از قدیم وعهد طفلی فرزند قرة العیون این داعی بوده است وخاصه که خویشی و پیوندی کرد بافخر المشایخ امین القلوب جنید الوقت قطب الزمان حسام الحق والدین ادام الله برکته ومتع العالمین بطول بقائه آن فرزندی که اول بود مضاعف شد و صد توشد شب وروز آنچ دارد ایثار راه حقست وفدای فقرای راستین و این سبب دوام دولت آن یگانهٔ عالم ملك الامراست چشم میدارم که ملك الامرا اورا بدان عنایت که لایق درویش نوازی وفقیر پروری شاهانهٔ اوست نظر فرماید تا این نوازش ملك الامرا گواهی باشد بر گوهر پاك وصال شریف فقیر پرور وتحریص باشد خلق را برخیر که تربیت ملوك اهل خیر را تحریص کردن دیگران باشد برخیر واهمال واهانت کردن

اهل خیر فاتر کردن و بی رغبت کردن خلق باشد از خیرات فضیل ابن عیاض
که از مشاهیر مشایخست رحمةالله علیه در ابتدای کار راهزن بود روزی
کاروانی زده بودند و بازرگانان را بعضی کشته و بعضی را دست بسته و
محبوس کرده و رختهای بازرگانان را می گشادند بخدمت فضیل و برو
عرضه میکردند. در جامه‌دانی آیةالکرسی نبشته بمشك و زعفران پیدا شد
فرمود بندگان را که صاحب این جامه‌دان را از میان بازرگانان بجویید
که کیست و بیاورید گفت رخت خود را بآیةالکرسی پناه دادی؟ وی گفت
بلی گفت رخت خود را جمله برگزین از میان برگیر و باقیان راهم بتو
بخشیدم که نخواهم که بسبب من اعتقاد تو در آیةالکرسی فاتر شود که
سود نکرد. والعاقل یکفیه الاشاره حق تعالی سینهٔ مبارك ملك الامرا را
بنور لاشرقیة ولاغربیة منور دارد آمین یارب العالمین.

---

(۵۵)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادة و اقبال که ورای سعادت و اقبالیست که مفهوم آدمیان و عالمیانست
که (لاعین رأت ولااذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر واذا رائیت ثم رأیت
نعیماً و ملکاً کبیراً) که سعادت دنیا عکس و آثار آنست که (انما الحیوة
الدنیا لعب ولهو) وهر لعبی عکس جدی باشد واز جد آن را دزدیده باشند
چنانك کودکان لعبها از جدها دزدند قرین عاقبت ملك الامرا والنواب ولی
الایادی والاحسان ناشر الخیرات مغیث الخلق باسط العدل فخر الصدور

طالب النور ذو الهمم العالیه المجذوب بجذبة التوفیق امین الدولة والدین ادام الله علوه باد نوائب آخر الزمان از ساحت شریفش مصروف و معبود باد خاطر عزیزش که لیلا و نهاراً متشبث ومتمسك بتعظیم امر الله والشفقه علی خلق الله هماره التفات مبارکش سوی مظلومانست و نظـر شریفش بجانب مسکینان حق تعالی آن خاطر را و آن دل را بهیچ فتنه ومکروهی مشغول مگرداناد ولاهی مکناد از انس بلطایف حـق (انه مجـازی المحسنین والشاکرین یوم الدین یعطی کل ذی فضل فضله ویضاعف لمن یشاء) سلام وتحیت از خلوص طویت رسانیده می آید و آرزومندی بمجالست موانست کریمش غالب و باعثست. امیدست کـه تقصیر ظاهر را برقصور آرزومندی حمل نفرماید که از غایت حرص داعیست بر ملاقات تصادف مانعات که (الحریص محروم) حق تعالی از غیرت خود دوستانی که حریص اند بر ملاقات یکدیگر نهایة الحرص بموانعی مبتلا گرداند که اذکیای باریك بین هم درغلط افتند و بر سآمت وقلت رغبت حمل کنند وغلط باشند و آخرشان معلوم شود که آن دورباش غیرتست نه فتور محبت.

بیت

جاوید شبی باید وخوش مهتابی	تا با تو غم تو گویم از هر بابی

حق تعالی آن مهتاب امن وامان را وعنایت رحمت آسمـان را تا صبح قیامت از غروب و کسوف نگه داراد تا ضعفای آخر الزمان بدان امهال بامید های دین و دنیا برسند که (لو بقی من ایام الدنیا یوما واحداً یطول الله ذلك الیوم الی ان یبلغ المجتهد مأموله) صدق رسول الله چون حمایت وعمارت همه خیرات امروز بسعی وهمت شماست فرزند عزیز فخر المدرسین والمعیدین تاج الائمة جمال الدین بلغه الله مناه که از دعاگویان وهوا ـ

خواهان قدیم آن دولتست وشب وروز ازعهد صغر تاکنون بی‌فتور و بی تبدیل مستغرق علوم دینی و استفادت و افادت و اقامت صلوات واورد بیداریست درطاعت و علم و عمل طبعاً وطوعاً که نتواند غیر آن کردن (وکل میسر لما خلق له) که اگر امیررا ازحالت وسیرت و روزگار او صادقی بی‌غرض معلوم گرداند ازخاص مال خود واجب بیند وفرض داند خاطراورا فارغ داشتن تابجمعیت خاطردرعلم وعمل مستغرق باشد وهذا اشارة وهرروز وهرشب این حالت اورا برمزیدست

شعر

لما رأیت الهلال ابد نموه   ایقنت ان سیصیر بدراً کاملا

(کزرع اخرج شطاء فآزره فاستغلظ فاستوی) اشارت عالی‌شمابر آن‌بود که جانب آبلستان رود اشارت سمعاً وطاعة قبول کرده بود وازسامعان و مطیعان بود ورفتن را متاهب می‌شد الا این داعی و باقی فرزندان و برادران مانع شدند که البته نگذاریم

شعر

سألت الناس عن خل صدوق   فقالوا ما الی هـذا سبیل

فامسك ان بقیت بذیل حر   فان الحر فی الدنیـا قلیل

(وقلیل من عبادی الشکور) گفتند مرو که پیدانیست که ازعمر چه‌مانده است ومناصب دنیاوی دو روزه خاصه درین روزگار بدان نمی‌ارزد که صحبت ومجالست وموانست چنین دوستان که مقصود از ایجاد عالم این بوده است .

بیت

مقصود ز عالم آدم آمد   مقصود ز آدم آن دم آمد

(الدنیا جیفة وطلابها کلاب) نشاید مفارقت کردن عزم فسخ کـرد جهت خاطر دوستان ودل بران می نهاد که ازسر همه برخیزد که جانی به‌ازجهانی (قل الله ثم ذرهم) الا انك قلت معاش مانع می آمد مهمات دینی راکه (لولا الخیر لما عبدالرب) (نفسك مطیتك فارفق بها)

(تاتو برپشت ستوری بار او برجان تست)

توقع ازمکارم اخلاق شما آنست که اورادرسلك ممنونان منت‌وشاکران نعمت منسلك گرداند که فراموشش نشده است ونخواهد شدن انعام و احسان شماکه (وماکان ربك نسیا) منضم گـردد جاوید دلدار فقرا و مفخرکبراباد تا صلاح خلایق باشد ریاست شماکه (احتیاج الاشرار الی الاخیار صلاح الطائفتین و احتیـاج الاخیار الی الاشرار فاد الطائفتین والسلام)

---

(۵۹)

☆(الله مفتح الابواب)☆

بر رأی عالی ملك النواب سیدالامرا مفخر الـکبرا ولی الایادی العروة الوثقی والرکن الاعلی ناشر العدل باسط الفضل ادام الله علوه عرضه داشته می آید. بعد از سلام موروود وتحیت ممدود که شنوده آمد جهت فرزند عزیز مفخر المدرسین والمعیدین جمال الدین دام فضله بخدمت شما نموده آمد که این ساعت خوف رفت آن تبدیل مدرسه از ضرورت بود ضرورت نماند بررأی امیر مخفی نباشد کـه تا این طائفه مسلط اند بر مسلمانان خوف قائمست اگرساعتی ساکن شود چنان باشد که افعی در

خانه سیرشده و گوشهٔ خفته همان مارست سر بر دارد معلومست که قونیه
امروز سواد اعظم است حماها الله تعالی بطول بقائکم در آن مدت که
رکاب همایون شما بدان ثغور رفته بود بجهت مهمات چند فتنه آنجا سر
بر کرده بود وهر شب خانهٔ را فرومی گرفتند واطفال وزنان را میکشتند
ومالها میبردند باوفور حافظان وسایسان وجم غفیر وجمع کثیر اگر رکاب
همایون شما که دائم قرین سعد اکبر باد نمی‌رسید و تأخیر می کرد چند
ویرانی وخون ریزی می‌شد تاآن گوشهای منقطع چون باشد.

(اذا اشتکت العمایم الفسا فایش یقول السرا ویلات)

ارباب فکر درس رادر آن مقامات بودن بجز تعطیل وتعذیب چیزی دیگر
نیست زیرا بهر اراجیف پراکنده خاطر شود وهزار اندیشه وخیال تصور
کند (الحزم سوء الظن) و آنجا اراجیف درین وقت روز بروز متواتر و
مترادف ومتعاقب باشد وسرمایهٔ تحصیل و تعلیم جمعیت فکرست چون
فکر بدین خیالات وتوهمات زیروزبر شد مجال تحصیل نماند.

بیت

سخن کان از سر اندیشه ناید نبشتن را و گفتن را نشاید

که هر روز خبری ناخوش آید ومرد هشیار بد گمان باشد. آنجا اگر کسی
مقیم باشد یا ازخری باشد یا از بی‌خبری یا کسی باشد که طبع کودکان
دارد تاکارد بحلق اونرسد خبر ندارد همچوحیوانات یا کسی باشد که
مضطر بود از بی‌خردی وبی آلتی نتواند از جا جنبیدن لطف امیر از آن
شریف‌ترست که‌روا دارد که محتاجان وهواخواهان‌خودراخاصه منقطعان
ومستهلکان علم وعمل‌را (احلاس البیوت مصابیح الظلم خلق‌الثیاب جدد
القلوب) پراکنده شوند وبی کارشوند کسی که باآب شیرین خو کرده‌بود

وبمجالست وموانست اهل فضل بی‌هیچ تشویشی هم نتواند در آن مقامات زیستن مگر کسی که از حلاوت صحبت اهل فضل خبر ندارد (مرغی که خبر ندارد از آب زلال)(منقار در آب شور دارد همه سال) واین اعذار را اگرچه پیش عامهٔ خلق عظمتی وخطری ندارد که اغلب کالبهایم اند وغذا همه نان را دانند و تسکین حرارت جگر از آب دانند.

(اذا انت لم تعشق ولم تدر ما الهوی فرح واعتلف تبناً وانت حمار)

اما خاطر اشرف که جاسوس احوال محققانست وطلیعهٔ اسرار طالبان هر یکی از این عذر را کوه قاف داند وسد سکندر این دقت نظر واصابت فکر و کیاست وعنایت آن صدر را هر روز افزون باد آمین یارب العالمین.

---

(٦٠)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سایهٔ فضل مولانا اقضی القضاة استاد الافاضل قامع البدعه محی الشریعه ادام‌الله فضله بر کافهٔ اهل اسلام مستدام باد. اولیا منصور و اعدا مقهور بحق محمد و آله سلام و تحیت از این داعی مخلص مطالعه فرماید و آرزومند مجالست واستفادت شناسد رافع تحیت خواجه ابوبکر و مادرش که از متعلقان وخویشان این داعی اند کودك صالحست و محب صالحان و بی کس ومظلوم ملك اورا بظلم ستده‌اند در حالت طفولیت وخصم ظالمان یتیمان و بی کسان و مظلومان سایهٔ رحمت مولاناست چشم می‌دارم که از کرم مولانا آن وثاق بدو رسد که هیچ موضعی ندارد که شب آنجا پناه گیرد مادرش درویش خدا وشوهر مادرش بدخو وتند وتنگ دست ومنع کرده کودك را که در خانهٔ من میا و نان مخور الله

الله همت مبارك بدان گمارد که آن خانه که بدومیراث مانده است بدین مظلوم بی کس رسد تا زنده شود (ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً) مادرش وجده‌اش وقومشان همه از صالحان ونماز گزاران و مظلومان بوده‌اند وصلاحیت اصول هم مظنه صلاحیت و نیکو گوهری فروعست الانادراً (قال الله فی قصه مریم قالوا یـا مریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت هرون ماکان ابوك امرء سوء وما کنت امك بغیا) یعنی فـاحشه ومعصیت از اولاد صالحان عجبست ونزدیك عقلا موجب استعجابست واین طائفه نه آن طائفه‌اند که در ملك غیرطمع کنند بلك آن طائفه‌اند که از حق خود بعضی هم اغماض کنند حذراً عن الوحشة مولانا خود چون بیند بشناسد (سیماهم فی وجوهم ولتعرفنهم فی لحن القول) قال النبی صلی الله علیه وسلم (من یأت عملا صالحالله فی جوف اللیل البسه الله منه رداء یعرف به ویؤت کل ذی فضل فضله) ونسئال الله الذی یجزی اهل الخیر خیراً واهل الفضل فضلا ان یجزی مولانا خیرماجزی به ینقبل سعیه آمین یارب العالمین.

---

(٦١)

☆ (الله مفتح الابواب) ☆

بر رأی عالی ملك الامرا ولی الایادی و الاحسان الغ پروانه بك ادام الله علوه عرض داشته می آید بعد از تبلیغ هزاران سلام و تحیت و شکر واحسانهاش بحضرت:

(من یظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیما) حامل رقعه فقیه صالح حسیب نسیب اختیار الدین وعماد الدین سلمهما

الله ووصل الی همهما از فرزندان مقبل این داعی اند و محصل ومتعبد وقانع واز آنهااند که (تعرفهم بسیماهم لایسئالون الناس الحافا) چند درم جامگی که بصدقناعت وتعسر بدان تعیش می کردند ازمدرسه قطع کردند زیرا غیر حق همنشینی ومعینی ندارند ملك الامرا نائب حقست وآنگاه نائب گزیدهٔ رحیم کریم بعباد الله لاسیما بالفقراء الطالبین لله المجاهدین للقاالله (یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه) با آنك بغایت خجلم از لطفهای ملك الامرا جزاه الله احسن ماجزابه یوم یحتاج الناس الی مصالح المجازات هم چشم میدارم که دلم را خوش کند بشاد کردن فرزندانم وفقهماالله وایشان را بدین عنایت زنده گرداند (ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً) والسلام علی الامیر المحسنین الینا ینبغی بالاحسان من ربه نوراً وحضوراً ولایرید منا جزاء ولاشکوراً جاوید ماناد درچار بالش سعادت آمین یارب العالمین.

---

(٦٢)

☆(الله مفتح الابواب)☆

فرزند عزیز مقبل مفضل محسن خوب اعتقاد بهاءالدین وفرزند عزیز امجد اسعد اشرف علاءالدین دامت سعادتهما سلام این پدر یاددارند وپدرعزیز ولی التربیه والخدمه شرف الدین را هیچ خشونت و درشتی و مکافات ومجازات نکنند وبنظر این پدر نگرند وچنان بپندارند که آن صفرا این پدر کرد تحمل کنند که پدر عزیز شرف الدین بدین پدرحقوق

بسیار دارداز فرزندان مقبل عظیم عظیم امید دارم تحمل و لطف ورحمت وفرزندی آن فرزندان هرچه گویند با او بلطف گویند وجهت دل این پدر بوقت خشم دوسه کرت خودرا بگشتن وخفتن مشغول کنند تاخبر بمن رسد دعایی که میکنم در حق آن فرزندان افزون باشد و شفقت بیشتر بجوشد وان شاءالله تعالی بزودترین زمانی بمبارکی وشادی باز آیند مسرور برمراد انشاءالله تعالی.

---

(٦٣)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(بخدایی که فیض رحمت او در همه آسمان نمی گنجد
که زهجران و آرزومندی سخنم دردهان نمی گنجد)

اتصالی که دل وجان را بصورت همایون برادر اعز اجل افضل اکرم سیدالصدور محقق مدقق مفخر الائمه تاج اهل الصفه صاحب الدولتین صلاح الحق والدین ادام الله علوه وایده ونصره واعلی محله وانجز آماله وجمع شمله فی الدنیا والآخرة دربیان قلم نگنجد ودرشرح نیاید.

بیت

(تو خود دانی که من بی توچگونه تنگ دل باشم
مبادا کندرین معنی ز روی تو خجل باشم)

اگر تقصیر رفت درخدمت ومهمانداری حق تعالی علیمست وکفی به علیما که نه ازسستی عهد مودت بود ونه ازفتور ارکان محبت که محبت آن برادرچون ایام بهار است هرروز درتزاید واشراقست اما بواسطهٔ غداء

طبیعت ضعیف عنصری محتاج بحوائج خسیسه که روح را مغلوب ومقید میدارد ونمی گذارد که آنچ همت اوست در مصاحبت اخوان صفاوخلان وفاتمسك نماید حق التمسك وهمان قصهٔ مجنونست که بهزارشوق بر ناقه نشست وکره ناقه را باخود نبرد بحدی میرانده جانب ربوع لیلی ساعتی که حیرت محبت اورا ازسوق ناقه غافل کردی ناقه روبگردانیده بودی بجانب وطن وفرزند مبلغی واپس رفته تا از بخود آمدن همچنین در آن راه سه روز ودوماه بماند درین جذرومد بعد ازان گفت :

شعر

(هوا ناقتی خلفی وقدامی الهوی وانـی وایاهـا لمختلفان)

امیدست که ازسعت اخلاق طیبهٔ طاهرهٔ صدری خوی ادام الله علوه وفضله که ازان تقصیری تجاوز فرماید وعلامت تجاوز آن باشد کـه استدعای این برادرودرخواست ودریوزهٔ مراجعت صدری افضلی ادام الله فضله وفا فرماید کردن .

(باز آکه از آنچ بودی افزون باشی

ورتا بـکنون نبودی اکنون باشی)

(عودوا الی الوصل عودوا فالهجر صعب شدید) اگر نه عوایق وصغارمتعلق حضانهٔ دارهٔ من اندی این برادر بی توقف درطلب آن عزیز یگانه مسرعاً ومستعجلا آمـدی و آن آمدن دون مودت وتوقان واشتیاق بودی بل واحد من الالف .

(عندی جمل من اشتیاق وفصول لایمکن شرحها بکتب ورسول)

(بل انتظر الزمان والحال یحول ان یجمع بیننا فتصغی واقول)

نسئال الله محرك القلوب ومهیج النفوس ان یشرح صدر الاخ الربانی بسرعة

النهوض منه والافاضة وتقريرعيون الاحبة من غيررؤية وريب واستخاره فالخيركل الخير و الرحمة كل الرحمة فى ايناس الاحباب ودفع الوحشة و الفرقة والعذاب ونعم المرجو والمسئول و الامير العالم العامل الطالب الحسيب النسيب المشتاق اليك شوق العطشان الى المآء الزلال وشوق العاشق الكئيب الى الساعة الوصال اين برادر را شفيع گرفت كه بخدمت آنها كنم كه عهد كرده است مع الله تعالى كه چون روى مبارك شما بيند ميان بخدمت بيندد نفسا وروحاً ومالا وجاهاً و هرمالى كـه دارد آنجا مناصفه باشد بخدمتش بالك كل آن او باشد اميدست كه شفاعت آن برادر قبول شود تا ظن اودراتصال ما ونفوذ شفاعت مابخدمتش صادق شود كه چنين اعتقاد دارد كه هر گزشفاعت والتماس اين برادربخدمت آن معدن الكرم مردود نباشد جاويد محسن باد والسلام .

---

(٦٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(الله يجمع بيننا ويفرق البعد عن بيننا سنةالوصل سنة) الهجرسنة تكاثرت الاشواق الى لقاء الصدر الكبير فخرالمدرسين تاج الادباذوفنون الحسيب النسيب مجدالدوله والدين ادام الله علوه قصرت الالقاب لاثقلة اوصافه وشمائله الشريفه ولكـن احترازاً عن سأمـة خاطره الشريف فى مؤنةالمطالعة وهى فى القلب مكتوبـة وعندالله معدة ليوم الثواب انهى السلام الكثير مقرونابخلوص المحبةفى سر سر القلب عجل الله تعالى بكرمه

العودة المباركة مع المراد والسلامة والسعادة خيراياب واحسن رجوع آمين يارب العالمين. وينهى الى خدمته الشريفة المنيفة المغتنمة المفرجة المنشطه لاسلبها الله عنا ابداً ان حامل الخدمة بهاءالدين من اقربآء بيت: مولانا وهم فى غاية الفقر والاقلال كثير من الحيا والصبر يحتملون من الفاقة مالو كان على غيرهم لملاء الاذان من الايذان والشكوى ولاشك بان شبكة رزق الدنيا هى الوقاحة والحيا يمنع الرزق و الكريم يستحيى عن عرض حاجة والصبر على فاقة نفسه محمود والصبر على فاقةاخيه قساوة ومذموم وقد علمت حلمكم ومودتكم لاسيما على اهالينا واقربائنا ومعارفنا وكيف لاوانتم نحن ونحن انتم (روحه روحى و روحى روحه من رأى روحين عاشا فى بدن) نرجو من كرمه البسيط ولطفه المحيط ان يدبر حاجتهم وينهى حالتهم احسن انهاء الى حضرة الصاحب الاعظم ملك الوزراء الاكرم الاعلم مدالله علوه وجلاله فى دولة صافية ونعمة وافية ان يسلكهم فى سلك مماليكه و خدمه ليستظلوا بظله اللطيف الوافر ويستعصموا بحبله الحيف الكاثف وينجون من غمرات الشقآء والاغلام ومخاليب نوايب الايام طلباً لمرضات الله تعالى وذخيرة ليوم يحتاج الناس فيه الى العمل الصالح ويكون الطاعة فيها تعظيم امرالله و الشفقه على خلق الله التى قدمها العبد اكرم بضاعة فى ذلك اليوم (يوم لاينقطع مال ولابنون و لامن اتى الله بقلب سليم) وخاطركم منبع الفضائل و نشر الحكم عليكم اولى لان الغيوم ياخذ من البحر واكثر مايقطر يقطر عليه فهوا حق به (وان ترى عيباً فسد خللا فخل من لاعيب فيه و علا) منتظرات لعود المجلس الكريم اقرالله اعينهن واعيننا والسلام.

☆(الله مفتح الابواب)☆

فخر المدرسين خير البنين محبوب الاوابين ازاين والدسلام بخواند وبدعای خیر خود اورامذ کور داند وبهمان عنصر طبع وسخاء نفس طالع اصلی خود رجوع کند وسر بدریچهٔ خبیث من وما وشح نفوس بیرون نکند هیچ، که از گلستان فنا بخارستان هوا آمدن بهمه جهان پر خور وپرزروگوهر منثور نیرزدواگر کسی ازغفلت بفعلی وقولی مخالف طبع فرزندی را اغوا کند بر مدارات ومسابقت بدان فعل محمول و سبك دل نشود ومواثیق ربانی را که (ولا یجرمنکم شنان قوم ان صدوا ولا یحملنکم ظلم قوم ان یترکوا طریقتکم المثلی وهمتکم العلیا المرضی عندالمولی

بیت

گر جمله جهان از آن دگر گونه شود

تو بر ره خود باش و دگر گونه شود

چنان انگارد که در آن حجره این پدرست تحمل وحسن الجوار چنان کند که ازو زیبد (وعسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم) زیر لب میخواند واگر درین باب طبیعت را کراهت آید (لاتکونوا بالغیه الابشق الانفس) بساسلیم دلان باخلاق مذموم راضی و راغب میشوند که فلان همچنین است وفلان آغاز کرد هرگز عاقل دیدهٔ بینایی خود بر کند که فلان هم بی دیده است یا اعورست یا برخود فعل قبیح روا دارد که فلان همچنین مخنث است چون این صفت در نفس مذموست وبسستی آمدن

وبعدست عن الله تعالی وعن الارواح الطاهرة اگر این صفت منکرتر از عمی ومخنثی نبودی سبب بعد نبودی که دراین راه بسیار اعمی ومخنث راه یافته‌اند چون رو آورده‌اند بترك منی و غفلت (ولو تأملت فیه قلیلا لعرفت وجوه القبح فیه کثیراً) باخواجه مجد الدین رمزی چند گفته‌ام هم مسموع دارد کتبه والده یعرف بلخی قوله والسلام.

---

(٦٦)

☆(الله مفتح الابواب)☆

داعیهٔ خیرات وحسنات ملك الامرا الناصر الدین صاحب الدولتین سعید السعادتین العروة الوثقی والرکن الاعلی غیاث الاسلام مغیث المسلمین قتلغ الغ دیندار خاص پروانه بك ادام الله علوه از آفت ملال وسآمت که سدراه مطیعانست مصون ومحروس باد سلام وخدمت علی التجدید و ـ الترديد والتکاثر والتواتر مطالعه فرماید. آرزومندی غایة الحدود فرماید شناخت داعی مخلص چندانك جهد میکند که جناب همایون را ازمکاتبات ومراسلات زحمت ندهد ذوی الحاجات منهلی ومشربی دیگر ندارند جز آن ماء عین الحیات وکوثر السعادات چپ وراست مینگرند ملاذی ومخلصی دیگر ازدست فقر وفاقهٔ روزگار نمی‌یابند الامنهل و مشرب مبارك که اقصی الدهور والاعوام مستدام باد (المشرب العذب کثیر الزحام) (و مزرع الدهر رهین الرهام) دل درویشان را نمیتوان شکستن (فاما الیتیم فلاتقهر واما السائل فلاتنهر) قال الجدار للوتد لم تشقنی قال انظر الی من یدقنی) بی اختیار زحمت پیاپی داده میشود امیدست ازمکارم اخلاق که

عفو فرماید ازین ابرام بسیار تاحق جل جلاله دعوات وحاجات شمارا و دوستان شمارا وبندگان شمارا بی توقف و انتظار مستجاب گرداند (کما تدین تدان) آرندهٔ تحیت فرزند مخلص حمیدالدین وفقه الله بیمن همت شما درزی صالحان آمده است وترك رعونت وجوانی کرده وظاهر تن را ازشهوات ورعونات پاك کرده که آن در دست او بود تا حق تعالی دلرا نیز مبدل گرداند وروی بدان عالم کند ظاهراً وباطناً (قال النبی صلی الله علیه وسلم هذا عدلی فیما املك فاعف عنی فیما لا املك) خانقاهی که از آن جداءست نصرة الدین رحمة الله محلولست والصوفی اولی بخرقته نوقعست ازمکارم اخلاق پادشاهانهٔ شما که پادشاهی وبخشش فرمایند و آن گوشه را بشیخ حمیدالدین تفویض فرمایند تامحرض بوده باشند اورا بر مزید اکتساب علم وعمل تقرباً ولاتبعداً رغیاً ولاتنفراً ومعلوم باشد که ایشان را برداعی حق خدمت بسیارست منت دار خواهم بودن وچنان دانم که درحق داعی کرده است خاص علی التجدید آن احسان بحمدالله ازعنوان نامه باز کرده علی التمام فهم کنند وازفهرست کتابی را الی آخره الحمدلله علی الفراسة الالهیه (الهم زدولا تنقص قال الله تعالی (وسنزید الشاکرین) وازینطرف ملك المشایخ جنید الزمان امین القلوب قدوة الحقایق والارواح حسام الحق والدین ادام الله برکته سلام ودعا میرساند والسلام .

(٦٧)

☆ (الله مفتح الابواب) ☆

مفخر الصدور مونس الفقرا قدوة الاخیار ادام الله علوه سلام وتحیت

مطالعه فرماید و بمشرفه عزیز داعی را مستبشر داند (یقول الله تعالی لعبد انعم علیه ماذا صنعت فیما اسبغت علیك من النعمة فیقول یارب شکرتك وحمدتك یعنی شکرتك بمالی و بنفسی و بلسانی و بقلبی و غیرها فیقول الله تعالی لم تشکرنی اذا لم تشکر لمن اجریتها علی یده یعنی لم تشکر لمن اجریت تلك النعمة علی یده) صدق رسول الله فیما اخبرنا عن الله چون حق جل جلاله آن موفق را واسطه ساخت تا نعمت حق را بتو رساند واجب آید شکر او کردن چنانك جسم ترا خدا آفرید ولیکن چون مادر و پدر ترا واسطه ساخت تا بواسطهٔ موافقت ایشان در تربیت ؛ - و آن نعمت تن بر تو موفر شد شکر ایشان واجب شد که (ان اشکر لی ولوالدیك) همچنین چون نعمت علم بر تو رسید آن معلم که حق اورا واسطه کردهم شکر او واجب شد چنانك آورده اند که بعضی رهبانان پیش بزرگی که معتقد ایشان بود شکایت کردند که ما از صحابهٔ رسول صلی الله علیه و سلم رنج و فاقه بیش میکشیم و از شهوات دورتریم آنچ ایشان می یابند از کرامات ما نمییابیم سبب چیست ؟ آن بزرك جواب داد که آن خداشناسی و زهدشناسی و رهبانیت وانقطاع ازدنیا و امثال این همه موروث انبیاست و ارشاد ایشانست که بی ارشاد ایشان هیچ کس را بخداشناسی و سیرت و طریقت الی الله تعالی معلوم نشود چون موروث ایشانست شما پشت بایشان کرده اید که این نعمت از ایشان یافتید گفتند که ما انبیای متقدم را مقریم و شاکریم گفت چون ایشان نفس واحده اند تکذیب یکی تکذیب همه باشد چنانك غسل اعضا و وضو در حق فایدهٔ یك چیزند اگر یك عضو را نشویی شستن آن اعضای دیگر سود ندارد و چون انبیا یکدیگر را مقرند و گواهی میدهند بر صحت همدیگر چون یکی را تکذیب کردی همه را تکذیب کردی و بحقیقت آن یك

نورست که در روزن هر خانه از خانه‌های اجسام انبیا تافته است از یك
خورشید چون صد یك نور از آن نورها درین خانهٔ معیشت شدی و منکر او
شدی خفاشی تو ثابت شد منکر باشی و نظیر این آن باشد که خفاشی گوید
که من به آفتاب پارینه مقرم با او ضد نیستم اگرچه به آفتاب امروزینه
ضدم گوید این پارینه و امروزینه دو نیست ولیکن پارینه از امتحان تو دورست
و همچنین مار خاکی گوید که من ماهی آن آبم که پار درجوی می‌رفت
بااین آب آشنانیستم. گویند این آب همان است اما آن آب که غیرست در
زعم تو امتحان کننده روزگار تو نیست (ولایتم بیانه ابداً ولو جئنا بمثله
مدداً) جاوید روح پاکش مستسقی آب حیات (یفجرونها تفجیراً) باد ـ
آمین یارب العالمین ا.

---

(٦٨)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لایخلون رجل بامرأة لایحل
لهفان ثالثهما الشیطان من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یقفن مواقف
التهم من باشر خیراً اوشراً فی جنح لیل فـی بیت مظلم جعل الله ذلك
علیه بالنهار رداءً وشعاراً یعرف به یؤیده قوله تعالی سنسمه علی الخرطوم
یعنی تجعل الخیر والشر علامته علی انفه یراه کل احد) فرزند عزیز فلان ـ
الدین خلصه الله عن ایدی الشیاطین نداند که درین روزگار کنج خلوت محشر
کدهٔ شیاطین است شیرانرا بیم باشد درین زمان از یاران صالح منقطع شدن
و به کنج نشستن بیم شیرانرا هم نشاید که آن نقصان شیری فتنهٔ دیوست

که این پدر گوش کرده است از خیر و شر عالم امادهان بگوشم نمینهند و بانگ میزنند والله الطالب الغالب که درین مدت چیزها میگویند از آن فرزند که اگر درخواب دید می خواب برخود حرام کردمی اگر ممکن بودی سفر کردمی آخر که گفت آن نافعست ؟ صدهزار مضرت در وست والله جز عدو نگفت. چند کرت نصیحت کرده شد و آن فرزند آنرا تأویلها کرد وزیر بساط نهاد وفریب نفس را هیچ تأویل نکرد چنانك آنشخص بر پیغامبری موسی چندان خیال واشکال وتأویل اندیشه کرد و بر خدائی گوساله هیچ تأویل نیندیشیده! بدست این پدر دعوتیست ودعایی است بحق آنك (قوا انفسکم واهلیکم ناراً وانذر عشیرتك الاقربین) دعا خود کار منست ودعوت اینست که میگویم یکباره ودو باره نوح وار (ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین) ان شاء الله نگویی (ساوی الی جبل یعصمنی من الماء) زیرا (لاعاصم الیوم من امر الله الامن رحم) یعنی پناه ببندهٔ مرحوم گیر وملازم آن مرحوم باش واگرنی هرجا روی زخم خوری برجوانی چه غره شوی؟ آخر برادرت بسن از تو کوچك تر بود. ای دریغا اورا دستوری بودی تا باتو حال خود بگفتی الله الله دریابد و آن حجره را ویران کند روی بر نمیتابد که در روی کسی نصیحت کنم دهان پرست امکان گفتن نی، دل پرست امکان نبشتن آن نیست، آخر ازروان آن شاه بترس وازروان آن سلطان شرم دار خانهٔ که چو بیت الحرام نیك نام بود وانگشت نما بود نزدیکست چون کاروانسرای ضیامشهور شود والله وبالله که روح اوچون شیر میغرد وباخبرست از قلیل و کثیر آنچ میرود یمکن که بر سرت فرود آید سوگند مخور ومنکرمشو وحالها را بازگونه مگو (و قلبوا لك الامور) که آن منکرشدن یکی گناه دیگرست آدم وار (ربنا ظلمنا)

آغاز کن ابلیس وار حجت مگو اگر حالت آدمیت خوشتر میآید اللّٰہ اللّٰہ گریبان مردی بگیر وخود را زیر شیاطین سست نیفکن (وفقه اللّٰہ و قواه وایده بنصره) اللّٰہ اللّٰہ ملازمت کند بصحبت شیخ الشیوخ امام الوقت حسام الدین اگر ازمن حجابی هست یـا من موضع معین نیستم اللّٰہ اللّٰہ اللّٰہ دشمنان را شاد نکند.

زین حال چو بشنود عدو شاد شود

از بهر خداچو شادی اوست مکن

جهان آن به که عـاقل تلخ گیرد

که شیرین زندگـانی تلخ میرد

والسلام علیکم ورحمة اللّٰہ وبرکاته

---

(٦٩)

☆(اللّٰہ مفتح الابواب)☆

اطال اللّٰہ بقاه قاضی القضاة ناشر العدل والحسنات الصدر الذی استحق الصدر بسعة الصدر وفاق الافاضل بعلو القدر بقية السلف استاد الخلف مفتی الفریقین امـام المذهبین الاجل الکبیر العـالم النحریـر البدر المنیر عز الحق والدین علاء الاسلام والمسلمین علم الهدی والیقین ادام اللّٰہ علوه ویسر له الیسری وجنبه عن العسری ولازال السعد له خادماً والاقبال ببابه ملازماً کلاه واللّٰہ ورعاه ومن الخیر لااخلاه سلام وخدمت ازین داعی مخلص الذاکر الشاکر مطالعه فرماید آرزومندی بملاقات ومواخات ذات شریف مفیض الفوائد والنوادر متجاوز الحد شناسد جمع اللّٰہ بیننا علی بساط الصدق

(اخواناً علی سرر متقابلین) آمین یارب العالمین.

خیالك فی عینی واسمك فی فمی — وذکرك فی قلبی الی این اکتب

من و تو کرد آدمی را دو — بی من وتوتو من بدی من تو

کی بود مازما جدا مانده — من و تو رفته و خدا مانده

(کتب علی نفسه الرحمة لیجمعنکم) — الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا

ای روحهای پاك درین توده های خاك

تا کی چو خس اهل سقر مستقر کنید

دیرست تا دمامهٔ محشر همی زنند

ای زنده زادگان سر ازاین خاك بر کنید

عندی جمل من اشتیاق و فصول — لایمکن شرحها بکتب ورسول

بل انتظر الزمان والحال یحول — ان یجمع بیننا فتصغی و اقول

تصغی و اقول تفسیر یجمع بینناست که چون جمع شوند بشرط عین جمع شدن کشف کند احوال را بی واسطهٔ قول ظاهر واگر بعضی احوال نامکشوف بماند و محتاج بیان باشد بقول آن جمع نشده باشد تفرقهٔ قائم باشد زیرا تفرقه از روی مکان نیست که روح مکانی نیست تفرقه از توسط حجب است جمع آنگاه باشد که حجب تمام برخیزد این بر خاطر اشرف مکشوف باشد تطویل حاجت نیست. العاقل یکفیه الاشاره لانه یتکلم ونسیه لاللتفهیم وحده بل لالتذاذه واعتذار وجه بدل المحبوب ظاهراً وباطناً اعلام میرود که فرزند عزیز طالب الحق فخر الدین دامت سعادة ازدعاگویان وثناگویان آن حضرتست شب وروز تحصیل درس عشق وتنبه تقوی ووجیز قناعت ووسیط قوت القلوب وبسیط معرفت و جامع الکبیر مقعد صدق مشغولست و در اصول اصول خوض

مینماید وطالب عبور ازعلوم ووصول بمعلوم وهوالحق تعالی همت ونهمت
دارد خواهر او مرحومه بدان طرف نقل کرده است غفرالله لها ترکهٔ که
هست آن به که بوجوه خیر مصروف شود چیزی بمعنی اختها صدقهٔ متوفا
باشد واولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله خاصه چنین دورحم
که صلهٔ رحم دینی بجای میآورد علی اتم الوجوه ودر احیای نفس خود
سعی میکند که بحقیقت احیای همه خلایقست که (ومن احیاهـا فکانما
احیا الناس جمیعاً) فرزند مخلص صدرالدین دامت سعادته میرسد بحکم
وکالت توقعست برقانون لطف وکهتر نوازی وخیر گستری مخدومانه و
پدرانه عنایت فرماید تا حق بمستحق رسد وروان آن متوفاة شادمان شود
وذخیرهٔ آن روز باشد که یحتاج الناس الی ماقدموا لانفسهم من خیر وحدیث
(عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة) ازاو ظاهر شود ومکشوف ومحسوس
گردد که (یوم تبلی السرائر) لطفهایی که فرموده است پیش ازین و میفرماید
از حفظ الغیب وستر العیب وعلینا شکره وعلی الله جزاؤه وجزاه الله احسن
ماجزابه محسناً (ان الله لایظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویؤت
من لدنه اجراً عظیماً)

شعر

اکرام اهل الهوی من الکرم   و امة العشق اضعف الامم

و السلام علیکم و علی مـن حولکم

(ومن حل یوماً بوادیکم) وعلی اهل نادیکم

(وسلام یوم ولدوعلیه یوم یموت ویوم یبعث حیا) جاوید مغیث
خلایق ومبین حقایق باد آمین یارب العالمین.

(٧٠)

☆(الله مفتح الابواب)☆

خیرات وحسنات وصلوات وصدقات امیر سپه سالار اجل کبیر عالم عادل مؤید مظفر منصور مجاهد مرابط مثاغر اسد الوغا مقدم الجیوش مخلص الملوك والسلاطین سعدالدولة والدین ادام الله علوه و اقباله وحقق آماله وایده بروح منه بحضرت ولی الحسنات مجیب الدعوات قاضی الحاجات مقبول باد اولیا منصور واعدا مقهور وعزیزترین اولیا عقل ناصحست ودشمن ترین اعدا نفس اماره است .

(جان میبرد بحضرت حوران گلشنم
تن میکشد بخدمت کودان گلخنم
عیسیست جان پاك وخرست این تن پلید
پیکار خر هماره بعیسی بر افکنم
تالار جرم همی زندان طاس روزگار
بر سینه زخمهای پیاپی چو هاونم)

جنك آنراكه نفس اماره راكه عدو دین ودولت ماست وراهزن دنیا و آخرت تا بصمصام خیرات وطاعات برد تا غازی باشد ومجاهد نویسند لقب او نه در دیوان دنیا بلك برساق عرش ایده الله وتقبل حسناته ووفقه بشکره (اعلموا آل داود شکراً وقلیل من عبادی الشکور) ازاین طرف سلام ودعا قبول فرماید آرزومندی با دراك حقایق اگر چه رؤیت قرب العهدست لیك روح بدان ملاقات قانع نیست .

(اعانقها والنفس بعد عشیقة   اليها و هل بعد العناق تدانی)

ملاقات وموافات باسرع الازمان وايمن الاوقات و اسعد الحالات میسر ومهیا باد آمین یارب العالمین. حامل تذکره سیداجل حسیب نسیب شرف الملة و الدین ادام الله شرفه مستقبل خدمتست و احسان و اکرام امیری درحق جملهٔ اهل خیر فایض و مشهور است لاسیما درحق سادات اعزه ضاعف الله عزهم توقع است از انعام عام و اکرام رام ودرویش پروری و فضل گستری آن عزیز که سیداجل از آن جناب عالی شاکر وذاکر باز گردد چنانك فقرا وصلحا و امیدواران دیگر از خدمتش شاکر ومثنی باز ـ میگردند تا ثواب جزیل حاصل آید و بـر احسانهای پیشین منضم گـردد دائم مقصد رجال ومحط رحال باد قال النبی صلی الله علیه وسلم (الحـق عیال الله فخیر الناس انفعهم لعیاله) والسلام.

---

(۷۱)

☆(الله مفتح الابواب)☆

اطال الله بقاه قاضی القضاة الصدر الکبیر البدر النحریر المحقق المدقق علم الهدی معدن العلم و التقی بقیة السلف استاد الخلف عز الملة والدین شرف الاسلام و المسلمین ناصح الملوك و السلاطین ادام الله علوه للدین وحیاحته للحق و رعایته للمظلوم و اعانته ادام الله علی المکارم وایده و بسط بکل خیر یده وعمر و زین الدنیا واهلها بافضاله بحق محمد و آله سلام وتحیت مطالعه فرماید واشتیاق الی رؤیته التی هی روضة الامال و نزهة الابصار ومخجل الاقمار تقر بلقائه العیون و یسر به المحزون اذ ـ

جعله‌الله للسرور نظاماً وللنعمته تماماً ولاوحشة مع مقابلتها ولاانس مع مفارقتها غالب داند. باری تعالی ملاقات را سببی سازد خفیفانه سمیع لطیف زحمتی که دادیم لطفها فرمود یتکافاه‌الله ماکافی به‌محسنا علی احسانه‌فان یجزیه منی اوسع لمؤنته والله لمعین علی صالح النیة والعمل والمکافی للحسنة بسبع مائة وزیادة بعشرة و اکثرها لانهایة له اعلام میرود که جماعت خویشان فرزند عزیز مخلص فخرالدین ایده‌الله بعونه جهت شح نفس وسحر دنیاکه (الدنیا اسحر من هاروت وماروت) مانع خیر شدند تا آنچ حق باشد تمام بمستحق نرسد خاصه چنین مستحق که همه‌را فدای راه‌حق میکند (احصروا فی سبیل الله) وحیل و بهانه‌ها بیرون میاورند که ماشفقت میکنیم (وقلبوالك الامور لیلبسوا علی الناس والله احق ان یخشاه) توقع از کمال لطف و احسان و عنایت و مخدومی آن بزرگ آنست که جهد فرماید تا آن بمستحق برسد و بکفایت ودانستن شریف خود مانعانرا دفع کند تا برین داعی منت باشد و بر احسانهای اولین مزید باشد که (اتمام المعروف خیر من ابتدائه) احسان برمثال هلالست اگرچه لطیف ومبارك وشادی افزاست اماچون بتمام رسد و بدرشود عالم را منور کند همچنان ابتدای طاعت بااتمام آن ایده‌الله ووفقه وهو ولی التوفیق الله الله که درین خبر برمنوال وعادت صلابت دین و نصرت حق (ان تنصروالله ینصرکم ویثبت اقدامکم) که‌صفت خلقتی و جبلی اوست بربسته نه‌بربسته (لیس التکحل فی العینین کالکحل) آنهم را کفایت فرماید (ذخیرت یوم المعاد) انشاءالله تعالی جاوید کاشف مشکلات خواص و‌مصلح خطوب عوام ومغیث مظلوم ومربی مغشوم باد آمین یارب العالمین

☆(الله مفتح الابواب)☆

روح مبارك خواجهٔ جهان گریزان ازین جهان و آرزومند و مشتاق آن جهان بجانب بی جانب منزه از جوانب و ارکان هر ساعت نگران و مناجات کننده پنهان از میانهٔ دل و جان که ما را بخود رهنمای از این بیابان و ساحل خلاصی رسان از موجهای این طوفان وحق خوب میفرماید که پیوسته خلاص جهانیان در هر روزگاری بار بسته بوده است بیکی از خواص بندگان تا خلق در آن باشند نگران ننگرند با آسمان که در آسمان باز نشود بهر خیره فکری حیران ملك رضای ولی خدا بجو و فارغ باش از کیوان که میفرماید رسول صادق سلطان صادقان علیه صلوات الرحمن چو درمانید ای امت مؤمنان در آخر الزمان حیران و سرگردان رضای من بجوئید از بندهٔ خاص من که بری بر و گمان بگمان روشن نی چون گمان تاریکان چنانك در طوفان نوح علیه السلام هیچ پناهی نبود الا روی آوردن بنوح خنك جان نوحیان و رسول میفرماید علیه السلام که ای امت بهر روزگاری طوفانیست و نوحی و قطب آن زمان که خلیفهٔ وقتست کشتی نوحست در آن زمان هر که گرفت او را دامان رست از طوفان و این کلمات بیانست و نشان بخواجهٔ جهان ادام الله علوه علی مر الزمان جزای آن احسانهای وافر که فرمود آن ولی الاحسان محسنان که (هل جزاء الاحسان الا الاحسان) ای فخر نیکوکاران بشنو گواهی بیغرضان وبرخوان نامهٔ بیعلتان و آب را چون میرانی روان مران در شورستان

ودرزمین سنگستان باك آنخدمت رابکن بازنده دلان که میفرماید در شأن ایشان (والبلدالطیب یخرج نباته باذن ربه) وایشانرا بشناس از بی خبران اگرچه باشند باخرقه وطیلسان ندارند نور جان وحکمت لسان بسی خرقه ودستار وطلیسان که چون بچشم معنی نگری در میان آتش دوزخست سوزان (ان الله لاینظر الی صورکم) گویان آخر کافران درهر دوری ناجوانمردی میکردند درحق پیغامبران وجوانمری میکردند درحق بیگانگان سنك را درکنار دستار چه میبستند وگوهر را بسنك میشکستند دوراز دوستان شما لاجرم قبول نیامد صدقهای ایشان (وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفرو بالله ورسوله) وآنهارا که چشم روشن گردانید که اگر بگرك وسك استخوان اندازند دانند که بگرك وسك میدهند واگر به یوسف صدیق ولی حق نواله دهند دانند که به یوسف میدهند اگرچه هردو درکارست ولیکن تمیز دارند بخواستم که زحمت دهم درین خیر ازغایت خجالت ابرامهای سابق باز حق تعالی چون میخواهد که این خیر خطیر بمعاونت وجد وجهد زبان وضمیر و قدم ودم قفل گشای همایونرا عالم آرای شما باشد که (الطیبات للطیبین) بدان آورد که زحمت باز بخدمت شما آریم که مرسوم و معهود ومألوف زحمتهای سابق ما بوده اید (فدرجع الحق الی اهله والحمدلله علی فضله) اتمام چنین خیرات کار شما اکنون داعی چه گوید که ضمیر ودرون مبارك شما خود ازجانب داعی میگوید ومیشنود اما چون نیت نیکو کردی مگردان نانی که بچنین درویش دادی باز مستان دو نیم مکن که آن درویش نان بسیار یابد و لیکن تو چنان درویش نیابی تا سبب دوام دولت سلطان ما سلطان صافی جان فخر سلطانان مهدی آخر زمان صاحب

طالع عنایت یزدان ونظر مردان ضاعف الله دولته گردد انشاءالله تعالی وسلم تسلیماً دائماً کثیراً .

---

(۷۳)

☆(الله مفتح الابواب) ☆

مصور رأی عالی افتخار الصدور والایامن صدر معظم دستور مکرم ملك الوزرا معین الحق الجلیل الاصیل تاج الدولة والدین عضد الاسلام و المسلمین ادام الله علوه وضاعف اقباله وایده بروح منه بعد ازوظائف سلام وتحیت، عذرابرامها خواسته میشود (الاسلام بدأ غریباً وسیعودغریباً) هرك درجان او ازحقیقت اسلام بهرها شد میان خلق غریب باشد وخلق بااو درنیامیزد وبیگانه وارزیند چنانك انبیا واولیارا قصد کشتن می-کردند وتهمتهامینهادند وازشهرها بیرون میکردند، چنانك حق تعالی حکایت میکند (فریقاً کذبتم وفریقاً تقتلون) تا آنگه که نصرت خدا برسید وچنانك جانوران خشکی باجانوران دریا اگرچه قبیله اوباشند وهمشهری او نیامیزند چنانك ابراهیم فرمود بذررا و خویشانرا چون بیگانگی ایشان بدید (انا بری منکم) مگرهم یارغریبی که اوراهم از آن شقهٔ لباسی باشدوازان آتش داغی چون ازین غریب نفس غریبانه بشنود جنسیت وهمشهری درجوش آید خویشی پیداشود (انما المؤمنون اخوة وکل غریب للغریب نسیب) نیاز واخلاص شمانادره وغریب است وبرشما پوشیده نباشد که این داعی آنچ نماید ونمودار استحقاق فخر-المشایخ ادام الله برکة بی غرض وبی علتست وبتقلید و بقیاس نیست که

ضیاء الدین مرحوم اگرچه هر کسی بمقام خود نیکوست از کجا تا بکجا
صدسال مجاهده کشیدی گرد ایشان در نیافتی چو نست که او را آنچ داشت
بسیار نبود از آنهمه این دو مقام التماس رفت دشمنان و صاحب غرضان
کور دل و کور دیدهٔ بی‌تمیز راه زنی کنند که این دو بسیارست بالله وتالله
که غرض داعی صلاح ملك وملتست ودرین رقعه بیش ازاین شرح بر نمی
تابد املست که از برای زاد آخرت ودستگیری روز درماندگی که درین
خیر خطیر معاونت فرماید ووصیت حاجت نیست.

(استاد تو عشق است چو آنجا برسی

او خود بزبان حال گوید چون کن

دائم که تو گوهر ز خسی بشناسی

تو باز سپید از مگسی بشناسی)

اگرچه هر آهنی را قیمتی هست واز فائده خالی نیست واما عقل
داند چندغصه‌ها ومجاهدها وروزگارها باید تا آهنی آینهٔ کائنات شود
ودستگیر عالم گردد (قلم اینجا رسید سر بشکست) جاوید موفق باد
والسلام.

---

(٥٣)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت و اقبال مجلس عالی ملك الوزرا آصف الزمان عمدة ـ
السلطنه اب الملوك والسلاطین مغیث الاسلام والمسلمین باسط العدل
فی العالمین منشی الخیرات والکرامات صاحب اعظم دستور معظم ادام الله

علوه وخلد دولته ولازال السعدله خادماً والاقبال لركابه ملازماً مستدام ومخلد ورفيع الدرجات هر روز برتقادم ادوار وتجدد اطوار اسباب رفعت ومكانت ممهد تر ومشيدتر داراد انه مجيب الدعا سلام ودعاو خدمت ازاين داعی مخلص وهوا خواه صادق مطالعه فرماید و آرزومندی بلقـای غرهٔ همایون وزیارت مغتنمش غالب وباعث داند وچون فرط رغبت ومیل همت عالی لازال عالیاً پیوسته نگرانست بسوی محتاجان ومستحقان ومظلومان خاصه اهل تقوی واهل دین که خلاصهٔ وجود ایشانند واجب آید ابواب خیر ومصارف احسان بررأی عالی داشتن تا بحسن سعی ملك الوزرا آب درجوی خیرات پیوسته روان باشد وزمین مزرعهٔ آخرت بآب طاعت و احسان سیراب گردد. درین احوال فخر المشایخ والابدال ابا یزید العصر جنید الزمان اوحد الرجال حسام الدین ادام الله برکته پوشیده نباشد که روزگار عزیز اومستغرق خلوات ومراقباتست ولاشك که اسباب دنیا درخلل باشد. حق تعالی ازبرای سعادت خلق اولیای خود را از خزانهٔ خاص خود روزی برساند باکمال قدرت یا حوالهٔ ارزاق ایشان بخلق باشد ازبرای ابتلاء وامتحان خلق است که میفرماید از زبان عیسی علیه السلام (من انصاری الی الله) حق تعالی قادر بود بر نصرت او ازخلق نصرت خواستن جهت رحمت خلق است و همچنین مصطفی را صلی الله تعالی علیه وسلم می‌فرماید (حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنین) ومیفرماید (ان تنصروا الله ینصرکم) ازبرای رحمت خلق که هرکس را میسر نشود همراز حق بودن الا اگرخواهند که باحق تعالی دوستی کنند بااولیای حق دوستی کنند و ایشان را یاری دهند بمال و نفس و آنچ ممکن باشد و ایشان را همچون دیگران نپندارند اگرچه (اندرین راه چو طاوس

بکارست مگس) هیچ صاحب تمییزی برابر ندارد طاوس ومگس را. می-
فرماید که غنیمت دارید این طائفۀ غریب نادر را تا روزیکه دولت ایشان
در آید و آن روزگار بمراد ایشان باشد شمارا دستگیر شوند وحسرت
نخورند و نگویند (مالنا من شفیع ولاصدیق حمیم) که آنروز هیچ دوست
دوستی را دست نگیرد الا آنکس را که بااولیاء حق دوستی کرده باشد
که (الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوالا المتقین) اگردرین عصر کسی
جز ملك الوزرا ضاعف الله علوه بودی که برعظام خیرات موفق بودی این
زحمت پررحمت هم بدان حضرت داده نشدی آنچ حالی خالی شده است
مسکنیست که شیخ صدرالدین دامت برکته از آنجا نقل کرده است اگر
ارزانی فرماید عظیم بموقع باشد وبرین داعی منتها باشد وبرخلقۀ اهل
خیر که ملازم دعااند جاوید مسند خیرات ومصدرسعادت باد والسلام.

---

(۷۵)

☆(الله مفتح الابواب)☆

منجح مقاصد ومرادات وحصول مرام وامنیات و کفایت خطوب و
مهمات دینی و مالی خالی و مالی ذات مطهر عالی همت همایون
طلعت مسعود

بیت

حدیقة العدل سدرة الکرم رضیع المجد مصدر الشرف

غائض بحرالدر تریاق سم الضر اعز ارکان المجد که ربیع جنان السلطنه
نور الدولة المنصوره فرح القلوب المحضوره صبح الجلال قبلة الاقبال

فلان الدولة والدین ادام الله علوه فی حدایق السرور والنعم باقصای غایات واعظم نهایات رسیده باد. سلامی که آثار آن بهیچ ریب المنون مندرس نشود وتحیتی که کمال آن بسنین وقرون منطمس نگردد از خلاصات مودت قدیم ورقایق محبت مقیم که جنان حقایق ارواح مؤمنان پیش ازدارگاه قوالب بسیصد هزار سال عاقد علی الاطلاق جل وعلا عقد بسته است که (الف بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جمیعاً ماالفت بین قلوبهم) هر صباحی علی الدوام رسانیده میآید وبدان نظر مودت که بخاشاك عوارض بخشم وغضب آلوده نگردد و بطوارق جفا نابوده نشود درخیال مشرف خصال آن وجود مبارك نگرانست از آینهٔ ضمیر باریتعالی نتایج این سلام ومحبت واتحاد وصلت ظاهر مخفی را هرروز بر ضمیر اشرف لازال مشرفا شادی افزای تر داراد (انه رؤف بالعباد) میخواستم که آینهٔ مودت هرچند گاهی که ازغبار نسیان باك میکنم بتحیتی ومراسلهٔ بهانه می جستم تا حامل خدمت که از هوا خواهان آنحضرتست و از ممنونان منت آن کرمست التماسها دارد وشفاعتها اگرفت داعی مخلص را بنبشتن این چند کلمه مهر آمیز برامید آنك نظرعنایت ونیتها که آن ولی الانعام والتربیه دام علوه درحاجات اوموظف داشتهاست امروز بیفزاید که آن نظرعنایت را از نظر مشتری بفال نیك مقرونتر یافته است وازغرهٔ عید اکبرمبارکتر آزموده است توقعست که باآنچ امید اوست مسرور و شادمان برگردد چنانك چندین خلایق بنحج حاجات مختلف از آن حضرت شاکرو ذاکرند امیدست که سبب مزید نور دین و دولت گردد وتضاعف اقبال و سعادت آمین یارب العالمین .

☆(الله مفتح الابواب)☆

ابواب خیرات ملك الامرا سید الخواص مغیث الخلایق زکی الحقایق محی العدل وافر الفضل نادرة الزمان زعیم الامن والامان شریف الذکر دقیق الفکر الحسیب النسیب الجمیل الاصیل الغ اعظم پروانه بك ادام الله علوه و کبت حاسده وعدوه گشاده وافزون باد. سلام ودعاو آرزومندی مطالعه فرماید و تعطش بلقای خوش سیمای عالم آرای شادی افزای همایونش غالب داند (اللهم اجعلنا علی سرر متقابلین) اگرچه بصورت مقصرست در ادراك خدمت اما بصفت مودت ومحبت و هوا خواهی متصلست و لیس التزاور بقرب الملکان بل التزاور بقرب الجنان قال الشاعر :

(فقلت ومانفعی بقرب دیاره اذا لم یکن بین القلوب قریب وقال سلام علی الغائب الحاضر) پیوسته آوازه وصیت خیرات وصدقات اعظم پروانه بك علی العموم می رسید الی خلق الله بسد سبل الافات و علی الخصوص ببذل الصدقات الی اولی الحاجات این داعی را پیوسته آن آرزو وتمنا بوده است که خیر شما بمصارف شریفه بزرك منفعت خطیر منزلت مصروف باشد که آنست لایق همت عالی (هرك از نسب بلند زایداورا سخن بلند باید) تا زرع خیرات شما بخیر المزارع کاشته شود وریعهای عجب بر دهد عنایت وبذل ومعاونت دراخراجات شیخ اجل اروع اورع عارف بحق امین الغیب جنید الزمان ولی الله حسام الدین ادام الله برکته تا برمنن سالفه منضم

گردد که (علامة قبول الخیرات اعادتها) اگر این کلمات دلپذیر آید بر خاطر نقاد وقادش لازال منوراً ومطلعاً علی الاشیاء کماهی احسان و نثار دریغ ندارد که هنگام شفقت است وزمان رقتست (ماتشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین هواهل التقوی واهل المغفرة) جاوید محسن باد والسلام

---

(۷۷)

☆(الله مفتح الابواب)☆

گل خندان که نخندد چه کند　　علم از مشك نبندد چه کند

آنرا کـه خـدای تعالی اختیار کـرده وخلعت صفت کرم خود درو بوشیده وتاج (ولقد اخترناهم علی علم علی العالمین) برفرق اونهاده - ادام الله فی العالمین ظله او بنده نوازی و کهتر پروری نکند چه کند؟ صد بار گواه گرفتم خلق را وخالق را که هرچه آن مخدوم اندیشه کند منتهای اندیشهٔ منست وهرچه بفرماید وخطاب کند خلاصهٔ خطابات من حق آرزوهای روح مارا چون خواست که دوا کند صورت مبارکش را مصور کرد هرچ آرزوی جان ما باشد لاشك درخطاب واشارات مخدوم حسام الدین لازال مخدوماً لامع باشد اگر آن مراد برآید بظاهر واگر بر نیاید بهاءالدین را واصول اورا آنشرف وعزت بس کند که معاونت وشفقت آن خاطر آفتاب صفت یاری او کند هرچه شما فرمایند هرکه گوید که مولانا نگفته است چلبی میگوید غرامت دارد.

از هر دو کون گـوشه خلوت گزیدهٔ

بیرون ز کفر و دین ره دیگر گـرفتهٔ

زان چشمهٔ حیات که در کوی دوست بود

تا روز حشر ملك سکندر گرفتهٔ

گر شکر شوم شکر تو نتوانم گفت

ور عذر شوم عذر تو نتوانم خواست

بعد از هزاران سلام و شکر و شکرانه مطالعه فرمایند و آرزومندی روزافزونست و بدعای سعادت وخیر مشغول میباشم آن دولت که پناه طالبان و مقصران عصرست و مدد مددخواهانست و از کمال مرحمت مالامالست و بدبرداری و تقصیرپذیری و عذر وشفاعت اندیشی و آن مروت لایعلم الا الله از عالم منقطع مباد آمین و آن حرز اعظم که دافع بلیات آخر زمانست محفوظ و محرز باد آمین یارب العالمین از همت شما شکرها دارم عذرش هم شما بخواهید والسلام.

---

(٧٨)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سایهٔ عدل واحسان خدایگان عالم عظم الله سلطانه و ابد برهانه ولازالت الملوك منخرطین فی سلك خدمه والایامن سایرة تحت ظل علمه برسر عالمیان سالهای بی‌پایان گسترده باد. بررأی معلای خدایگان عالم عظم الله دولته عرض داشته میشود حال بندهٔ کمینه که داماد شیخ المشایخ ابا یزید العصر جنید الزمان امین القلوب حسام الحق والدین ادام الله برکته که امروز آرام دل وروشنی چشم این پدرست برای خدایگان عالم سید السلاطین خلد الله دولته پوشیده نیست که سید المشایخ چندین کرت

عزیمت سفر کرد این داعی بهزار لابه مانع شد این پدر نخواست که این
خطهٔ مملکت خدایگان عالم عظم الله دولته از وجود یگانه و از چنین همتی
ودعائی خالی ماند که شاهان نامدار ربانی بجان جسته‌اند که در ممالك
ایشان از خواص حق مقیم باشد و آن را به از خزینه و لشکرهای قاهـر
دانسته‌اند و خدایگان عالم بحمدالله بدان اعتقاد آراسته است که طالب
دل اهل دلان باشد اکنون چندبار از والی وقت شکایت نمودند که کمینه
بندگان را امیر نجاند و قصد و تعدی میکند و آن آزاری بخاطر سیدالمشایخ و
بدل این پدر مخلص میرسد تصدیع و ابرام از حضرت معلای خدایگانی خلدالله
ملکه دور میداشتم اما چو از حد برفت و عنایت پادشاهانهٔ خدایگان عالم
بر همه اهل خیر و درویشانرا بجست خاصه بدین پدر چشم دارم که باشارت
خدایگان جهان پناه سکندر زمان خلدالله ملکه ظلم این والی و تعدی
او از این کمینهٔ بندگان دفع شود تا بفراغت خاطر ایمن چون کبوتران کعبه
بدعای دولت قاهره مشغول باشد والسلام. المفتخر بدعائه محمد بن ـ
محمد بن الحسین البلخی .

---

(۷۹)

☆ (الله مفتح الابواب) ☆

ثمرات خیرات و خیراندیشی و مظلوم نوازی و درویش پروری و بلند
همتی و عاقبت بینی امیر اجل ولی النعم فرشته اخلاق ملك صفت مغیث ـ
الاسلام فخر الانعام مختص الملوك والسلاطین شمس الدولة والدین ادام الله
علوه و کبت عدوه در روز جزا موفور و بی نهایت باد (وان تك حسنة یضاعفها)

اولیا منصور و اعداء مقهور و باری تعالی و تقدس راضی و راعی بمحمد و آله. سلام و دعا ازاین داعی نیکخواه قبول فرماید و پرسان و جویان و شکر گویان خود داند آن گوهر استعداد و حسن ادب و لطف ادراک مبارک کش هیچ ازپیش نظام نمیرود و چون بمصالح مشغولند نمیتوانم ابرام دادن انشاءالله که آن وصال بی صداع بی انقطاع که خلاصهٔ طلب همه طالبان است میسر گردد (اخواناً علی سرر متقابلین) لطفها فرمودست فرزند عزیز حسیب نسیب پاک گوهر صدرالدین دامت سعادته شکرها گفت امیددارم که تمام فرمایند که ابتدای خیر نیکوست الاتمام کردنش خود حدی ندارد ماه نو اگرچه خوبست وزیبا وانگشت نما الاتمامش خودچیز دیگرست ومعلوم رأی عالیست تعلق این داعی بسید المشایخ والابدال امین القلوب جنید الزمان حسام الدین ادام الله برکته و تعلق فخر المشایخ بحضرت ذوالجلال تعالی خود صدهزار چندانست که در بیان و در قلم نیاید توقعست که چنانک همگان شاکرند فرزند صدرالدین شاکر باز گردد واین خیررا ازخیرات دیگر نشمرد خدای داند که آن عزیزرا دام علوه ازین سعی چه خیرها خواهد بودن وبرین داعی چه منتها خواهد بود پیوسته محسن باد .

---

(۸۰)

☆(الله مفتح الابواب)☆

ثبات وخیرات وحسنات ودین پروری ومظلوم نوازی ومعدلت گستری امیر اجل خدای ترس عاقبت بین حلیم کریم معظم امرالله مشفق علی خلق الله

(اشداء علی الکفار رحماء بینهم) مختص الملوك والسلاطین قامـع ـ الکفرة والشیاطین الغ قتلغ پروانه بك ادام الله علوه و کبت عدوه بحضرت (غافر الذنب وقابل التوب) مقبول ومبرور ومشکور ومذکور باد. سلام ودعاء فراوان ازین داعی مطالعه فرماید و آرزومندی بر تزاید داند التقا درافق الاحوال میسر باد. اعلام میرود که اخلاق واخلاص ملك الامرایی اظهر من الشمس است در تربیت مظلومان و درویشان خاصه درویشان الهی (لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله) ودراین وقت جماعتی زمتعلقان بی خبر شما بزاویهٔ خواهر عزیزهٔ زاهده عابده ناسکه ادامه الله عصمتها منزل ساختند واهل خیر را تشویش وپراکندگی خاطر حاصل آمد و واوقات ایشان ودعوات ایشان مغتنم است خاصه دراعتقاد وظن عالی ملك ـ الامرا. توقعست که اشارت فرماید تا درویشان را زحمت ندهند و آنجا منزل نسازند داعی خواست که بخودی خود بخدمت آید جهت این خیر لیکن چه محتاج است که لطف ملك الامرائی مستعد خیراتست و بهانه میجوید تا خیر پیش فرستد. جاوید محسن باد آمین یارب العالمین.

---

(۸۱)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت دوجهانی وامداد رحمت آسمانی قرین روزگار همایون مشرف مزین گزیدهٔ سیدالامرا مفخر الکبرا عالی الهمم ملکی الاخلاق کروبی الاوصاف معدن الخیر والانصاف مختص الملوك والسلاطین ملجاء

الضعفا مؤنس الفقرا مغيث المظلومين جلال الملة والدين ادام الله علوه و
لازال العدله خادماً والاقبال لبابه ملازماً باد وایزد جل جلاله در کل احوال
معین و ناصر ومؤید ومسدد ومرشد ومؤنس وراعی وشاکر مساعی بحق
النبی محمد و آله وچون شفقت ومیل ورغبت ذات شریف و عنصر لطیف
ظریف مبارکش بجانب تربیت فضلا وتقویت علما و فقرا معاینه می بیند
اگر فقیر ربانی محقق درمهمی استعانت خواهد جستن واجب وضع الشی
فی محله آن باشد که اول حاجت را بخدمت شما عرض دهد درین وقت
ورثهٔ ملک المشایخ والابدال سر الله فی الرجال جنید الطریقه ابایزید الحقیقه
المويد بانوار الالهیه والاضواء الربانیه المشرف باشراق شمس المعارف
المختص ببوارق نور الاختصاص صلاح الحق و الدین قدس الله سره واعاد
علی العالمین نوره و برکته دراینوقت باغی خریده‌اند ازثمن آن پانصد درم
درتأخیر می افتد ده پانزده روز بایع باغ مسامحت میکند هر طرفی نگریسته
شد از بهر التماس این معاونت موافق تر وسزاوارتر واین خیر و معاونت
از جانب مبارک آن یگانهٔ عصر دیده نشد وواجب آمد خدمت شمارا
مقدم داشتن درالتماس قرض آن مقدار چشم میداریم که برعادت درویش
نوازی وفقیر پروری وذخیره سازی آن روز که خلایق بذخیره عمل صالح
محتاج باشند خاصه تخم خیر کاشتن درباب آن فقرای الهی که باسم فقرا اند
و بحقیقت سلاطین دوجهانند که فقرای عامه پردهٔ ایشانند تا بی تمیزان
خرقه وعبادت پرستان بدیشان راه نبرد حق تعالی بصیرت آن یگانه را و
طلب لطیف اورا ازحجاب حرمان محفوظ و محروس دارد آمین یا
رب العالمین .

☆ (الله مفتح الابواب) ☆

همواره روزگار همایون ملك الامرا والخواص فخر الحجاب و ـ النواب صاحب اعظم المعظم لامر الله والمشفق علی خلق الله مغیث الاسلام ملاذ الانام ناشر العدل منبع الفضل معدن الحلم والکرم ملکی الاخلاق جبرئیل الیمن عرشی الروح معین الملة والدولة والدین مختص الملوك والسلاطین برهان الهدس والیقین کعبة الامال فی العالمین ادام الله علوه و حرسه الله الکریم بعینه التی لاینام وبرکته الذی لایرام واعادة من شر الانام وحوادث الایام ومن کل طارق یطرق بسوء این دعوات ودعوات همه محبان وهواخواهان آن دولت درحق آن یگانهٔ دهر مستجاب ومقبول باد عندالله تعالی (انه رؤف باالعباد) سلام وتحیت صاف تر از باد صبا و لذیذتر از عهد صبا ونافع تر ازهوای بهار و با وفاتر از دار القرار مطالعه فرماید و آرزومندی بدیدار عالم آرای شادی افزای (سیماهم فی وجوههم من ـ اثر السجود) غالب وباعث شناسد چنانك بارها آرزومندی بر آن میداشت که بدان طرف سفر کنم خاص از بهر ملاقات آن یگانه، دل گفت که تو گران خیزی در نزول وارتحال و پرعقیله من که دلم سبك رفتارم و بی مونس این خدمت را من بجای آرم تو درقنوت دعا مقیم باش وقتی که خاطر همایون از اهل دنیا ملول شود واز دوستان واخوان صفا یاد کند دانم که دل داعی را در آن میان بیند با آن دلها آمیخته و یك لخت شده :

(روحه روحی وروحی روحه   من رأی روحین عاشافی بدن)

سئل الشیخ من الصوفیة قال روح واحدة فی ابدان متفرقه

من یك جانم که صد هزارست تنم   چه جان و چه تن که هردو هم خویشتنم

قال الله تعالی (ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة) بحمدالله تعالی که خاطر همایون اووثاق لطایف واسرار حکمتست وسینه پاکش متبع ومنبت دقایق وحقایق (ارنا الاشیاء کما هی) هم از اخلاق مبارکش جواهر برچینیم و برسمع شریفش نثار کنیم چنانك گفت (اخذنا من البحر و واهرقنا علی البحر) جاوید صدر ومرجع معارف واسرار باد. آرنده تحیت بحاجتی میآید بخدمت واین تحیت را وسیلت میسازد بدان احسانی که بی بهانه وبی وسیلت هم فایض است برهمه محتاجان عالم که بامید روی بدان کعبه کرم نهند باز نمیگردند از آن جناب عالی الاسالمین غانمین فرحین شاکرین که مکشوف شده برخاطر مبارك که اقبال دنیا ومال دنیا جهت زراعتست وتخم کاشتن است که این تخم عمر اقبال جهت کاشتن داده اند نه جهت داشتن (قل متاع الدنیا قلیل) تخمی که بهر کاشتن دهند اندك دهند تا اندکی آن گواهی دهند که از بهر کاشتنم نه بهر انبار کردن امید است که از حضرت شاکر باز گردد همچو دیگر شاکران وتوقیع قبول و عنایت شما را سلاح مباهات وافتخار و تازیدن براماثل و اقران سازد و چون بپرسند که ازحضرت آن کریم چون باز گشتی آن عنایت زبان او او باشد جاوید محسن ووهاب ومؤثر ومفضل باد آمین .

---

(٨٣)

☆(الله مفتح الابواب)☆

خیرات و حسنات ملك الامرا دستور الممالك نظام الملك وقت

نادرة الزمان مغيث الاسلام مربی العلماءمحب اولیا مونس الفقرا انور الشهب املاء السحب الغ دیندار سید الخواص معدن الاخلاص معين الحق والدين پروانه بك ادام الله اقباله ومجده وكماله و احسن عاقبته وحصل آماله بقبول جاوید مقرون باد. سلام بی حد از این داعی مخلص قبول فرماید و بدعای دولت وثنای آن حضرت رطب اللسان داند باریتعالی اجل مقامات واكمل سعاداتش كرامت كناد. بعد ازشکر بی پایان اعلام محدود که فرزند قرة العیون ثمرة الفواد صدر الدين فرزند شیخ المشایخ امین القلوب خازن اسرار الله جنيد الزمان حسام الحق والدين ادام الله بركته بتحصیل علوم مشغولست وبروش خوب وسیرت شریف می کوشد وحاجات انسانی مانع ومشوش طالب معالی میشود وهرچند اندیشه کرد داعی که عرضه کند آن حال را بر بزرگان دولت هیچ دل مطاوعت ننمود الامنتظر رکاب همایون سيد الامرا ادام الله علوه بوده اگر نظر کیمیا صفت ملك الامرا بر گذاردن آن حاجت سایه افکند ثواب بی نهایت باشد وبرين داعی منتها باشد والسلام.

---

(٨٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

کمال رحمت و بخشایش قدیم حارس احوال واقوال وافعال ملك الامرا باسط العدل ناشر الفضل عروة الوثقى والركن الاعلى انوار الشهب املاء السحب مغيث الخلايق اعظم همایون پروانه بك ادام الله علوه باد. سلام ودعا مطالعه فرماید این نهضت و رحلت بحصول مراد مقرون باد. اعلام

رأی عالی کرده می‌شود که دوسه درویش که ملازم این داعی اند در مجالس ذکرودل دراین داعی بسته‌اند و پنداشته که درین داعی چیزیست احوال انقطاع ایشان ازحرص دنیا وفاترشدن ایشان در کسب و کار مشهورست وچون فاتر نشود کسی که ازجلال ربوبیت بویی بمشام اورسید .

بیت

پیش صرصر چراغ چه افروزد　　پوستین پیش شیر چون دوزد

ازفرزندان آدم یکی را چنین اندیشه فروگرفته بود عیال اومحتاج واز برادران یاری میخواست گفتند تونیز چنانك ما می کوشیم بکوش حق تعالی بآدم وحی فرستاد که فرزندان را وصیت کن تا او را یاری دهند آدم فرزندان را بخواند و گفت ازهرچه مالابدست یاری دهید که فرمان اینست ایشان جواب دادند که ما را دستست واو را دست هست ما را پای است واو را پای هست مارا چشم است واورا چشم هست حق تعالی وحی کرد بآدم که بآن ظاهرها منگرید دست اورا من ستده‌ام وپای او را هیبت قیومی من ستده‌است چشم وعقل اورا جلال نورنظرمن بستده است چنانك بخدمت شرح رفت قصهٔ آهو وشیر توقعست که آنچ ملوك ماضی‌لله تعالی رحمت نموده‌اند ملك‌الامرا آن‌را تمام کند وتأکیدفرماید تاثواب بی‌نهایت مدخر گردد جاوید محسن باد آمین یارب العالمین.

(۸۵)

☆(الله مفتح الابواب)☆

احسان وعاطفت امیر اجل امجد اسعد خوب اخلاق عاقبت‌اندیش

خدای ترس عالی همت درویش پرور مظلوم نواز روشن دل پاک دین فخر۔
الملة والدولة والدین ادام الله علوه عندالله تعالی مقبول و پذیرفته باد و مقابل
اضعاف مضاعفه که (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) و مقرون بوعده۔
های کرم که (وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیما) از
غایت نیکبختی مراد آن باشد که دل او بوعدهای حق قرار گیرد بحمدالله
تعالی آن علامات در عنایات و احسان امیر یافته ایم اگر رجوع رفت بطلب
عنانت و منشور پادشاهان از بهر معاف داشتن این دو سه درویش که به
دعای دولت مشغولند و آن دعا ایشان را دست شکسته کرده است که از
از آن کوشش اولشان ده یکی نمانده است قوت دست و پای بحرص باشد
آن مطلب منشور از بهر آن نبود که از خدمت امیر دیندار دام علوه تقصیری
بود در عنایت و درویش نوازی بلك از بهر آن بود که اگر حسودی از بی۔
خبری بر امیر اعتراض کند که آن دو سه درویش را چرا مخصوص میکنی
بعنایت گواهی پادشاهان تغمدهم الله بعنایته وجزاهم خیراً امیر را حجت
باشد زیرا امیر میداند احوال درویشانی را که شکار محبت حق گشته اند
اگرچه بظاهر مأمورند در باطن کباب و خرابند هر کس بر آن احوال
واقف نباشد آن منشور جهت دست آویز امیر کرده شد و معلوم مست که
امیر در عنایات مقلد هیچکس نیست مقلد دل پاك خودست و مقلد امید
خود بانوار عنایت:

مصرع: (آه بیمار کی شنود بیمار)

وشك نیست که یاری دادن آنچنان طایفه مبارك باشد اولاً و آخراً
نه چنان مبار کی سرسری که مردم سرسری فهم کنند بار دیگر علی التجدید
التماس میرود اگرچه مطالبات و ضرورات افزون شده است در شهر الاهم

شفقت وعنایت امیری دشوارها آسان کند درعهد عمر رضی الله عنه آتش افتاده بوددرخانه‌ها خلق میکوشیدند بمشکهای آب ومشکهای سر که تا آتش‌را فرونشانند عمر منادی برنشاند وبانك‌زن که نان دهید که این آتش به‌آب ننشیند جاوید محسن بادوالسلام .

---

(۸۶)

☆(الله مفتح الابواب)☆

ذات شریف امیر اجل اکرم امجد اسعد ثاقب‌العقـل ثابت الحلم ملك‌الامرا نظام‌الملك‌صاحب‌الدولتین‌الحسیب النسیب تاج‌الدولة‌والدین افتخارالاسلام والمسلمین مختص الملوك والسلاطین ادام‌الله علوه و ایده وسدده وضاعف دولته‌وتقبل طاعته درکنف‌حیاطت الهی سالیان‌نامتناهی باد. سلام‌ودعا ازاین‌داعی‌مخلص علی‌التجدید مطالعه فرماید. آرزومندی بدیدار مبارك دلگشای محبوب همایونش متجاوزالحد شناسد ازصادر ووارد اخبار سار میپرسیم وچون احوال لطف ومعدلت و خیر گستری وخدا پرستی آن‌یگانه می‌شنویم شکر میگزاریم (و الشکر قیدالنعم الحاصلة وصیدالنعم الاجلة) اعلام رأی عالی میگردد که فرزند عزیز صدر صدرزاده امام اجل فخرالمذکرین صدرالدین نصره‌الله وزاد عزه و فضله بخیر ونشر علم وتحصیل فضل شب وروز مشغولست و آن قـوت فراغت ورفاهیت‌را ازعنایات‌ولطفهای شما میداند بدعای‌شما لیلا ونهاراً دستها بسوی قبله برداشته است ومزیددولت شما میخواهد مستجاب‌باد درین‌وقت امامت مسجد قرا ارسلان رحمه وتقبل خیره که خطابت آن

مسجد بریشان وقفست و برذریت صدر مرحوم شمس الدین الخجندی رحمة الله، ودرین وقت امامت نیز ایامن دولت و بزرگان ملك بفرزند عزیز مفوض کردند که معیلست و مستحق مناصب از آن افزون آنکس که وقتی امامت آن او بود طمع کرده است که از وی گشایدو متوجه دیوان اعلاه الله شده است و معلومست فضل فرزند عزیز صدر الدین دام فضله بردیگران بانواع حسب و نسب و ذکا و فطنت و اهلیت و علم و عمل توقع از مکارم اخلاق واحسان عام آفتاب صفت که بمشارق و مغارب فیض نور او تابان ورسانست علی العموم که درباب امام امام زاده عنایت مخدومان ویاریها و نوازشهای پادشاهانهٔ خویش که خود عنصر قدیم اوست مبذول فرماید تا ثواب بی نهایت حاصل شود و برین داعی منت و سپاس ثابت باشد و بر منتهای سابق و احسانهای پیشین که فرموده است منضم گردد که (علامة قبول الطاعة الحرص علی طاعة بعد الطاعة) آن طاعت پیشین پیش حق مقبول آید دل طاعت کننده را جذب می کند بمدد دادن آن بطاعت دیگر و برهم نهادن چنانك کسی را سرمایهٔ مال بدست آید دایماً آن سرمایه دل او راجذب می کند برطلب مزید. جاوید مغیث عالم باد آمین یارب العالمین.

---

(۸۷)

☆(الله مفتح الابواب)☆

شفاعت کرده می شود بخدمت امیر دیندار مختص الملوك والسلاطین ناشر الخیر والعدل فی العالمین. بعد ازسلام وافر وتحیات و دعوات خیر و

شکرواحسانهای سابق ولطفها که در قلم نیاید مکافات آن عند الله تعالی متوافر است (من جآء بالحسنة فله عشر امثالها) که هیچ کس از اولین و و آخرین یك دم و یك قدم و یك حیف برخود نهادن از بهر حاجات محتاجی که برای رضای حق تعالی نکرد و نیندیشید که آن ضایع باشد یا شکایت کرد که ضایع کردم بلك شکایت کرد که چرا بیشتر نکردم تیز بازار یست ایام عمر که (هل ادلکم علی تجارة تنجیکم) که هر که بخرید پشیمان وهر که نخرید پشیمان که چرا افزون نخریدم و چرا نرسیدم از حیف درین حضرت بی کیف بحمدالله تعالی که امیر ما را مدالله علوه خلعت توفیق وتاج صدق و کمر اجتهاد عطا کرده اند هر روز افزون بادو زبانها بدعای خیراو گشاده باد و دلها بمحبت او متفق باد. آرندهٔ تحیت خواجه زکی دامت برکته اهل صلاح واهل قرآنست جهت جماعت دوستان دکانی گرفته است از مستغلات سلطانی ضاعف الله دولته وخودراپیش داشت جهت بر آمدن کار دوستان امروز ایشان استعفامی جویند توقعست از صدقات امیر دیندار ادام الله علوه که عنایت فرماید با این درویشان تا با خیرات متقدم مقرون گردد (نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء)

شعر

نذکر بالرقاع اذا نسینا ونکتب حین یمطلنا الکرام
فان الام لم ترضع غلاماً علی الاشفاق مذسکت الغلام

آنك چون ابر خواند کف ترا کرد بیداد بر خردمندی
او همی گرید وهمی بخشد تو همی بخشی و همی خندی

تا شوی اهل ستایش اهل معنی را ستای
تا شوی اهل نوازش اهل معنی را نواز

وقوله تعالی (وهزی الیك بجذع النخلة تساقط علیك رطبا جنیاً) باری تعالی آن نخیل عدل ومرحمت را بریزاند و مریم صفتان معرفت شافی داراد والحمدلله رب العالمین.

---

(۸۸)

☆(الله مفتح الابواب)☆

جنب الله تعالی جناب الامیر الاعلم الاعدل مربی الفضلا صفی الاخلاق و فخر الآفاق مدبر الملك عماد المملکه مغیث الخلق مختص الملوك و السلاطین ادام الله علوه واقباله عن العسری ویسره للیسری و بلغه المقام الاسنی بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین سلام ودعا مطالعه فرماید و آرزومندی باجتماع حقایق و اختلاط اسرارپاك لطیفش زید لطفا غالب شناسد اماعذر تقصیر نفادتقدیرست بررأی عالی بطریق دریوزه والتماس عرض می‌رود ضرورت رافع تحیت فلان دامت سعادته که بانواع اهلیت وتحصیل علوم آراسته است. توقعست که بلطف وعنایت که ظل ظلیلست بر کافهٔ فقرا وعلما وغربا درباب او بخشش فرماید و در مدرسهٔ مرحوم تغمدالله بمغفرته وتقبل حسناته اورانصب فرماید که استحقاق او بر دیگران زیادتست بسیار واستعداد وتحصیل اووشب بیداری واجتهاد تابرین داعی منت عظیم باشد و بـر احسانهای سابق سبق نمایدو چنانست که خاص در حق این داعی می‌فرماید.جاوید مغیث خلایق و برید حقایق بـاد آمین یارب العالمین والسلام.

☆(الله مفتح الابواب)☆

پیوسته ذکر وشکر احسان وانعام ودرویش نوازی شمامی‌شنویم ودعا می کنیم بر مزید توفیق وفقه‌الله وایده‌ونصره وللخیر یسره. حامل تحیت فرزند عزیز مخلص لیث الدین دامت سعادته حسیب ونسیب‌است واین ساعت معیل شده است واسباب دنیاکمتر شده است

(المال غاد ورایح)

بیت

(بمال غره مباش وبزندگانی شاد   که‌مال آب‌روانست‌وزندگانی‌باد)

می‌خواهد که ازجملهٔ بندگان وخادمان وچاکران وملازمان‌سیدالامرا ادام‌الله علوه گردد ودرسایهٔ‌او پناه گیردتوقعست‌از کرم‌ولطف وبنده‌نوازی ودرویش پروری آن یگانه‌که سایهٔ عنایت وقبول بر سروی گستراند و بخدمتی که لایق او باشد اورا نصب کند تا بدان حضرت مشرف شودو بر اقران واخوان خود مفاخرت ومباهات نماید تـا ثواب جزیل و ثنای جمیل مدخر گردد (قال النبی صلی‌الله علیه وسلم: الخلق‌عیال‌الله فافضلهم انفعهم لعیاله وما تقدموا من‌خیر تجدوعندالله)

زان پیش که داده را اجل بستاند   هرداد که دادنیست می باید داد

(هل ادلکم علی تجارة تنجبکم)

شعر

اگر امروز مالی را ترا اینجا زیان باشد

زهی سرمایه وسودی که فردازان زیان بینی

مر آن مهمان علوی رامکرم دار تا روزی

کزین گنبد برون آیی مر او رامیزبان بینی

آزادی‌را بلطف خود بنده کنی

به زانك هزار بنده آزاد کنی)

ایده‌الله ونصره‌وار شده والهمه خیر الدنیا والآخرة کماسددوالهم و نصر اولیائه وعباده لصالحین انه علی مایشاء قدیر والاجابة جدیر

(حرام دارم بامردمان سخن گفتن وچون حدیث تو آید سخن دراز کنم)

---

(۹۰)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت واقبال ملك عادل فخر آل داود شاه نژاد ادام الله علوه تا ابد الدهر واقصی العصر در کمال اجلال برمزید باد. درخور آن همت ولایق آن کرم ومناسب آن کهتر نوازی که (هل جزاء الاحسان الا الاحسان) سلام ودعا مطالعه فرماید ومعلوم باشد که (آناء اللیل واطراف النهار) ذکر آن پادشاه مکرم ولی الایادی والنعم از دل وخیال و از چشم جلال و نام مبارکش ازدهان خالی نیست (افادتکم النعماء منی ثلثة یدی ولسانی والضمیر المحجبا) شکر احسانهای شاهانهٔ آن پادشاه دربیان نگنجد و در بنان ودرقلم درنیاید عالم السر والخفیات ولی الاحسان والمجازات تبارك و تعالی مکافات آن احسانها از خزاین (له مقالید السموات والارض) مکافات

کناد که (ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشآء) توقعست که این ضعیف را معذور دارد اگر اجابت نکرد دعوت آن پادشاه را والتماس اورا که عذرها بود مانعها که امکان نوشتن نیست اگر دولت یار آید وایام فراق بکنار آید درمشافهه ان شاالله گفته آید و خود ناگفته دانم که دل روشن وفراست صافی وادراك کامل آن پادشاه ادام الله علوه دریابد عذر درویشان را که درویش در بحر تصرف حق بحکم خود نیست (تجری الریاح بمالاتشتهی السفن) (یقلبها کیف یشاء) از آن عظیمترست که درویشان را قدرت ماند و اختیار (لیس فی الدار غیر الله دیار والله غالب علی امره)

بیت

احوال ز من مپرس که از تو خطاست

رو روی شهم ببین و مشکل برخاست

هر که نور چهرهٔ (یفعل الله مایشاء) مطالعه کند هیچ اعتراض در نهاد او نماند و برهمه خلایق مرحمت نماید چنانك بندهٔ خواجه را گفت بر در مسجد بنشین تا من درآیم نماز کنم و بیرون آیم طاس را باتو بحمام برم چو محتاج حمامی. خواجه گفت بلی و برون درنشست غلام درمسجد دیرماند خواجه آواز داد که ای غلام بیرون آی که سخت بیگاهست تا بحمام رویم غلام آواز داد که باش که مرانمی هلند(۱) که ازمسجد بیرون آیم خواجه گفت اندر مسجد غیر تو نیست ترا که نمی هلد تا برون آیی؟ گفت همان کس که ترا نمی هلد درمسجد آیی. پس شکایت نماند از هیچ کس

(۱) نمیگذارند

ازین گفته‌اند (الشکایة عن المخلوق شکایة عن الخالق).

بیت

هر کرا اسرار عشق آموختند مردهانش راز گفتن دوختند

---

(۹۱)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت واقبال فرزند مخلص خوب اعتقاد ذوفنون مفخر الاطبا تاج الحکما اکمل الملة والدین ادام الله فضله بر تقادم ایام وترادف اعوام بر تضاعف وتزاید باد و روح پاك طالب عاشق عارف عزیزش به روح قدس مؤیدومسدد. سلام و دعا ازین داعی مخلص مطالعه کند و آرزومندی غالب داند لطفهایی که فرموده است ازروی حفظ الغیب مکافات آن از خزانهٔ لطف آلهی که (یرزق من یشاء بغیر حساب) برسد (ویؤت کل ذی فضل فضله ان الله لا یظلم مثقال ذرة ان تك مثقال ذرة فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله) شکر احسان شما درقلم نیاید (فیالها قصة فی شرحها طول) اعلام می رود که بدین نزدیکی مدرسهٔ امیر اجل فخر الدین ارسلاند غمش ادام الله علوه وتقبل حسناته گشاده میشود وصدر کبیر استاد الفضلا شمس الدین ماردینی دام فضله بدانجا نقل میکند جماعتی از فرزندان ما که در مدرسهٔ قراطایی رحمه الله ادراری دارند خایفند که مدرس بیگانه بیاید وایشان را متعرض شود ومدارا ومواسا که سید المدرسین شمس الدین می کند با فرزندان ما آن بیگانه بعکس آن کند ومعلوم شماست فقرا نتوانند وظائف تحصیل بجد بجای آوردن واغلب خلق دشمن این طائفه‌اند

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت واقبال قرین روزگار یگانهٔ عالم فخر آل داود صفوة الوری قبلة الیسری مغیث المظلومین مجیر المحرومین افتخار السلاطین بحر المکارم خدا پرست رعیت نواز احسان گستر ادام الله علوهم ودمر عدوهم و عصمهم وکلاهم ودعاهم ومن الخیر لااخلاهم وایزد جل جلاله در جمله احوال واقوال وافعال حافظ وملهم الخیر ومرشد باد بمنه وکرمه . سلام ودعا وتحیت وثنا رسانیده می آید و آرزومندی غالبست حق تعالی ملاقات را سببی سازد سریع (انه مجیب سمیع) شنوده آمد مصاهرهٔ مبارك همایون ، مبارك بادها کرده شد ودعاهای خیر کرده آمد (الحمد لله علی فضله.. قد وصل الحق الی اهله) ملك جل جلاله که جامع خلایقست منیبان درگاه خودرا ومتوکلان راه رحمت خود را جایی تعلق دهد که سبب مزید دولت هردوجهانی باشد که (ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره) که هر که توکل واعتماد برفضل حق داردتعالی وتقدس متوجه حضرت مقدس ازلی او باشد معاذالله که گمان داریم که بهیچ حال حق تعالی او را بدی آرد بلك هزار نیکی پیش آرد که ضیف الله باشد (وهو الذی لایوذی ضیفه) هر که روی بحق آرد وبیندگان خاص او هر چه او را پیش آید سبب سعادت او باشد و اگر چه حالی او را از آن اندوهی آید آن اندوه ازپیش برخیزد وسعادتها متواترشود.

شعر

رضیت بها قسم الله لی   وفوضت امری الی خالقی

لقداحسن الله فیما مضی   کذلك یحسن فیما بقی

قال الله تعالی (انا عند ظن عبدی بی وانا معه حین یذکرنی من ذکرنی فی ماله ذکرته فی مالی و من ذکرنی علی ملاه ذکرته علی ملاء ومن ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی) حق جل جلاله هر سعادت که افزونترست وهر اقبال که سنی ترست مفیض آن عزیز داراد. انه مجیب الدعاء. آرندۀ تحیت فرزند مخلص قرة العین شریف الاخلاق کریم الاعراق حسیب نسیب صدر الدین ابن الشیخ امین القلوب جنید الوقت ابا یزید الزمان مفخر المشایخ قاید السالکین حسام الحق والدین متع الله المسلمین بطول بقائه متوجه خدمتست آن کان لطف واحسان وهمت عالی و بادشاهانه بخشش را وصیت حاجت نیست (ولکن رائیت السیف من بعد شحذه الی الهز محتاجاً وان کان ماضیاً) درویش نوازی و کهتر پروری آن یگانه (ابقاهم الله فی دولة صافیة ونعمة کافیه) بر عالمیان وقاصدان آن بار گاه اظهر من الشمس است (لایخفی بکل مکان) این وصیت جهت آنست تا ما را نیز از ثواب آن احسان حظی باشد که (الدال علی الخیر کفاعله) باری تعالی روی زمین را ازوجود با جود واحسان بی مر و بی حد آن یگانۀ جهان خالی مگرداناد. آمین یارب العالمین .

---

(٩٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت و اقبال ملازم حضرت ملك الامرا عالم عادل مؤید مظفر منصور تاج الایامن عمدة الممالك عماد السلطنه مربی العلما مغیث

المظلومین باسط العدل ناشر الاحسان مؤسس الخیرات مستحق الکرامات ذولهمم العالیه الغ قتلغ الب خاص عالی همت المؤید بروح القدس پروانه بك ادام الله علوه واهلك عدوه ویسره للیسری وجنبه عن العسری واصلح اموره و شرح صدره وایده بروح منه پیوسته باد . سلام لیلا و نهاراً که واجبست موروود میدارم و بردست صبا می فرستم (فریح الصبا منی الیك رسول) ومعلومست نصیحت و نیکوخواهی وهواداری وحفظ الغیب ابن داعی خاصه جهت آن ولی الانعام والاحسان (والبادی بالخیر لایکافی)

شعر

(و لکن بکت قبلی فهیج للبکا

بکاها فقلت الفضل للمتقدم)

متقدم دراحسان و فقیرنوازی و دلداری کردن فقرا آن حضرت است و آن درختست که امروز در این بیابان بی‌پناه سایه افکنده است که محترقان آفتاب آفات در آن سایه گریزند که ظل الله است (خیرالناس من ینفع الناس وشرالناس من یضر الناس اطلبو الحوایج من سمحاء امتی فانی وضعت فیهم الرحمة) آرندهٔ تحیت فرزند مخلص معتقد نظام الدین نظم الله اموره ازدعاگویان وهواخواهان آن دولتست وامروز فرزند درویشانست وهرچه دارد همه در وجوه فقراست و آن برشما پوشیده نیست مدتی مدیدست که واقعه برواقعه وزیان بر زیان درحق او می‌بود (من ثخن دینه ثخن بلاؤه ومن رق دینه رق بلاؤه) توقعست ازمرحمت عام آفتاب صفت ابر مکرمت دریا عطیت آن یگانه که نظر پادشاهانه دربارهٔ او فرماید امروزخویش فخرالمشایخ امین القلوب جنیدالزمان ابایزیدالوقت بقیة السلف مقدم الخلف حسام الحق والدین متع الله المؤمنین بطول بقائه

وبارك فی انفاسه متعلق اوست و از کوچکی خود فرزند این داعیست توقعست که ازتوقع افزونتر او را بنوازد و زنده کند که (و من احیاها فکانما احیاالناس جمیعاً) تابرین داعی وبرفقرا منتها باشد. جاوندمغیث خلایق باد آمین یارب العالمین وبر احسانها وایثارهای سابق مقبول گشته عند الله تعالی (نور علی نور یهدی الله لنوره من یشآء) منضم گـردد والسلام.

---

(۹۵)

☆ (الله مفتح الابواب) ☆

قال النبی صلی الله علیه وسلم (اطلبوا الحوایج مـن السمحا فانی جعلت فیهم رحمتی ولاتطلبوها من القاسیة قلوبهم فانی جعلت فیهم سخطی) برکات کلمات نبوی و اشارات مصطفوی قرین ومعین روزگار همایـون صاحب اعظم ملك الوزرا نظـام الملك مغیث المظلومین ناشر الخیرات مؤسس الحسنات المشفق علی خلق الله المعظم لامر الله ادام الله علوه و تقبل حسناته وتجاوز عن سیآته وآمنه من الفزع الاکبر دائماً مخلد باد توفیقی که درخیرات دارد وتوفیقهای دیگر مقرون باد وهیچ شکی نیست که آدمی مرکبست ازتنی که خسیس خسیس است وازجانی که شریف شریفست وحق تعالی باکمال قدرت میان این دوجمع کرده صدوصدهزارحکمت از آن روح شریف پیداست مرصد هزار تـاریکی ازین جسم کثیف ظاهرست وازجهت آن فرموده (انی خالق بشراً من طین فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوله ساجدین) تن را بگل تیره

نسبت کرده جان را بنفخهٔ روح خود تا آن نور و نفخهٔ ربانی این گل تیره را آلت خود سازد در اصلاح و معدلت و حفظ امانت خدا تا سبب نجات بود و رفعت و درجات نه چنانك این گل تیره آن چراغ را بطمع نور (نفخت فیه من روحی) را آلت خود سازد درعذر و دردی (چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا) بالك آن چراغ و شمع روح نفخت طینتی تن را نور دینی دهد و از طبع گل و جهل و گرانی بازش آرد که (فمن غلب عقله شهوته فهو اعلی من الملائکة ومن غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم) سلام ودعا و تحیت و ثنا علی التجدید مطالعه فرماید و آرزومندی بلقای همایونش هیچ حدی ندارد باری تعالی و تقدس توفیق ملاقات را سببی سازد سریع. انه مجیب سمیع. خبر آمده بود که رکاب همایون اعزالله نصره بدین جانب می‌رسد همه دوستان شاد شدند ببشارت ملاقات باز آن خبر فاتر شد (وای نعیم لایکدره الدهر) ان شاالله بمبارکترین زمانی و همایون‌ترین وقتی رجوع باشد جعلناالله اخواناً و جمع بیننا انه علی جمعهم اذایشاء قدیر. آرندهٔ تحیت امیر عالم علمه‌الله ثناه باکرام و انعام عام آفتاب صفت صاحب اعظم مدالله علوه می آرد لاشك اکنون معیل شده است و بسی زیانهاش افتاده است و قلت دنیا مانع تحصیل علم می‌شود اگر صاحب اعظم برقاعدهٔ عنصر پاك خود و کف کریم خود اورا بنوازد و احیا کند که (ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً) از آن لطف بی‌حد هیچ بدیع نباشد (وماتفعلوا من خیر تجدوه عندالله مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء) جاوید محسن و منعم و ناشر خیر باد والسلام.

---

(٩٦)

☆ (اللّٰه مفتح الابواب) ☆

خیرات وحسنات واجتهاد وتعبد وطلب فرزند مخلص امیر اجل امجد افخر اسعد عالم عابد عادل المشفق علی خلق اللّٰه المعظم لامر اللّٰه مختص الملوك والسلاطین عاقبت اندیش (كانوا قلیلا من اللیل مایهجعون وبالاسحارهم یستغفرون) شمس الملة والدولة والدین ادام اللّٰه علوه مقبول ومبرور باد وایزد تعالی كه رزاق رزق بی حسابست وعلام علم بی كتاب درهمه احوال وازمان وسفر وحضرت وخلوت وعزلت ناصر وحافظ وحارس ومؤید ومعین بحق محمد وآله

(سلام علی اهل نادیكم   ومن حل یوماً بوادیكم)

هزاران سلام ودعا كه ازلوازم وموا جبست فرستاده می آید و آرزومندی كاشتیاق العطشان الی الماء والمهجور الی اللقاء والمحبوس الی الفضاء غالب و باعث داند حق جل جلاله كه جامع شتات و مخرج نبات ومحیی اموات وسامع اصواتست ملاقات را علی احسن الحال وایمن الفال میسر ومهیا گرداناد . انه ولی الاجابة . توقعست كه سایهٔ عنایت بروفق عنصر كریم رحیم محسن احسان پیشهٔ خود بر كار وحاجات ومهمات فرزند مخلص عزیز معتقد مجتهد اخی محمد سلمه اللّٰه وابقاه ومن الخیر لااخلاه گستراند تا شاكر نعم وغریق آن كرم گردد وبرین داعی منتی بسیار باشد وبخدمت ملك الامرا صاحب اعظم مشهور خراسان و عراق ولی الایادی والانفاق عضد الاسلام معدن الاخلاق الشریفه والصفات المنیفه

تاج الحق والدین ادام‌الله علوه وتقبل حسناته وایده ونصره سلام این داعی برساند وآنچ داند از معاونت و مناصرت آشکارا و پنهان دریغ ندارد لله تعالی (ان احسنتم لانفسکم) اگرچه لطیف عنصری شما محتاج وصیت نیست .

شعر

و لکن رائیت السیف من بعد شحذه

الی الهز محتاجاً و ان کان ماضیاً

الله‌الله توقعست باحسان که پیوسته درخواستهای این داعی از خدمتش منجح بوده است وحسن اجابت رسیده است تقبل‌الله حسناته وضاعف‌اجره

بیت

گرآب دهی نهاله تو کاشتهٔ ورپست کنی همش توافراشتهٔ

(اتمام المعروف خیر من ابتدائه) شنوده آمد که اشتغال کلی بکار آخرت شروع کرده‌اید مبارك باد اولا و آخراً واعانکم‌الله و نصرکم و یسرعلیکم الیسری وجنبکم عن العسری (فمن یردالله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام) از این طرف برادران وفقرا همه مشتاق‌اند سلام و دعا می‌رسانند جاوید مغیث مظلومان باد والسلام

---

(۹۷)

☆(الله مفتح الابواب)☆

حیات طیبه متصل زندگانی ملك‌الامرا والایامن مغیث المظلومین المجتهد فی طاعة الله الحریص علی عبادة‌الله(کانواقلیلا من اللیل مایهجعون وبالاسحار هم یستغفرون یذکرون الله قیاماًوقعوداً وعلی جنوبهم لایخافون

فی الله لومة لایم) مربی الفضلا الربانیین انیس الفقرا الروحانیین معین الدولة والدین ادام الله علوه پیوسته باد . سلام ودعا رسانیده می آید (السلام علینا وعلی عبادالله الصالحین وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیاً سلام قولا من رب رحیم) و آرزومندی واشتیاق همچو آرزومندی مقطوع الجوارح الی اعضائه واجزائه که (المؤمنون کنفس واحدة اذا اشتکی منه عضو تداعی سایر الجسد بالحمی والسهر (ماخلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة ان الله علی جمعنا اذا یشاء قدیر کتب علی نفسه الرحمة لیجمعنکم جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین) آمین یارب العالمین. آرندهٔ تحیت فرزند مخلص کافی وافی شیخ حسام الدین سلمه الله متوجه خدمت آن کعبهٔ آمال و قبلهٔ سؤال لازال مفضلا للوقود ومطلباً للعطاء والجود توقعست از انعام بی علت آن عز لازال عزیزاً که (انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزآء و لاشکوراً) که بخدمتی که لایق او باشد اورا نصب کند تا از چاکران و نواختگان آن ولی الانعام باشد .

بیت

بنواز مرا شها بکن مردمئی	تالاف زنم که دیده ام خرمئی
ای شاه زمان از تو چه گردد کمئی	کز رحمت تو شاد شود آدمئی

خود بیشتر صنعت و کار آن یگانه در بازار جهان درویش نوازیست و شکسته بندی توفیق بر توفیق وتأیید بر تأیید افزون باد (الخلق عیال الله فافضلهم عندالله انفعهم لعیاله خیر الناس من ینفع الناس) ولیکن منفعت زر سرخ درویش را مثل منفعت نقره نبود ومنفعت نقره همچو منفعت الکیس پول نبود اگرچه (النفع خیر کله) الافرق بسیارست از نفع تا بنفع پدر و مادر آدمی را در این زندان دنیا کشید ونفع انبیا واولیا خلق را از این

زندان دنیا بگشاد وفضای عالم غیب رسانید این سخن را پایان نیست ثواب ملك الامرا ومدد وتوفیق او بی‌پایان باد داعی مخلص معودست بحاجات عرض کردن بدان حضرت کریم و آن حضرت معودست بانجاح حاجات و اتمام مطلوبات ودلداری بی‌دلان

شعر

اکرام اهل الهوی من الکرم و امة العشق اضعف الامم

جاوید محسن باد داعی دراین احسان متحمل منت عظیم خواهد بودو برلطفهای سابق منضم خواهد گشت والسلام

---

(۹۸)

☆(الله مفتح الابواب)☆

زندگانی مجلس عالی صاحب اعظم ملك الامرا والایامن مغیث الملهوفین غیاث المظلومین مشهورالافاق فخر خراسان و عراق مونس الفقرا مربی الفضلا الذاب عن حریم الاسلام کهف الانام تاج‌الدولةوالدین ادام الله علوه در دولتی برمذاق آن استحقاق و سعادتی لایق آن اشفاق وعطیتی درخور آن همت ومکافاتی‌ومجازاتی لایق آن نیت داراد اقبال ساعد وروزگار مساعد وایزد عزوجل درکل مساعی راضی و راعی عالم الاسرار مطلع است که این داعی پیوسته حقوق احسان سابق وانعام و ایادی بی‌مر ملك‌الامرا ادام الله علوه را فراموش نکرده‌ام ویاد دارم و شاکر آن نعمتم وجاذبهٔ آن الفت هرروز پیوسته‌تر و بیشترست و دانم بحقیقت که از آن طرف نیز اعتقاد و اتصال روز افزونست که (من‌القلب

الی القلب روزنة والقلوب تتشاهد) وچنان واجب کند درقضیه عقل ودلیل
که البته محبت والتفات دوستی ازهردوجانب باشدومحرك شوق وداعیه
توقان ازهر دوطرف بود زیرا دوستی باحق وباخلق هرگز ازیك جانب
نباشد ونبوده است وتصور ندارد آواز ازیك دست بالانکند دو رقاصی
بیك پای راست نیاید (یحبکم) بی (یحبونـه) نباشد (رضی الله عنهم) بی
(رضواعنه) نباشد سلام وتحیت ازصدق وصفا مطالعه فرماید آرزومندی
واشتیاق سعادت آن ملاقات شریف نه در آن نصابست که عقل کوتـاه
نظر را از ادراك آن نصیبی تواند بود یا صبر کزین پای را با دست برداو
پای دارائی تواند بودن درغیب عجائب است وشبها آبستن است تانتایج
وآثار آن درعالم ظهور آید ودردلها شوقها ودرسرها سوداها متقاضی
آن نتایج اند وجاذب آنند ولابه کنانند تاآنچ درغیب مکتوم استوشبها
بدان آبستن است دروجود ودرظهور آیدومصور شود که حق جل جلاله
دراین جهان ودر آن جهان ازهر اندیشهٔ که درچشم نمی آیدصورتی خواهد
آفریدن که درچشم درآید لایق آن اندیشه وآن صورت را قرین خواهد
کرد بـا اندیشه کننده (ان کان کریماً اکرمك وان کان لئیماً اسلمك)
ملك الامرا ادام الله علوه بحمدالله تعالـی کـه آن قضیه را دانسته است و
اعتقاد کرده لاجرم همه اندیشهٔ او تعظیم امرالله است وشفقت علی خلق الله
همه گوش اوسوی نالهٔ مظلومانست وهمه چشم اوسوی گریه ستم زدگان
تا مرهم فرماید ودست گیرد حق تعالی هرروزوهر زمان توفیق بر توفیق
وتأیید بر تأیید افزونش دهاد آمین یارب العالمین فرزندعزیز متعبداخی
محمد اعزه الله از بندگان وچاکران قدیم ودعـاگویان وهواخـواهان
دیرینه آن حضرتست وپروردهٔ آن رحمت ورضیع آن نعمت متوجه خدمت

شده است برامید آن رحمت پادشاهانه‌توقعست که چون بعد ازیأس تمام
وحیرت وحرمان ومحنت فراق آن بزرگوار که مغضوب علیه شده بود
بعفو وبخشایش آن عزیز مشرف وزنده شد(وربنا ظلمناها‌ی) از بحضرت
کریم (والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین) ادام‌الله
علوه پذیرفته ومقبول آمد وباز درحلقهٔ بندگان راه یافت وازمجاوران
کعبهٔ آن اقبال شدکه بسیار همچو اودل بسته وبسته تشنه‌اند

شعر

کانا من بشاشتنا ظللنا بیوم لیس من هذاالزمان

اکنون جز آن نواختگاه ومعدن اقبال ملجائی وملاذی دیگر نمی‌داند
ونمی خواهد.

(ای ساقی از آن باده که اول دادی

رطلی دو در انداز و بیفزا شادی

یا چاشنئی از آن نبایست نمود

یا مست وخراب کن چوسر بگشادی)

مهر آنحضرت را بر گوشهٔ جان بسته است و سرمه امید در دیدهٔ نیاز
کشیده بدانحضرت می آید وبیش کشی ودست آویزی ندارد جز آن
رحمت بی‌پایان بشفاعت این داعی مخلص که از آنحضرت‌هرگزمردود
نشده است توقع از احسان وپادشاهی ودرویش نوازی بی‌حد آن‌یگانهٔ
جهان آنست که احوال پراکندهٔ اورا نظامی دهد وبعنایت و رعایت او را
زنده کند (ومن احیاها فکانما احیاالناس جمعیاً

آزادی را بلطف خود بنده کنی

بـه زانك هزار بنده آزاد کنی

جاوید معین خلایق باد آمین یارب العالمین

---

(۹۹)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت مخلد واقبال مؤید میسر و مفیض ملك الامرا مغیث المظلومین مونس الفقرا ذوالهمم العالیه السریرة الصافیه المعظم لامر الله المحب لما یحب الله (تتجافی جنوبهم عن المناجع یدعون ربهم خوفاً وطمعاً) عالم عادل اکرم انجب اسعد ولی الایادی والنعم معین الدولة والدین عضد الاسلام والمسلمین الغ قتلغ دلکابلکا الب دیندار پروانه بك ادام الله علوه و کبت عدوه وایده ونصره وطریق الخیر یسره بادابدا و هرخیرات که می فرماید و اساس می نهد و آنچ نیت دارد مقبول و مبرور باد (ان الله یقبل التوبة عن عباده ویأخذ الصدقات) آمین یارب العالمین . سلام ودعا وثنا ازاین مخلص مطالعه فرماید و آرزومندی بدان دیدار درویش نواز حلیم کریم (یحب للناس مایحب لنفسه و یختار للناس لنفسه و هواعظم عری الایمان) غالب و باعث شناسد حق جل جلاله که جامع الشتات و محیی الاموات و سامع الاصوات و مجیب الدعوات ملاقات را سببی سازد مبارك وسریع (انه مجیب سمیع) رافع تحیت فرزند مخلص کافی هنرمند شمس الدین دامت سعادته از خویشان این داعیست ودیر است که در آرزوی آنست که

بوسیلتی ازوسایل بخدمتکاری آن بارگاه مشرف شود و ازجملهٔ خادمان
و بندگان و چاکران آن حضرت باشد اجلها الله زحمت از آن جناب عالی
دور می‌داشت بالاشتیاق و ارادات بنهایت رسید .

بیت

صبر باعشق بس نمی آید عقل فریاد رس نمی آید

توقعست ازمکارم اخلاق آفتاب صفت عام منفت بی دریغ عطیت که
این شفاعت راقبول فرماید تا ثنای بی حدو دعای بی عد و ثواب بی غایت
مدخر گردد اگرچه رحمت و پادشاهی آن بزرگ هیچ طالبی را محروم باز
نگرداند لیکن احتیاط را شفاعت کرده شد .

بیت

من خود دانم کز توخطایی ناید لیکن دل عاشقان بداندیش بود

جاوید مغیث خلایق باد آمین یارب العالمین .

---

(۱۰۰)

☆(الله مفتح الابواب)☆

اقبال و دولت که مقصودومحسود مقبلان ابدی وسابقان سرمدی
باشد ملازم و مناصر و ممازج ذات شریف آن یگانهٔ عالم فخر الملوك
والسلاطین افتخار آل داود ذالمحامد الفاخرة باذل الدنیا للاخره معاهد
قلوب الفقرا اسوة الایامن والکبرا مخلص الارواح سرور الاشباح مغیث
اهل المحن معدن کل حسن ینبوع النفایس اشرف النفوس ذی النور الفطری
والادب العزیزی ادام الله علوهم مؤیدومسدد باد اولیای آن دولت باهره همواره

مسرور و منصور و اعدا مبتور و مقهور .

شعر

(سلام علیکم لاسلام مودع	ولکن سلام لایزال جدید
سلام علی اهل نادیکم	و من حل یوماً بوادیکم
سلامت کنم زانك درخاطری	گرازچشم دوری بدل حاضری
ایاغائب ازچشم وحاضر بدل	سلام علی الغائب الحاضری)

اوراد سلام وتحیت ازصدق وصفا ووفور ولا رسانیده می آید وپیوسته ازصادر و وارد از سراشتیاق و آرزومندی اخبار کمال آن دولت وفروغ آن اقبال که پناه ضعفاست و آرامگاه مظلومان و ملهوفان که سالهای نامحصور مستدام باد می‌پرسم ومستبدع و متفحص میباشم براميد آنك ناگهانی مبشری شادمان شاد کننده خبرمراجعت مبارك و معاودت آن سعادت بگوید وبرساند واین مشتاقـا را شادمان کند هنوز چنین صبح صادق طالع نشد ولکن باراجیف خوش و صبحهای کاذب باخبار آمدن آن خلاصهٔ شاهی و گزیدهٔ الهی بسی شادیهارا دریافتیم (فعدونی واخلفوا بشرونی ولاتفوا) دل قانع شده‌است ملاقات مفرح مشرف ولقای ظریف شریف ضاعفه الله شرفاً وعزاً بهمایون ترین وقتی و مبارکترین ساعتی میسر ومهیا باد پیوسته ذکر وشکر احسان پادشاهانه و دلداری ملکانه گفته می آیـد و گواه صادقترین برین دعوی ملك المشایخ امین القلوب جنیدالزمان ابایزیدالوقت خاصة الله فی الارض حسام الحق والدین علـم الهدی والیقین متع الله المسلمین بطول بقائه وانار قلوب العارفین بنور لقائه که در دعای خیرشما واستزادت کامرانی ودولت شما همدم ومعاون آن راهست آن دعوات خیر در دوام آن اقبـال وتضاعف آن دولت و

فیض فضل آلهی و عنایت آسمانی مستجاب باد والله ولی الاجابه و دعوة المخلص مستجابه از این طرف خرد و بزرك وجماعت فقرا كه برادران ما اند حال الصلوات والخلوات سراً وجهراً دعای آن دولت موظف میدارند ومزید دولت و كمال رفعت ازقاضی الحاجات ودافع السیآت وولی الحسنات تبارك وتعالی درمی خواهند تا مرادات وحاجات آن یگانهٔ عالمرا ادام الله علوه وبندگان ودوستانش بحصول موصول گرداند (انه علی مایشاء قدیر وبالاجابة جدیر وصلی الله علی محمد و آله) بندگان وچاكران ومجاوران آن جوار عصمت ومقیمان آن حریم حمایت كه درسایهٔ بسیطه مشرف اند ومكرم سلام بخوانید وجاوید مغیث الخلایق وپناه فقرا باد آمین یارب العالمین مشرفهٔ شریف دلنواز كهتر پرور رسید شادیها افزود لازال محسناً والسلام.

---

(۱۰۱)

☆(الله مفتح الابواب)☆

الله یجمع بیننا و یرفع البعد عن بیننا

(همان خدای كه مارا طریق هجر نمود

امید دارم كاسان كند طریق وصال)

رضینا من وصالك بالكلام — و یكفینا الاشارة بالسلام

فیوم لااراك كالف شهر — و شهر لااراك كالف عام

بخدایی كه ملكش ازعظمت — در خم آسمان نمی گنجد

كه ز دوری و آرزومندی — سخنم بر دهان نمی گنجد

(ولو ان لی بكم قوة او آوی الی ركن شدید) اگرسعادت مرا بدی و

یا تنم را همچو دلم بربدی بصد بربران شدی بجناب مستطاب خداوند افتخار الملوك تاج آل داود عالی همت مستبصر عاقبت خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم المشتاق الی لقاربه الروح العلوی والضمیر السماوی ادام الله علوه ودولته

(لوان الریح یحملنی الیکم تسبثت بذیال الریاح
وکدت اطیر من شوقی الیکم وکیف یطیر مقصوص الجناح)

گر توانی ای صبا بگذر شبی بر کوی او
ور گذر یابی ببر از من پیامی سوی او
ور دلم را بینی آنجا گو حرامت باد وصل
من چنین مهجور و تو پیوسته همزانوی او

حق علیمست (وکفی به علیما) که خیال آن آفتاب حسن روز و شب بواقعات دیدن و بخواب و معاینه دردیدهٔ این ضعیف داعیه است (ومن طول التفکر کل یوم رأیتك کل لیل فی المنام) بر صادران و واردان آنحضرت کریم رشك می برم و حسود می باشم و بنوشتن نامه و تبلیغ سلام آتش اشتیاق نمی آرامد

بیت

من سیر نمی شوم بلب تر کردن الا که مرا در افکنی در جویت
اعانقکم و النفس بعد عشیقة الیکم وهل بعد العناق تدانی
کان فؤادی لیس یشفی علیلة سوی ان تری الروحین ممتزجان

چند جهد کردم و چند لابه کردم تا آمدن بخدمت از روی صورت میسر شود وحاکم تقدیر در توقف میدارد

بیت

(گر بمانیم زنده بر دوزیم دامنی کز فراق چاك شدست

ور نمانیم عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شدست)

نی نی غلطم آرزوی اهل دین ومعرفت که از بهر هوای هرگز خاک نشود بلك (اخواناً علی سرر متقابلین) باشد (والحقنابهم ذریاتهم) باشد (ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض)

بیت

پیشتر آ پیشتر چند ازین بدخویی چون تومنی من توام چند منی وتویی

من و تو کرد آدمی را دو بی من وتو تو من بدی من تو

کی بود ماز ما جدا مانده من و تو رفته و خدا مانده

(انهم الیهم لایرجعون وان کل لما جمیع لدینا محضرون)

چنانك جانهای عزیزان ما وپیشوایان ما اگرچه از نظرما بیرون رفتند نیست نشدند همچو استار کارند امروز در نور آفتاب حق پنهان شده موجود الذات معدوم الوصف این سخن پایان ندارد که اگر بحرهای عالم مداد وحبر گردد ودرختان بیشها جمله قلم گردد و ذرات هوا جمله نویسنده شوند وصف ملاقات واتصالهای جانهای پاك ربانی وعشق بازیهای ایشان نتواند نوشتن ودرقلم نیاید .

بیت

از عشق دلا نه برزیان خواهی شد

بی جان زکجا شوی که جان خواهی شد

اول بزمین ز آسمان آمدهٔ

آخر ز مین بر آسمان خواهی شد

صد هزاران سلام ودعا می رسانم علی الدوام والتواتر صباحاً ومساء ومی خواهم که بجای سلام من باشم که برسم که (واتونی باهلیکم اجمعین)

اگرچه برزبان همه شرح شکراوست ودر دیده همه خیال وصال اوست
ودر دل همه ذکروفکراوست ولیکن روح مستسقی اشتیاق آن خداوند
است وبدینها سیر نمیشود امید واثق است از خداوند امید رواکننده که
علی العجل قبل حلول الاجل مشاهدهٔ جان افزای آن خداوند نادرة الزمان
منور الجنان ادام الله علوهم فی دولة صافیة ونعمة وافیة وعصمة کافیه میسر
و مهیا گرداند سریعاً انه کان للدعاء سمیعاً (ومن یقنط من رحمة ربه الا
الظالون .

بیت

نومید مشو امید می‌دار ای دل

در غیب عجایبست بسیار ای دل

مدار ای‌روح هیچ اندیشه که یار از توجدا ماند

رسن گرچه دراز آید گذر دارد بچنبر بر

حرام دارم با مردمان سخن گفتن

وچون حدیث تو آید سخن دراز کنم

لایتم مناجاتنا ابداً ولو جئنا بمثله مدداً) جاوید قبلهٔ حاجات و مصعد
مناجات باد آمین یارب العالمین. ازطرف کنیزکان که خواهران ما اند و
فرزندان ما اندزمین بوس می‌رسانندومتعطش می‌باشند ملازمان آنخدمت
سلام بخوانند مشرفهٔ شریف از آن جناب منیف بدین ضعیف رسید نور
چشم وسرور دل افزود وچون پیراهن یوسف چشم یعقوب روشن گردانید
(انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون) والسلام

☆(الله مفتح الابواب)☆

زندگانی فرزند مخلص مکرم مشفق معتقد صادق صدیق نادرة الزمان عالی همت فرشته صفت جمال الدولة والدین در رفعتی که سر بر آسمان دارد و روی بملك جاودان دراز باد وچهرهٔ دل که مشرف همه فضائلست ازغبار وسوسه وگرد غفلت زدوده وپاك ومصقول باد تا محل الهام ربانی باشد وفیض رحمت آسمانی آمین یارب العالمین وسلام ودعا بخواند وآرزومند داند (ومن القلوب الی القلوب روزنة

بیت

(گویند که روزنیست از دل سوی دل

روزن چه بود که نیز دیوار نماید)

حق تعالی دل آن فرزندرا بشادئی که ورای عالم فانیست مزین و آراسته دارد وبسلامتی ومراد فی ایمن الاحوال واقرب الازمان بما رساناد (انه علی ذلك قدیر وبالاجابة جدیر) وبرادران همه سلام میرسانند ومشتاق می باشند سلام ودعا بخدمت آصف زمان ملك الوزرا منشی الخیرات مغیث الخلایق نظام الملك وقت ادام الله علوه برساندو بخواص او آرزومند دانند وشاکر نعم دانند که ما احسانهای ایشان فراموش نکرده ایم (وما کان ربك نسیاً ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة اوفی السموات اوفی الارض یأت بها الله) چنانك عزیز را بواقعه نمودند که هرچ پیشت آید فرمان خدا اینست که زمین را بازکاوی و حفره کنی ودفن کنی و بخاك

پیوندی هم در واقعه از آنجا گذشت دید لگنی زرین در میان صحرابی
می‌تافت ولمعان می‌زد آن وصیت یادش آمد درحال زمین را بکند دو
گز کمابیش کرد همچنین بارها عاجزشد گفت مرا یکبار فرموده‌اند من
چندین بار کردم از آن واقعه بگذشت و می‌رفت آن شخص راکه او را
وصیت کرده بود بدید حال با او باز گفت گفت بدان که آن نیکوییست و
احسان که از بهر آنك درازی مدت پوشانیدهٔ خیرهاست آن خیر پوشیده
نشود وحق تعالی بفضل خود آنرا آشکار کند واگر کسی را درین گمان
است درنگر که درمنارهای بلند وازان مؤذنان ومنبرهای بلند ووعظ
واعظان و مکتبهای کودکان و غیر آن که همه آن نیکهای محمدست
صلی الله علیه وسلم وسعی او وصبر او برایذای کافران وقصد ایشان که
حق تعالی وعده کرده بود که من اینرا آشکارا کنم ونگه‌دارم اگرچه‌ترا
وارثی نیست من وارث نیکوکارانم (ولسوف یعطیك ربك فترضی و
الآخرة خیرلك من الاولی انا اعطیناك الکوثر لنا نحن نزلناالذکر وانا
له لحافظون) نیکی که برای‌خدابود نه‌ازنور آفتاب بود ومهتاب‌استخوان
در گور رود اما نور درزیر گورنرود بیار ما نور آفتاب را در گور کن باز
برسر آبید این سخن پایان ندارد (قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی
لنفدالبحر قبل ان تنفد کلمات ربی) حق تعالی توفیق برتوفیق وجدبرجد
وجذبه برجذبه‌ودعوت ودعوت و هدایت برهدایت متتابع وافزون‌داراد
(حرام دارم با مردمان‌سخن گفتن‌و چون حدیث تو آید سخن‌دراز کنم)
جاویدطالب وعاشق‌باد آمین یارب العالمین.

٭(الله مفتح الابواب)٭

زندگانی فرزند مخلص معتقد نادرهٔ جهان طالب حق تعالی عالی همت احسان پیشه طاعت اندیشه لطیف گوهر پاك عنصر مونس الفقرا محب الاولیا جمال الدولة والدین احسن الله عاقبته دراقتناء اسباب شادمانی و اعتناء اکتساب نیکنامی و تیسیر مقاصد دولت عالی منظوم باد وصحیفهٔ کامرانی وتوفیق خیر که اصل همه کامهاست و کیمیای همه مرادهاست بارقام فضل یزدانی مرقوم واوج معرفت واعتقاد مرتفع وفوج اجتهاد و میل خدمت رب العباد وحلاوت طاعت مجتمع وروزگار همایون که سرمایهٔ سعادت عالمنیست وملکی که از روزگار بیرونست بنشاط عقل وتازگی ایمان مقرون باد عقل بیچاره وجان هر بیچاره در نظارهٔ عجائب صنع و تصریف وتفریق حق تعالی متحیرست که ارواح همچون کبوتران کعبه بر بام امید خانهٔ حق جمع گشته‌اند برزنان بعضی پرخوف می‌جنبانند یعنی پرشکر ومستی وصنع اوهمچون کبوتر بازی برین بام بلند بی الهام و اندیشه وتخویف وترجیه هر کبوتر جانی را بطرفی گسیل میکند لایق گوهر آن کبوتر وبشهرها میفرستد بعضی را براههای ناایمن فرستد که اسیرچنگال باز میشوند چقچق فریاد کبوترمیشنود که درماندیم اگر بد خدمتی رفت دیگر نکنم وبال وپر بی ادبانه نجنبانم او مناجات چقچق ایشان درچنگال باز میشنود بعضی را خلاص میکند وهیبتی ومرحمتی دردل باز می افکند وبعضی را جواب (ولوردوا لعادوا) می‌فرماید (ولله

ملك السموات والارض يغفر لمن يشآء ويعذب من يشآء) يعنى آسمانيان همه لرزانند وزمينيان هم ارزانند چنانك سؤال كرد مصطفا جبرئيل را عليه السلام از حال أو گفت ساعتى چنان باشم كه پروبال من درهمه وجود نگنجد وساعتى چنان باشم كه از هيبت وعظمت پندارى صعوه باشم مصطفى فرمود صلى الله عليه وسلم شما كه مجرديد ونور مطلق اسير نفس اماره نى وهمسايگى طبيعت عنصرى نى شمارا چون خوفست گفت آن عظمت از آن عظيمترست كه عزازيل را بيك بازى مات كرد وهاروت را وماروت را بيك انديشه از اوج فلك بچاه بابل محبوس گردانيد و از زمزمۀ تسبيح ابليس را در دمدمۀ وسوسه آورد وهاروت و ماروت را درلجلجۀ سحر افكند (وطاف عليها طائف من ربكم

بيت

آنجاكه بودى گلستان با دوستان در بوستان

شد كرك وروبه را مكان شد جغدو كركس راوطن

عصمنا الله واياكم وآمننا من الفزع الاكبر وجمع بيننا اخواناً على سرر متقابلين انه يعطى النعم قبل استحقاقها و ينزل الغيث من بعد ما قنطوا) برادران وخواهران جمله سلام مى رسانند ومشتاق ميباشند والسلام

---

(١٠٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

چون موكل ضرورت وبيچارگى بوالعجبى آغاز كرد وسخت دلى درپيش گرفت سررشتۀ صبر وتمالك از دست داد وزحمت طويل بحضرت

آن مکرم جلیل آورد امیدست که بر عادت درویش نوازی و مسکین
پروری وشکسته بندی که خوی مهتران ومقبولان وسابقان وصادقان است
ومعهود ومرسوم عهد آن یگانه است ادام الله علوه اورا شاکر وذاکر بداعی
گسیل کند اگر چه تصدیع داعی دراز گشت لیکن بحمدالله سر و کار
باعالی همتست که این گستاخی و صد هزار پیش دل دریا صفتش زورقی
باشد استسقای ماهیان ملول نگرداند لجۀ آن بحررا (حدث عن البحر
ولاجرح) ذکراحسانش برهمه زبانها وشکر بی پایانش درهمه جانها مستدام
باد آمین یارب العالمین برقضیۀ (الاناء تیرشح بمافیه) (از کوزه همان
برون تراود که دروست) عجب نیست مداومت آن یگانه عالم که رئیس
اکابرست درخیرات وامام نیکوکاران منشی الخیرات والکرامات ملك الامرا
والایامن با اثنیۀ فاتحه واخلاص مشکین رائحۀ او درعالم منتشر باشد و
دیگران راتحریض شود وراغب کند براعمال بر که (هل ادلکم علی تجارة
تنجیکم) واگر سهوی نعوذبالله برود درمسابقت خیرات روزهمت عالی
متیقظ باشد که (اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذاهم مبصرون)
زود گریبان دل محکم بگیرد وچنك درداءمن ندامت واستغفارسخت کند
وتفحص نماید که سبب آن تغافل وتکاسل چیست و امهال و اهمال در
خدمت ذوالجلال از کجا راه یافت آن ثلمه را بند کند و آن کمین شیطان
را تدارك کند تا دارالملك ایمان ازچنین غوغا ایمن باشد وچون بنده
عقد امید بحضرت جاوید بست و خدمت و طاعت شکسته بسته اساس
نهاده برامید آنك کمال گیرد و کمرخدمت برمیان بست کمری که وسیلت
شود بتاج قبول بار آورد این کمرچون برمیان متعبد سست شد لابد خوف
افتادن باشد تدارك آن بباید کرد.

(اذا طرف حبلك انحل عقده - تداعی وشیکا بانحلال مرایر)
درسنت تهاونی رود شیطان درفرایض طمع کند
(فاحذرصغار الشرقبل کباره ان الکبار بدایهن صغار
آغاز مناره زیکی خشت بود مهمل داری توخشت رازشت بود
(واما بنعمة ربك فحدث) بقدرامکان تدارك باید کردن تاباز کمرخدمت
را برمیان محکم کن واگرچه آن خدمت درفضیلت از آن افزونست کـه
اگرصد کمربندی همچوخرگاه ترك مقصرباشی واگرهرسرمویی زبان
شود درشکروثنا قاصرباشی ومقصر

شعر

(ولو کان لی فی کل منبت شعرة لسانا یشکرمنك کان مقصرا)
ایزدتعالی صدر آن صدر راوضمیرمنیر آن امیررا ادام الله علوه بنوراخلاص
که وهاب اخلاص جل جلاله جهت مخلصان حضرت خود پنهان کرداست
درمخزن غیب آراسته داراد وقضای حقوق بی حدش که فرض عین وعین
فرض است کهتررا اکـرامت باد تا جاودان در مکافات و مجازات آن
اصطناع واحسان که بمجازات مجزی نخواهد شد (وهذا دعاء لوسکت
کفیته) پیغـام آن عزیز و حفظ الغیب بدین داعـی رسید دلگشـایی
حاصل شد

بیت

راحتش بادا کزومر خلق را راحت بود
نیست ممکن خلق را راحت مگرازروح پاك
صدهزاران دیك حلوا پخته آن لطف الفعال

صد هزاران جام باده برده زو اندوهناك)

---

(۱۰۵)

☆ (الله مفتح الابواب) ☆

الله يجمع بيننا و يرفع البعد عن بيننا قال النبى صلى الله عليه وسلم (ان الله تعالى عباداً امجاداً محلهم فى الارض كمحل المطران وقع على البر اخرج البروان وقع على البحر اخرج الدر الخلق عيال الله فاضلهم عند الله انفعهم لعياله) بحمدالله امروزدر اين دور مشاراليه درنفع عبادو اكرام فضلا و تربيت فقرا وانشاد خيرات تقبل الله ملك الامرا دستور اعظم نظام الملك فخر خراسان و عراق لطيف الفعال و الاخلاق امير ديندار ولى الايادى والانعام الذاب عن حريم الدين ربيضة الاسلام تاج الحق والدين ادام الله علوه واكرمه و احسن عاقبته و تقبل حسناته و تجاوز عن سيئاته وامنه من الفزع الاكبر آمين يارب العالمين سلام ودعا كه واجبست مى رسانم و آرزومندى بملاقات حقايق غالب و باعث است ميسر كل عسير ومسهل كل صعب و معطى النعم قبل استحقاقها قديم الاحسان جل و جلاله اسباب ملاقات بخوبترين وجهى ميسر ومهيا گرداناد (انه على ذلك قدير) معلوم رأى عالى باشد كه اگر در خور اشتياق و ارتباط نامهٔ نوشته آيد هر روز على التجديد نامهٔ جديد نوشتمى الا اصل اجتماع حقايق وتلاقى قلوبست و نخواهم كه آن عزيز را بصورت نامه خواندن تصديع دهم ليك چون

عزیزان استدعا میکنند بدان حضرت تذکرهٔ و دران هم معذورند که (المشرب العذب کثیر الزحام) فرزند عزیز مخلص سید المدرسین تاج الخطبا عالم فاضل متفنن جلال الملة والدین الامام ابن الامام ابن الامام رضی الله عنه وعن اسلافه الکرام پیوسته شاکر و ذاکر احسان و تربیت و نوازش آن بزرگوار است و بشکر شمارطب اللسانست اعلام می رود اکنون خویش این داعی مخلص است و عزیز عزیز عزیز هرمزید احسان و عنایت و نظر پادشاهانه که دربارهٔ اوفرماید این داعی منت داراست و بحقیقت آن احسان بدین داعی رسیده است و صدر کبیر مرحوم ملك الافاضل رکن الدین تغمده الله برحمته برین داعی حقوق داشت بانواع تقبل منه ومنکم ومن کل محسن (والله لاینسی من احسن عملا وماکان ربك نسیا ویؤت کل ذی فضل فضله و الدنیا مزرعة الاخرة طوبی لمن اغتنم وزرع واقرض الله قرضاً حسناً یضاعفه له) خود بیدار دلی وانتهاض همت عالی وشفقت شما بخیرات ازین تحریضات مستغنی

(ولیکن رایت السیف من بعد شحذه الی الهز محتاجاً وان کان ماضیا)

جاوید محسن باد و توفیق بر توفیق و تسدید بر تسدید و قبول برقبول آمین یا رب العالمین

---

(۱۰۶)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سایهٔ عدل و فضل ملك الوزرا آصف الزمان نظام الملك راستین صاحب اعظم دستور عالم عادل مفضل کریم منشی الخیرات منبع الکرامات

الموفق من السما المؤید من الرضا فخر الحق والدین ادام الله علوه و احسن عاقبته و تقبل حسناته وتجاوز عن سیأته وایده و نصره وللیسری یسره انه کریم مجیب دائماً مبسوط باد سلام ودعا که فرض عین و عین فرض است رسانیده می آید و آرزومندی بملاقات عزیزش متوافر است و پیوسته مستنشق ومتنسم اخبار سار می باشم وچون می‌شنوم که هر روز در خیر واحسان حریص‌تر است و در اعمال صالحات راغب تر ودر حقایق درین با یقین‌تر شادمان می‌شوم و از مجیب الدعوات جل جلاله مزید توفیق وتأیید ورضا وقبول او می خواهم مستجاب باد شکرهای احسان شما میخواهم که بنویسم چون قلم از نوشتن عاجز است مکافات آن بحق تعالی جل جلاله حواله کردم انه خیر مجازی ومکافی. دارندهٔ تحیت فرزند عزیز شیخ صالح قانع متنسك جمال الدین ایده الله درویشی عزیز است مشتغل باوراد خلوات مدتی مدید است که باقلت مال و کثرت عیال صبر راپیشهٔ خود کرده است وقناعت را قبلهٔ خود ساخته است چنانك سیرت درویشان متقدم بوده است رضی الله عنهم تابجدی خانقاهی بدست او بود دگران ازو بستدند هیچ جایی مراجعت ومرافعت نکرد از غایت قناعت خود امروز عیال افزون شده‌اند وطاقت قناعت وصبر ندارند از رحمت ملك الوزرا چشم میدارم که بر عادت درویش نوازی خویش خانقاه اخی گهرتاش را رحمه الله پادشاهی فرماید وبشیخ جمال الدین ارزانی دارد تا بفراغت او وعیال او بخدمت وطاعت حق مشغول باشند ودعای شما گویند دعای او در آن دولت نکو باشد ومستجاب باشد وبرین داعی منتی عظیم باشد که آن احسان با این داعی کرده باشد که پیوسته دل داعی نگران احوال اوست ونیکویی و اخلاق خوب او بدان می‌ارزد که خاطرها متعلق بود بمعاونت و یاری

او ملك الوزرا پیوسته متفقد درویشان و مستحقان بوده است و زیر سایهٔ درخت لطف ملك‌الوزرا بسی اهل‌خیر آرام یافته‌اند امیدست کـه شیخ عزیز جمال‌الدین شاکر وذاکر آن احسان شود جاوید ملاذ وپناه اهل خیر باد آمین یارب العالمین .

---

(۱۰۷)

☆(الله مفتح الابواب)☆

مسابقت ومسارعت ومنافست امیر اجل عالم عادل ملك خلقت عاقبت بین کریم الاخلاق طاهر الاعراق الحریص علی الخیرات الراغب الی الحسنات شمس الدولة والدین ضیاء الاسلام والمسلمین ادام‌الله علوه و وفقه وسدده بر تقادم ادوار برخیرات وحسنات وطلب مرضات رب السموات روز بروز افزون‌تر باد یسر الله له الیسری وجنبه عن العسری سلام ودعا موروده میدارم (سلام علیکم لاسلام مودع ولکن سلام لایزال الجدید) شنوده می آید توجه او الی الله تعالی وتبتل او بخیرات هر روز افزون ترست شادیهامی افزاید تا مشرفهٔ عزیز رسید متضمن انواع دلـداری ولطایف بجان و دل تلقی افتاد واز عزم مبارك استماع رفت ان شاءالله تعالی آنچ نیکوتر و بهتر ونافع‌تر اولا و آخراً بر آن موفق شود نستجیر الله تعالی انه خیر هادی و احسن مرشد ومعلومست که این داعی احسانهای شما فراموش نکرده است (شکر النعم واجب) ودلداریها که فرموده است فقرا واهل خیر را در حضرت حق تعالی شفیعان شمااند که حق تعالی هر عمل‌را صورتی خوب دهد واورا مستغفر ودعاگوی آنعکس کند که آن خیر کرده است (وما

کان ربك نسیا) خواجهٔ اجل دین‌دار حسیب نسیب موفق الخیرات ادام‌الله برکته ازخدمت شما شکرها گفت وازحسن سیرت شما واجتهاد شمادر خیرات ونیتهای صالح وعزمهای نیك حکایت کرد ونعم‌القرین هوشادیها افزود و شکر ها کردیم بر تزاید باد.

(۱۰۸)

☆(الله مفتح الابواب)☆

زندگانی مجلس عالی خداوندی در اقتنای اسباب شادکامی‌واعتنا باکتساب نیکنامی و تیسیر مقاصد دولت بتمامی سالیان نامتناهی بـاد سلك معالی بوفور دولت عالی منظوم وصحیفهٔ کامرانی بارقام‌فضل‌یزدانی مرقوم واوج حشمت‌مرتفع وفوج نعمت‌مجتمع وروزگار همایون‌بنشاط وخرمی‌مقرون داعی بغایت‌متحیر ومتفکرست باشرح آرزومندی‌واشتیاق بدریافت آن ولی الانعام والایادی چگونه دهد وشکر آن مواهب‌جسیم وعذر آن‌لطاف‌عمیم که‌از آن‌جناب کریم درحق‌اوفایض‌شده است بکدام زبان تهیه کند (خیالهاقصة فی‌شرحها طول) پس چون شرح آن‌دربیان‌و بنان نمی گنجد دست از آن داشتن و بدعای دولت عالی مشغول شدن بصواب نزدیکترمی‌شناسد ایزد تعالی آن ذات‌شریف راکه طراز کسوت معالی وزینت ایام ولیالیست روزافزون داراد بعد از ایراد سلام و دعـا عرض‌میرود که‌جماعتی(از) درویشان‌عزیز که‌دعای‌ایشان‌درحضرت‌مستجاب باشد ازین داعی مخلص التماس کردند بشفاعت‌جهت‌خواجه فخرالدین

یوسف که غریق نعم وعتیق کرم ملک الوزراست ازقدیم وبسبب ناموافقی
ایام بسیار کسر وزیان افتاده است اورا وازخدمت خجل مانده است در
غرامت وصدقات ومواهب ملک الوزرا ادام الله علوه بعالمیان میرسد املست
که آنچ در ذمت اوست تحقیقی فرماید وموهبت نماید تا مکافات آن
احسان از رب العالمین اضعافاً مضاعفة برسد وبرین داعی منت باشد وبر
احسانهای سالف منضم گردد والسلام

---

(۱۰۹)

☆(الله مفتح الابواب)☆

زندگانی مجلس عالی امیر اجل عالم عادل مؤسس الخیرات مقدم
الحسنات قامع الظلمه معین المظلومین مربی العلما محب الفقرا سیف الدولة
والدین الغ قتلغ خاص دیندار عالی همت والی ربک ادام الله قرین اقبال و
دولت وسعادت ودوستکامی وشادمانی وتوفیق باد ایزد تعالی سفر وحضر
موفق ومسدد ومرشد وناصر ومعین باد بحق محمد وآله السلام ودعا و
مدحت ازسر صدق و ولا ووفور محبت وهوی مطالعه فرماید آرزومندی
بدیدار مبارکش وافر شناسد اسباب ملاقات علی ایمن الحال و احسن
الفال میسر ومهیا باد چون شنوده می آید حرص آن عزیز بر خیرات و
صدقات وصلوات شادمانی مینمایم وازحق تعالی مزید آن توفیق میخواهم
واستظهار کلی حاصلست بدان دوست مخلص ایزدش دریمن و کرامت
روزافزون داراد. آرندهٔ تحیت فرزند عزیز مخلص نظام الدین نظم الله
اموره ازخدمت شکرها کرد و آزادی نمود وازدلداری شما ومظلوم پروری

شما هزار چندانست وشما را معلوم است که خاطر درویشان چنده متعلق
حالت نظام الدینست نظام الدین را هرچه هست فـدای فقراست از عهد
طفولیت الی یومنا هذا او فرزند فقراست هرچ درحق او کنند چنانست
که درحق فقرا کرده باشد خصوص که این ساعت از انواع زیان‌مندشده
است وازهرطرفی که امیدسودی بود زیان بر زیان نمودمع هذاهر نشیبی
را بالاییست وپس هر درشتی آسانیست.

شعر

فلا تحسبن انا علی الدهر ضیع فللدهر من بعد العثار نهوض
(تا بود چنین بدست کار عالم راحت پس انده است وشادی پس غم)

الاهر کسی را آن قوت صبر نیست که چندان صبر کند که فرج پیش او آید
او پیش فرج وا می‌رود دشواری ازینست اما خنك آنکس که همچو امیر
دین دار الغ والی بك ادام‌الله علوه مسکینان را و بی‌صبران را دست گیرد
و بنوازد لله تعالی توقع می‌دارم که آن لطف که فرمودی درباب نظام‌الدین
واورا بازجستی تمام فرمایی واورا ازین حال برآری تابرین داعی منتها
باشد وخدا دوستان ترا شادکام کند و دشمنان تراکور گرداند و دولت
ترا آن سری گرداند تا هم این جهان امیر باشی وهم آن جهان امیرالله‌الله
هنگام رقتست ووقت شفقت است کارد باستخوان رسیده است این ساعت
یکی هزار بود وثواب بی‌شمار بود و براحسان پیشین منضم شود وفقه الله
وسدده وایده و کلاه ورعاه ومن الخیر لااخلاه مانیز بدعای او میان بسته
باشیم ویاران مـا وبرادران ما بدعای خیر میان بسته باشند فخرالمشایخ
جنیدالزمان حسام‌الحق والدین سلام ودعا می‌رساند و آرزومند می‌باشد
والسلام .

(۱۱۰)

☆(الله مفتح الابواب)☆

همواره ایام واعوام امیر دین‌دار عالی همت روحانی ربانی خدای ترس درویش پرور مغیث المظلومین مختص الملوك و السلاطین ملك السواحل امیر الرواجل والمراجل عاقبت بین حلیم کریم المعظم لامر الله المشفق علی خلق الله بهآء الدولة والدین ظهیر الاسلام و المسلمین ادام الله علوه درخیر گستری و مظلوم پروری وخدا ترسی و با خاصان حق همنشینی مستدام باد اولیا منصور واعدا مقهور وبحقیقت اولیای ما عقل ماست واعدای ما نفس امارهٔ ماست ومعلومست که آدمی دردولت ورفعت برمثال خاکیست که بادش دربر باید ببلندی برساعتی که (الدنیا ساعة) باز بحضیض اجل بر زمین فرو گذارد خنك آن خاکی که چون بالا برآید برمرکب باد خویشتن فراموش نکند وبداند که من همان خاك بی‌دست وپایم واین بلندی‌واین باد عاریتست

بیت

(برباد فکندهٔ بنای همه عمر   برباد کجا بود بنا پاینده)

خنك آن خاك (که) در آن بلندی خویشتن شناس بود و گوید خداوندا من همان خاکم خویشتن را غلط نکرده‌ام ترا می‌دانم که خداوندی بلندی آن تست من درین بلندی پست‌توام و بندهٔ توام بقصد هیچ دیده رابخاك خود خسته نکنم چون چنین باشد روزی که این خاك ازمرکب بادپیاده

شود حق تعالی اورا سوار نور خود گرداند و بعوض مرکب بادمرکب نور ارشاد بدهد ودر گوش او همی گوید کوسوارهٔ آن دولت که (لاتأسوا علی مافاتکم) سلام ودعا بخواند ومشتاق داند جمع الله بیننا (اخواناً علی سرر متقابلین ان الله علی جمعهم اذا یشاء قدیر) امیر عالم فرزند مخلص ازدعاگویان وشاکران وذاکران احسان واکرام آن یگانه است بسیار شکرها کرد ازخدمت آن پادشاهی که کردند و لطف امید می داریم که عن قریب ازحضرت (ان الله لایظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه اجراً عظیماً) مجازات آن احسان اضعافاً مضاعفة مدخر ماند وشك نیست که امیر عالم را علمه الله حق تعالی از برای کاری آفریده است (وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون) الا جهت امتحان درین غلامی افتاده است چنانك یوسف صدیق علیه السلام چند روزی درین غلامی افتاد وبندگی غیرحق کرد وخدمت مخلوق کرد آن امتحان بود باز باصل خود رفت وآن خدمت حق است و ترك مخلوقان کرد (کل شیئ یرجع الی اصله) چون غریب ومهمان شماست چند روزی چون عزیز مصر بارکان واعیان وخدمتکاران ودوستان خود جهت او وصیت خیر فرمایند که (اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولداً) حق تعالی بعد چندین قرن شکر ان عزیز مصر میگوید بدین لطف که کرد درحق یوسف صدیق علیه السلام که وصیت کرد که (اکرمی مثواه) توقع ازمکارم اخلاق وحسن اشفاق خداپرستی ودرویش نوازی آن یگانه است که پادشاهی فرماید وسایهٔ لطف مخدومانه وپدرانه برسر امیر عالم گستراند تا در آفتاب قیامت سایه گردد ازرحمت برسر او وجاوید کهتر نواز باد.

☆(الله مفتح الابواب)☆

سینهٔ همایون امیر اجل عالم عادل محسن امجد اسعد مهذب الدولة والدین ادام الله علوه هر روز صافی تر و روشن تر باد. سعادت ابدی مساعد و تصاریف زمان شادی افزای و نواصی اعدای دولت در قبضهٔ اقبال و سعادت او مذلل و مسخر باد. توفیق خیرات که عظیم‌ترین نعمتیست و سنی ترین کرامتیست اورا مدد از حضرت کردگار لاینقطع باد سلام و دعا و تحیت وثنا ازین داعی مطالعه فرماید و آرزومندان وصال داند والحریص محروم (ولا یلقاها الا کل ذو حظ عظیم) باری تعالی اسباب ملاقات وادوات مواقات میسر ومقیض گرداناد. انه ولی الاجابه و دعوة المشتاقین مستجابه. آرندهٔ تحیت فرزند عزیز کافی معتقد هنرمند نیکو اخلاق شمس الدین دامت سعادته ازخویشان وفرزندان این داعیست احرام خدمت بسته است می خواهد که ازجملهٔ بندگان وچاکران آنحضرت باشد وپادشاهی واحسان شما هیچ امیدوار را خائب و محروم باز نگردانیده است و ماذاك یلیق بایادیهم وحاشا عن نادیهم توقعست که سایهٔ رحمت وبنده‌نوازی و کهتر پروری بروی گستراند تابراخوان واقران خود مفاخرت و مباهات نماید ومجربست که درکارها وخدمتها جلدست ومیان خدمت او و خدمتهای دیگر خادمان وچاکران فرقهای بسیارست امیدست که مقبول آن مقبول گردد (وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء) وشاکر وذاکر باز گردد چنانك

چندین هزار امیدوارشاکروذاکرنداز احسان شما (الخلق عیال الله واحب الناس الی الله انفعهم لعیاله (ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون) برین داعی منت باشد جاوید محسن باد والسلام.

---

(۱۱۲)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت آسمانی و کرامات ربانی میسر و مفیض رای عالم آرای ملک الامرا و الخواص المخصوص بالقرب و الایناس صاحب الدولتین ولی السعادتین ناشر العدل والاحسان ظهیر الملة المحمدیه قامع البدعة الدنیه مونس الفقرا مربی العاما الموید بالتوفیق والتشدید (وللآخرة خیر لك من الاولی) معین الحق والدولة والدین ادام الله علوه وایده ونصره و کلاه ورعاه ومن الخیر لااخلاه واحسن آخرته وعقباه سلام ودعای فراوان ازین داعی مخلص مطالعه فرماید وآرزومندی بملاقات باکرامات و سعادات عزیزش که دائماً بی انقطاع در حفظ حق تعالی محفوظ بادومستبشر. غالب وباعث آید توفیق ملاقات باسبابی که حضرت میسر کل عسیر علیه یسیر ولایحتاج الی البیان والتفسیر میسر ومهیا باد نوازشها ولطفهای پادشاهانه وحفظ الغیب که در دلداری این ضعیف می فرماید شرح آن در آثار قلم درنیاید ودرلهجات زبان درنگنجد شکر ومکافات آن موکولست ومفوض (بحضرت خیر الناصرین ونعم المجیب القریب قدیم الاحسان معطی النعم قبل استحقاقها فماظنك بعد استحقاقها جزاء الله افضل لماجزا به محسناً) آمین یارب

العالمین. آرندهٔ تحیت فرزند عزیز کافی هنرمند معتقد کامل الکفایه شمس الدین دامت سعادته متوجه خدمتست و معیل ومستحق و دست گشاده وحسن الاخلاق و کافی وجلد در خدمت می‌خواهد که شرف آن قبول دریابد وبخدمت آن یگانه مشرف شود و ازبندگان آن حضرت معدود گردد وبراخوان و اقران خود مفاخرت و مباهات نماید و کرم شاهانهٔ آن بزرك ادام‌الله علوه منتهض است بانجازحاجات ودستگیری محتاجان و امیدواران توقعست که دربارهٔ او پادشاهی فرماید وبنده نوازی برین داعی منت باشد وبراحسانهای قدیم منضم گردد (وماکان ربك نسیاً) جاوید مغیث خلایق باد.

---

(۱۱۳)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت واقبال دوجهانی قرین روزگار ملك‌الامرا ولی‌الانعام ادام الله علوه باد پادشاهی ولطفها و دقایق دلداری و درویش نوازی که می‌فرماید درحضرت (فمن یعمل مثقال‌ذرة خیراً یره) مقبول ومبرورست وعن قریب ثمرات آن خیرات دررسد (سأریکم آیاتی فلاتستعجلون) رافع تحیت فرزند مخلص سعدالدین خویش این داعیست و کودك مظلومست نیم باغ او را متعلقان و بندگان شما خریده‌اند توقعست که بندگان را وصیت فرماید که اورا بلطف نگرند وازبندگان شما دانند عنایت ولطف پادشاهانهٔ شما برجهانیان می‌رسد وحق تعالی درخور آن اکرام ولایق آن افضال‌ازبهرشما نیکیها وخلعتها پنهان کرده‌است (ان‌الله

لایضیع اجرالمحسنین) داعی هرجاکه هست بدان دعا میان بسته است
ووام دار دعای خیر آن عزیزاست وشاکراحسان او وام دار هرجاکـه
وامدار باشد وقضای آن حقوق بدعا برو واجب باشد تن بی ادب دارم
از جنـاب عالی زحمتش دور میدارم الا ضمیر و دل چـالاك بخدمت
میفرستم .

بیت

گردلم را بینی آنجاگو حرامت باد وصل
من چنین مهجور وتو پیوسته همزانوی او

جاوید بحلل توفیق محلل باد و مغیث خلایق و قرین بوستان حقایق
آمین یارب العالمین

(تا ظن نبری کـه من کمت می بینم
بی زحمت دیده هر دمت می بینم)

مع هذا چون عنایت وپادشاهی شما دربارهٔ این داعی مشهور شده است
داعی شفیع می گیرد امام اجل عالم خیر القضاة تاج الدین ادام الله فضله
که باردیگر اورا بنوازد ومنصب قضابوی ارزانی دارد که غیر آن بزرك
ملجائی ومخلصی نیست اهل خیررا امروزپاداش باقی دارد و برین داعی
منت عظیم خواهد بودن وبرمنتهای سابق منضم گردد انشاء الله تعالی.

---

(١١٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

حق تعالی علیمست و کفی به علیماً که بغایت وازغایت افزون تر

خجلم وشرمسارم ازابرام وتصديع مکاتبات بخدمت ملك الامرا المشرف بالعلم المزين بالحلم حسن الخلق لطيف الخلق المقتدى بسيرة النبی قاهر الشيطان الابی سراج القلوب ساتر العيوب سايس الشاردين ساقی الواردين منبع الادب منجح الارب ارتياح الفؤاد ينبوع الوداد ولی الاحسان خلاصة نسل الانسان معين الدولة والدين ادام الله علوه وخلد فی سلامة الايام رفعته وحرس من الغير دولته وظاهر عليه احسانه ونعمه ومواهبه و وقسمه وزاد فيما حوله و ختم بالحسنی عمله واعطاه من خير الدارين سؤله وامله

(اطال الله عمرك فی سرور وعاد عليك عيدك الف عام

ولازالت نفوساً من اناس تحمل عنك محذور الحمام)

سلام وتحيت مطالعه فرمايد و آرزومندی و تعطش کاشتياق الحبيب الی حبيبه والعليل الی طبيبه وتوقانی الی رؤيته الوضيه و اخلاقه المرضيه لايمکن کتمانه ولايقاوم الی اشجانه باری تعالی ملاقات باسرع الازمان وايمن الاحوال ميسر ومهيا گرداناد صفت آيينه ندارم درلطافت اما سخت رويی آيينه دارم دروقاحت وابرام اميدست که چون ازبهر خداست جل جلاله خالصاً مخلصاً برخاطر عزيز شريف لطيف ظريف ثقيل نيايد واگر بدان را باميد صفت رحمت آلهی ومجازات وثواب نامتناهی سبك گرداند موفق من رب التوفيق عرض می رود يکبار ديگر حال فرزند مخلص نظام الدين نظم الله اموره که باتفاقات سنيه که عقول بتدبيری خويش از محالست آن نتوانند سالم بودن واگر بتدبير عقل ممکن بودی از زيان احتراز کردن سلطان عاقلان سلطان عقل را نفرمودی خالق عقل که (قل لااملك لنفسی نفعاً ولاضراً الاماشاء الله ولو کنت اعلم الغيب لاستکثرت

من الخیر ومامسنی السوء) چون حال آفتاب این بود که سر گردان آن درگاه بود در نفع وضر ذرهٔ خود چه گوید وچه لافد توقع از مکارم اخلاق عنصری بدرسته نه عاریتی بل (ذریة بعضها من بعض) میراث صفت کرم ورحمت واعتماد برفضل حق وتوکل بروی تقدیم خیرات که (وعسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیرلکم) متوارثست ذریات طیبه را از اصول پاك خویش که (والحقنا بهم ذریتهم) نظرعنایت پادشاهانـه درباب احوال متفرق شده وبی مراد گشتهٔ او گسترانند تا احیای او باشد وبرین داعی منتی عظیم باشد که فرزند عزیز حقوق خدمت وحقوق فرزندی دارد از عهد صغر چشم می‌دارم که کرم آن بزرك مستغنی گرداند بعدازین از کسانی که احسان الله را برکاری نمی‌دانند (یتخذ ماینفق مغرماً) تـا باقی عمر مرفه خلاص یافته باشد ازغرامات بعنایات وکرامات آن ولی النعم تابدءی دولت و سعادت دوجهانی شما باد اعیان دیگر عمر بپایان آورد مدتیست که آن دریوزه نامهٔ بخدمت منبع المکارم لازال قبلة للایبین خواست آنها کردن موقوف داشته شد تـا رکاب همایون صاحبتها لسعادات السماویة بیمن وسعادت رجوع کند الحمدلله مراجعت آن عزیز مبشر قلوب و اشباح و مفرح عقول وارواح گشت (الحمدلله علی فضله... قدرجع الحق الی اهله) (اعملوا آل داود شکراً وقلیل من عبادی الشکور)

---

(۱۱۵)

☆(الله مفتح الابواب)☆

الحمدلله تعالی که توفیق خیرات وتوفیر صدقات ودرویش نوازی

وخدای پرستی وعاقبت بینی و خیر اندیشی قرین دل پاك آن یگانهٔ عصر کریم
محسن ولی الایادی والکرم گردانیده است زاده‌الله داعی مخلص سلامی
رساند وبدعاء خیر و کرامات و سلامات ایشان مشغولست حاله‌الصلوات
والخلوات وسخت خجل گشتم از آنچ فرمودید از ایثار وصله و احسان
حقاکه این داعی جهت آن نیامد که آن عزیزان درزحمت افتند تقبل‌الله
منهم ازیشان قبول گرداند و اضعاف مضاعفه از خزینهٔ آلهی خود عوض
فرماید ومزید ومدد دین ودولت ودنیا و آخرت آن عزیزان گرداند که
(ویؤت من لدنه اجراً عظیماً) دیگر اعلامی می‌رود که فرزند عزیز
مخلص عالم‌زاهد عابد عارف ولی‌الله سراج‌الدین ادام الله برکته درصدد
آن بود که مدرس مدرسهٔ بزرك باشد یاشیخ خانقاه عظیم الاغیرت حق
اورا بخدمت خود چنان مشغول کرد که ازدنیا منقطع کرد اما چون تن
آدمی ضعیفست همچون درختی ضعیف خاصه که میوهای علم ومعرفت
وموارد غیبی بروی فرود آید بیم باشد که شاخهای آن درزحمت بشکند
محتاج باشد باستونها تا قائم ماند هر بندهٔ خدا که توفیق یابد بخدمت
این چنین درخت سعادت و نگه‌داشت اوباستون زدن وتیمار کردن او
بندهٔ مقبل باشد آن خیر بالای نمازها وروزها وحجتها و صدقهای دیگر
باشد زیراصدقه همچون آب دادنست، آب را بزمین گلزار فرستی به بود
که زمین خارزار، اگرچه در کارست اما فرق بسیارست آن مقام مبارك‌را
مصلحتست بشیخ اعز سراج‌الدین دامت برکته ارزانی دارند ونام‌زد کردن
تاصد هزار راحت ورحمت وقبول رویی نماید واین داعی منت‌دار باشد
والسلام .

☆(الله مفتح الابواب)☆

(پیوسته سرت سبز ولبت خندان باد

پیوسته دل جهان ز تو شادان باد)

شادی بی عثار ومستی بی خمار ملازم فرزند عزیز فخر البنین مظفر الدین اظفره الله علی کل عدو (من الجنة والناس) وایده وسدده و ارشده ووفقه لما یحب ویرضی، سلام وتحیت بخواند ومشتاق داند ومعلوم داند که فرزند عزیز وافی نیکعهد حسام الدین برمن وتو حق خدمت ویاری دارد بسیار (والبادی بالخیر لایکافی) شنوده آمد که آن فرزند بااو مناقشه می کند بقول صاحب غرضان وبعضی چیزهارا محسوب ومسموع نمیدارد وحسام الدین امین ومعتمد وفرزند ماست (والقول قول الامین مع الیمین) ازبهردل این پدر اورا دلداری کند ووعدهٔ خلعت دهد وخاطرش رابجای آرد وآن لطف بااین پدر کرده باشد ومعلوم ست شمارا که حسام الدین در کنارما بزرك شده است بدونیك او، او بهتر داند اگر گمان شماست و واگر قول کسی دیگرست علی کل حال آن از حال اودورست که درنصیحت ونیکخواهی تقصیر کرده باشد تا این قیاس نکنی وآن گمان نبری که (ان بعض الظن اثم) آن گمان از قبیل آن ظنهاست که پشیمان شوی واثم بینی

شعر

(ستعرفنی اذا جربت غیری و تعلم انی لبق نصوح)

الله الله این وصیتها را دربارهٔ او ازقبیل تکلف ومبالغه نشمرد وبلك از بسیار اندك وازهزار یکی هر زیادتی که‌درین مطالبه‌ومناقشه مطلوبست آن فرزند را و مطموع آن بحقیقت خسارتست و زیان تا معلوم باشد چنانك گفته‌اند که مبارزی را اسب‌اوزخم خورد پادشاه مرکب خاص که سر آخرتازیان اصطبل بود باوداد واورا سوار کرد ناگهان بران‌مرکب هم زخم رسید ناگهان از زبان پادشاه بجست که‌دریغ! درحال آن مبارز از اسب فرود آمد وچندانك یدك دیگرپادشاه پیش کش کرد قبول‌نکرد وگفت من جان عزیزرا ازنصرت خواه تو دریغ نمی‌داشتم و نگفتم کـه دریغ توجهت چهارپایی که بمن دادی دریغ گفتی بروم خدمت پادشاهی کنم که قدر روح من بداند واین گوهر بگوهرشناسی برم واما دعوات خیروسعادت وراست‌شدن کارهای شما ازجایی که امید ندارید (ویرزقه من حیث لایحتسب) فذلك عنا والاجابة من الله والغوث والعون بلاکیف ولاکیفیة حوالینا.

(رضیت بما قسم الله لی) (وفوضت امری الی خالقی)

(لقد احسن الله فیما مضی) (کذلك یحسن فیما بقی)

شعر

هرچه دشواریست برتوهم زباد وبودنست

ورنه عمر آسان گذارد مردم آسان گذار

خففوا یخفف‌الله علیکم والسلام. اگرازحسام‌الدین شکراو نشنوم خواهم رنجیدن عظیم (انا نحن نزلناالذکر وانا له‌لحافظون)

---

(۱۱۷)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(ان الله مع الذین اتقووالذین هم محسنون) دل دولت تازه‌وجان اقبال خندان بسعیهای مبارك واهتمامات پادشاهانهٔ صاحب اعظم دستور مکرم مشهور الافاق ولی الایادی والاشفاق خداپرست ربانی عالی همت وافررحمت تاج الحق والدین الحسیب النسیب الاصیل الجمیل ادام الله علوه پیوسته باد علی الایام وتقادم الاعوام امداد توفیق برافزون وتضاعف اولیا واحباب مسرور بحق محمد و آله اهل الهدی والنورسلام تحیت و ثنا علی التجدیدرسانیده می آید. آرزومندی بدیدارهمایون بی‌حدومرست جامع الشتات وسامع الاصوات اسباب ملاقات بزودترین زمانی وهمایون ترین وقتی مسهل ومیسر گرداناد. عوارضی که ذات مبارك را امتحان کرده است سبب درجات ووسیلت نجات وثواب ایوبی ونجات یعقوبی رامستجاب وجاذب آرندهٔ تحیت بندهٔ قدیم شما ورضیع لبان نعمت شمافرزند عزیز مقبل معتقد شمس الدین دامت سعادته باردیگرمتوجه آن کعبهٔ آمال و معدن افضال ومحط رجال گشته است واحرام آن خدمت بسته‌است (و المشرب العذب کثیرالزحام) و صاحب اعظم از آن اصلست کـه بندگان چون معاودت نمایند بحضرت ایشان چون جای دیگر هیچ خود نیابند (الرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل) برخوانند ایشان عفو فرمایند ازماضی وتاریخ بنده نوازی ازین ساعت ازسر گیرند و صاحب اعظم از آن اصل است (وحق علی ابن الصقران یشبه الصقرا) برنمی ویرث

من آل یعقوب واجعله رب رضیا) توقعست از اکرام وافر مجموع از مکتسب وموروث که باردیگر سایهٔ مرحمت و نظر عاطفت در بارهٔ این امیدوار مبذول فرماید (انه کان للاوا بین غفوراً)

ان کان لایرجوك الا محسن   فبمن یلوذ ویستجیر المجرم

من از جهولی کردم چنان سزید از من   تو خود کریمی آن کن که از کریم سزد

دائماً موفق باد علی الخیرات والحسنات والاعمال الصالحات ومایرضی به رب السموات آمین یارب العالمین. احسانهایی که فرموده است ومی فرماید شکر آن در تحریر قلم و بیان زبان نگنجد وشکر مکافات آن خیر از حضرت (یرزق من یشاء بغیر حساب والله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون) صورت نبندد باری تعالی از آن انوار که در خزانهٔ بی نهایت از بهر مقبولان خویش مخزون کرده است مکافات احسان آن یگانه کناد (ویؤت من لدنه اجراً عظیماً) آمین یارب العالمین والسلام.

---

(۱۱۸)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(صبح سعادت بجهان بردمید   ملك سلیمان بسلیمان رسید

انت الامیروان تؤت منشوراً   فالامردونك ان لم تؤتمن شوراً)

امداد برکات و کرامات وعصمت آلهی توفیق وتایید نامتناهی مقیض ورام مرام صدر کبیر معظم سیدالوزرا آصف الزمان. نظام الملك معدن العدل و

الانصاف شریف النعوت والأوصاف العالم العادل المحسن مونس الفقرا مربی الفضلا صاحب الدولتین والدین علاء الاسلام والمسلمین اب الملوك والسلاطین علم الهدی والیقین ادام الله علوه واقباله وحقق مرجوه وآماله ولازال السعد له ناصراً وعین الکمال عن جلاله قاصراً کلاه الله ورعاه ومن الخیر لااخلاه واتم مکارم دینه ودنیاه سلام و تحیت ازین داعی مخلص مشتاق مطالعه فرماید وآرزومندی بلقای مبارك ومنظر همایون که هلال عید محتاجان ومظلومانست وشمع جمع هنرمندانست غالب و باعث داند جمع الله بیننا اکرم جمع فی ایمن ساعة یمتد الی الابد اجتماعاً فی الله ولله فانه لاینقطع قال الله تعالی (الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقون) یعنی الذین تخاللوا وجالسوا و تواخوا لله تعالی کالمهاجرین تواخوا مع الانصار فتلك الصحبة لاینقطع فی الدنیا ولا فی الآخرة لان سببه لاینقطع فیدوم بدوام سببه قال النبی علیه السلام (کل نسب وسبب ینقطع الا نسبی وسببی) یعنی سبب وضعته انا ونسب و اخوة وضعتها انا باذن الله تعالی لاینقطع الصاحبان فی الله یمین احد هما صاحبه علی الخیرات غیبة بخیاله و حضوراً بمقاله فاذا خرجاً من الدنیا فلاقاروحهما فتکالما بلسان الروح احدهما صاحبه کما یتکلم الروح فی المنام وبل اظهر لان فی النوم یتجرد الروح الشریف عن الجسد الکثیف الناسی الثقیل الجمادیة المظلمة فیقول الروح لروح صاحبه نعم الاخ و الصاحب لی انت فی الدنیا و الآخرة الی آخر مایقولون والعاقل یکفیه الاشاره وحفنة تکفی لتعریف البیدر آرندهٔ تحیت فرزند مخلص الامام الفاضل المتقن الحسیب النسیب تاج المدرسین مجد الملة والدین ادام الله فضله وایده بروح منه بخدمت تعریف او حاجت نیست که نظر عالی بر ضمایر بیگانگان مطلع باشد (اتقوا فراسة المؤمن

فانه ينظر بنور الله) خاصه احوال حبيب وخليل ومحب و دعاگوی خود که (سيماهم فی وجوههم) و کلامه فی لحنه انه تدل علی خصاله الشريفة الکريمة زاده الله قرباً اليکم ومودة ولافرق بينکم ظاهراً و باطناًمتوجه خدمت بود اين مبارك باد را همراه کرده آمد که مستجاب باد ومستدام علی مر الايام اين مبارکی آمين يارب العالمين چون حامل خدمت از مخلصان قديم آن حضرتست وازخانه است برين مختصر مکتوب اکتفا باشد باقی بمشافهه بخدمت عرض رود والسلام .

---

(۱۱۹)

☆(الله مفتح الابواب)☆

همواره ايام واعوام ملك الوزرا آصف الزمان نظام الملك دستور اعظم اب الملوك والسلاطين ناشر العدل والفضل والاحسان مجد الدولة والدين علاء الاسلام والمسلمين مغيث المظلومين قامع البغاة والمتمردين ادام الله علوه بخيرات وحسنات وتعظيم امر الله و الشفقة علی خلق الله و الحب لله والبغض لله و الاعطاء لله والمنع لله و الاخلاص لله مستغرق و مصروف باد. اوليای آن دولت واقبال منصور واعدای حضرت مقهور وايزد جل جلاله درهمه احوال وافعال وحضر وسفر يار ونگهدار ومرشد ومدد وغفور وشکور بحق محمد و آله سلام وخدمت مطالعه فرمايد واز تکثير نبشتن مکاتبات برای حوايج خلق ملول نشوند که (المشرب العذب کثير الزحام) پيوسته وهميشه انگشت نمای لطف والاحسان و اجمال و کعبة

رکبان ورجال باد. آرندهٔ تحیت فرزند مخلص هنرمند صدرالدین شرح الله صدره فرزند سیدالمشایخ جنیدالزمان ابویزیدالوقت امین القلوب شمس الحقایق حسام الدین ادام الله برکته ومتع المسلمین بطول بقائه متوجه خدمتست امیدست ازلطف میسور وکرم مشهور ملك الوزرا که بر عادت درویش نوازی خویش وعنصر شریف ظریف خویش معاونت پادشاهانه و نوازش مخدومانه درحق فرزند صدرالدین شرح الله صدره ارزانی فرماید داشتن تا ازمیان دل وجان شکرودعا گفته آید وبرین داعی مخلص منت بسیارباشد که این داعی را درین شهر روشنایی و مونس شب و روز و غمگسار وخویش وقبیله ایشانند اهلست که ازخدمت شاکروذاکر باز گردد تاثنای جمیل وثواب جزیل ومجازات ومکافات (کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء) حاصل آید و این احسان را پهلوی احسانهای دیگر ننهد ومثل تربیتهای دیگر و درویش نوازیهای دیگر ندانند (شتان بین حومل وجندل) که ایشان ازغرایب و نوادر سرهای خدایند درزمین درهر پانصد سال چنین بندهٔ یکی درزمین آید غنیمت باید داشتن چنین خاطررا (اذا احببت عبداً کنت له سمعاً و بصراً ولساناً حتی بی یسمع وبی یبصر وبی ینطق وبی یبطش (وما علینا الاالبلاغ المبین جاوید فراست خوب و راست ملك الوزرا که مویدست بتأیید (المؤمن ینظر بنور الله) مدرك حقایق ودقایق و حدایق حکم آسمانی باد (ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً) والسلام .

☆(الله مفتح الابواب)☆

جواهر دریای معرفت نثار روح سباح سیاح ملك الحکما افتخار الاطبا جالینوس الفضل افلاطون التدبیر نادرة الزمان طالب الرحمان اکمل الحق والدین ادام الله علوه پیوسته باد درشاه راه (صراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم) مهدی وسابق وسایق و بمر ادات وغنایم وارباح روحانی لاحق بمحمد و آله سلام ودعا رسانیده می آید وحفظ الغیب ولطفها که می فرماید پیاپی بدین داعی می رسد جزاه الله خیرما جزابه محسناً

بیت

(هر که ما را کند بنیکی یاد　　　یادش اندرجهان بنیکی باد)

از دیوان (من جاء بالحسنة) که من ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ومن ذکرنی فی ماله ذکرته فی مالی ومن ذکرنی علی ملاء ذکرنه علی ملاء ان الدیان اجزی بالحسنة و عفی عن السیئة) هر تخم پاك که میکارد وهر نهال خیر که می نشاند مستکمل ومثمر ومستوی باد هرچند که از تواتر تصدیعات بدان ذات خوب صفات ازحد گذشت وخجلم ولیکن (المشرب العذب کثیر الزحام اولی بالبدل والاکرام) عرض میرود که فرزند عزیز امیرعالم اسعده الله ازلطف شما چشم میدارد که عنایتی ومعونتی درباب معیشت او بفرمایند بحضرت ملك الامرا نظام الملك عدل اصف کفایت افتخار الایامن ناشر الاحسان شریف الافکار زکی الاسرار الغ عالی همت خداپرست جهان پناه پروانه بك ادام الله علوه وجعل عقباه خیراً

من اولاه و آخرته خیراً من دنیاه ازین داعی شکرها وعذرها که داند عرض کند اگرچه آن درعرض نگنجد (ومالایدرك کله لایترك کله) توقعست که مهم امیرعالم بسعی مبارك شما و بدست عطابخش دریش نواز ملك الامرا صاحب السعادتین مکین الدولتین ادام الله علوه گذارده آید که معیل گشته است وخرجها بیشتر شده تا بفراغت در خلوات وصلوات دعای آن دولت بفراغت بال می گوید (الخلق عیال الله فافضلهم لعیاله انفعهم لعیاله)

فریدون فرخ فرشته نبود زمشك وزعنبر سرشته نبود

بدادودهش یافت آن نیکویی تو دادودهش کن فریدون توئی

(السخاء شجرة فی الجنة اغصانها متدلیة فی الدنیا فمن استمسك بعض من اغصانها رفعه الی الجنه (فادز کوة الجاه واعلم بانها کمثل زکوة المال تم نصابها) اگرچه آن موالی را احسان شعارست و اکرام دثار و بوصیت حاجت نیست.

شعر

(ولیکن رأیت السیف من بعد شحذه

الی الهز محتاجاً وان کان ماضیاً)

سنت اینست فی الحرکات برکات (وهزی الیك بجذع النخله تساقط علیك رطباً جنیاً)

نذکر بالرقاع اذانسینا ونکتب حین یمطلنا الکرام

فان الأم ان لم ترضع غلاماً علی الاشفاق مذسکت الغلام

ولهذا قال ربنا تعالی (ادعوا ربکم تضرعاً وخفیه فلولا اذجاء هم بأسنا تضرعوا) جاوید محسن باد.

---

(۱۲۱)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت واقبال دوجهانی نثارروزگار امیرمحسن منعم مکرم خوب سیرت واقبال پاك اعتقاد خیراندیشه احسان پیشه مجیر الفقرا معین المظلومین عزیزالملوك والسلاطین شمس الدین ادام الله علوه و احسن عاقبته وایده بروح منه پیوسته باد وتوفیق خیرات که بهترین سعادتهاست وعالی‌ترین کرامتها هرروز برافزون،سلام ودعا ازین داعی مخلص مطالعه کند وسخت مشتاق داند (سلام علی من غاب شخصه وحضرذکره

بیت

(سلامت کنم زانك درخاطری　　　گراز چشم دوری بدل حاضری)

باری تبارك وتعالی که جامع شتات وسامع اصوات و قاضی الحاجاتست اسباب ملاقات را علی احسن الحال واکرم الاثار مهیا و میسر گرداناد انه ولی الاجابه اعلام رود که حامل تحیت خواجه عزیز منعم مکرم تاج الدین فخرالنجارة وتحته کر ادام الله علوه وصانه عن مکاره الزمان الات رویینه بدان طرف می آرد اگر بخدمت آن شاهان ادام الله علوهم وایدهم و نصرهم فی الدارین قبول آید وبخرند توقعست که در رسانیدن بهای آن تعجیلی رود تأخیر نرود سعی جمیل نمایی تا بهای آن زودتر بی تأخیر بدو رسد تا بمراد باد آید ودعای آن دولت می گوید ازین طرف فرزندان همه سلام می رسانند سلام وپرسان میباشند فرزندان عزیز ز شما سلامها بخوانند و آرزومندانند (الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا وجعلنا اخواناً

علی سرر متقابلین جمعنا الله وایاکم علی موائد الخلد خالدین

بیت

جهد کن تا چو مرگ بشتابد بوی جانت بکوی او یابد

(فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره الدنیا مزرعة الآخرة) هر که درهنگام کاشتن سستی و کاهلی کند بوقت خرمن پشیمان شود وپشیمانی آنکه سود ندارد امروز که مهره بدست کم زن وغنیمت دار که هردم تو گنجیست و کیمیایی است در ذکر حق وطاعت اوخرج کن چندانك توانی ونومید مباش (انه لاییئاس من روح الله الاالقوم الکافرین) هرروز روشنایی ودولت وتوفیق افزون باد والسلام.

---

(١٢٢)

☆(الله مفتح الابواب)☆

زندگانی فرزند مخلص معتقد خوب سیرت پاك سریرت فخر الاولاد علم الدین دامت سعادته وایده بروح منه درشادمانی وانشراح صدر و توفیق طاعت وصراط مستقیم مستدام بادوسایه فضل الهی بر احوال هردوجهان او گسترده باد سلام ودعا ازین داعی مطالعه کند و آرزومند داند باری تعالی اسباب ملاقات وشرائط موافات علی احسن الحال وایمن الفال مرتبط وملتفق گرداناد انه ولی الاجابة علامة قبول الطاعات ان یستتبع الطاعات الاخری ویستجذب الحرص فی الخیرات علی التوالی (سارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض).

بیت

(ز آن‌پیش که داده را اجل بستاند

هر داد که داد نیست می باید داد)

دنیا نیز بازار خیراتست (هل ادلکم علی تجارة تنجیکم) در بازار جهان آن فروش و آن خر که از آن‌سوی بازار پشیمانی نباشد بازار کرم است هرک متاع خیر نخرید پشیمان و هرک بخرید پشیمان که چرا افرون نخریدم

(در جهان شاهدی وما فارغ | در قدح جرعهٔ وما هشیار
زین سپس دست ما و دامن دوست | زین سپس گوش ما وحلقهٔ یار
خیز تا ز آب روی بنشانیم | باد این خاك تودهٔ غدار
ترك تازی کنیم و بر شکنیم | نفس رنگی مزاج را بازار

والسلام علینا وعلیکم وعلی اهل نادیکم ومن حل یوماً بوادیکم) آمین یارب العالمین.

---

(۱۲۳)

☆ (الله مفتح الابواب) ☆

(خیر الناس من ینفع الناس) بر ناصیهٔ اقبال امیر اجل کبیر عالم عادل مؤید منصور مجاهد فلان الدین ناصر الهدی والیقین ناشر الخیرات فی العالمین مربی العلما مونس الفقرا قامع البغاة زعیم الجیوش و الغزاة نصیر المجاهدین عضد الملوك والسلاطین همایون الغ اعظم سوباشی بك ادام الله علوه مکتوب بست و بر دل مقدس مطهر موفق شما (و کتب فی قلوبهم الایمان) نبشته است و موسم کرده لاجرم می داند که این دولت دنیا آلت صید و شکار

آخرتست جهد میفرماید وشکار خیرات لیلا ونهاراً نفساً و مالا بدست می آرد خالصا که و(انمانطعمکم لوجه‌الله لانرید منکم جزاءولاشکورا) تا روزی که منصب ومال که دام است ازاو بستانند حسرتش نباشد که دام رفت وشکار حاصل نکردم لاشك طاعت بهترین خیرهاست و لکن آنچ عوض طاعت خواهی یافت بهترست ازطاعت (من جاء بالحسنة فله خیرمنها) شبه بدهی دری بستانی فانی بدهی باقی بستانی مرده بدهی زنده بستانی الحمدلله که بر آن یگانهٔ عالم عنایت اعظام الهی قرین و معین است هرروز افزون باد ناطقان دعای شما میگویند و ضامنان دعای شما میگویند (یقول المال کنت فانیاً فابقیتنی وکنت ضایعاً فآدیتنی) مشرفهٔ شریف رسید واحسانی که فرموده سخت درخور دقت بود مقبول ومبرور باد آمین یارب العالمین.

---

(۱۲٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

قدوم واقدام وقدم ودم مبارك همایون امیر اجل صدر کبیر عالم عادل خدای ترس عاقبت اندیش عالی همت شامل رحمت صاحب الالقاب الشریفه العالیه طالب الاوصاف الباقیة الدائمه بحقیقت لقب نیك اودارد که بدان لقب باقی رودارد وازلقب فانی ننك دارد برادر اعز فلان الممالك مستوفی وذوالفضل المستوفا ادام‌الله فضله وعلوه همواره لیلا ونهارا بخیرات وباقیات الصالحات المارکات الطیبات معروف باد تا آثار آن وثمرات و نتایج آن خیرات تاابدالابد گرد روح پاکش طواف می کنند بخدمت که

ای روح پ؟؟ در آن صورت تو بسیار بقدم گرد ما طواف کردی و طالب ما بودی مادرین صورت تا ابد حق آن خواهیم گذارد سلام مطالعه فرماید وازصحیفهٔ کاغذ بلك ازصحیفهٔ دل صاف خود که مسطر ورقم کاه (کتب فی قلوبهم الایمان) است وتقصیری که می‌رود دررسوم زیارت عالم الاسرار واقفست که از فراموشی وکاهلی نیست و حقوق پیشین فراموش نشده (وماکان ربك نسیا) درین وقت خانقاه ضیاءالدین وزیر رحمةالله که بشیخ اجل کبیر امین القلوب جنیدالزمان ولی الله حسام الحق والدین ادام‌الله برکته مفوض است ومعلومست که خانقاه وخیرات که درعالم بنا کرده‌اند برامید آن کرده‌اند که بندهٔ حق نه بندهٔ دق و یار خاصه نه یار کاسه و عاشق دیندار نه عاشق دینار ودرویش جاندار نه درویش نان‌خوار باشد که روزی از اقبال اتفاقاً درین عمارت گذر کند کوطمع آن که مقیم شود اکنون این داعی را معلوم شد که ضیاء الدین مرحوم نیت اومقبول بوده است که آن خیر او چنین بندهٔ مفوض شد و آنجا که روح اوست رب الارواح می‌داند که شادست بدین واگر بدانستی بجای هر خشتی خشت زر نهادی اکنون بعضی ازقاصر نظران در آنجا حکمی می کنند وبحکم او راضی نیستند که ایشان را طاقت معاملهٔ حکم او نباشد توقعست که چون فرمان را مطالعه فرماید برادرانه ودوستانه دست ایشان را از آن مرد حق کوتاه کند آن مزوران باهل تزویر درساخته بودند الله الله چنان کند دل اوراضی وخشنود شود واین داعی درعهده است که ضیاءالدین وخدای ضیاءالدین از آن راضی خواهد بود تابرین داعی وجماعت اصحاب منت باشد وازحضرت سلطان وقت عظم الله دولته بران موجب فرمان شده آید وثواب این همه شمارا باشد وبرمنتهای سابق منضم گردد و ذخیرهٔ

روزجزا باشد ان شاء الله تعالی.

---

(۱۲۵)

☆(الله مفتح الابواب)☆

شرح الله صدر مولانا قاضی القضاة الـذی استحق الصدریة بشرح الصدر واشاعة الفضل والخیر العالم الفاضل العادل المتقی البارع الورع منبع الحکمة قامع البدعة محی السنة ادام الله علوه و فضله واتم مراده و قضی حوایجه واحسن عاقبته واکرم فی الدارین منزلته (وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیاً) سلام وخدمت ازاین داعی قبول فرماید والله که پیوسته آرزومندم که بزیارت واستفادت بیایم بخدمت الاعذرهای این داعـی مولانا را معلوم باشد (تقلبها کیف یشاء و ما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ان کل نفس لما علیها حافظ و ما یتنزل الا بامر ربك له مابین ایدینا وماخلقنا) لکن حقا علی هذه انتلاق والفراق دل ازمهرش وزبان از ذکرش ودیده ازخیال مبارکش خالـی نیست و حقوق نعم که پیش از این ازعنایات والطاف مخدومانهٔ اورسیده است هیچ فراموش نیست باری تعالی ثواب واجر وپاداش آنرا باوفر الاعواض والاجور برساند (ویزید من لدنه فضلا عظیماً) آمین یارب العـالمین والسلام.

☆(الله مفتح الابواب)☆

صحت وعافیت فلان خـوب اخلاق فرشته صفات زنده دل روشن ضمیرفخر العباد زین الزهاد خدای شناس عاقبت بین معین الفقرا ادام الله عصمتها وزاد کرامتها می‌خواهم ازحضرت (واذا مرضت فهو یشفین) جل جلاله تا ازدار وخانهٔ لطف لایزالی واز خزینهٔ کرم وعطایای بی نهایت خداوندی خویش آن یگانهٔ عزیزرا شربت شفا وداروی صحت تن ودین ودل فرستد که وجود عزیز اومونس فقرا وملجاء درویشان وارشادسالکان راه راست بنصیحت وموعظت ویاری بدم وقدم وآنچ وسع اوبوده‌است پیوسته درخیرات وطیبات وصلوات وخلوات و مناجات کوشیده است بر حضرتی کـه یك دم ویك نفس برآنحضرت ضایع نیست ومثقال ذره بر درگاه اوهرگزفراموش نشود وآن ذرهٔ نیکی‌را کوه گرداند وکوه‌تقصیر را ذرهٔ گرداند که میفرماید که من خلایق را ازعدم بوجود آوردم وایشان را عمروعقل واسباب دادم ازبهر آن ندادم تادرین تجارت وزراعت اعمال صالحه واعمال غیرصالحه من بریشان سود کنم(۱) که‌من ازسودمنزهم بلك ازبهر آن آفریدم تاایشان برمن سود کنند ودولت گیرندوسعادت ابدیابند وبحمدالله این معالی بر آن خاتون یگانه روشن شده است و پیش چشم وی معاینه بی حجاب استاده است آنچ دیگران را تقلیدست وگمان از دولت آخرت اورا تحقیق است ویقین الاچون رخت ازتخته برون آرند وبرخداوند کاله عرض کنند خوشترش آید سبب نامه نانوشتن شمـا را

(۱) من نکردم خلق تاسودی کنم　　بلکه تا بربندگان جودی کنم

معلوم است که مقادیر جمله بدست و فرمان حضرتست بی دستوری حضرت یکدم و یك نفس ممکن نیست و مثال خلقان در دریای تقدیر همچون کشتیهای سر گردانند مسخر باد پراکنده بانك می زنی که ای کشتی این سوبران کشتی بحکم حال جواب میگوید که ما محکوم باد دریاییم تا ازچپ آید یا از راست، از پیش آید یا از پس، و اگر باور نمیکنی عجز خودرا بین که صد هزار کار تو بی مراد می رود از دریچهٔ عجز خود عجز همه عالم را مطالعه کن واز دریچهٔ عجزها قادر بر اطلاق را مطالعه کن زیرا شاه هر لحظه لگام اسب بدان می کند تا اسب فهم کند که بر پشت او سواریست که بر سروی لگام عجز نهاده است جاوید بیداری و صحت تن و صحت نظر باد والسلام.

---

(۱۲۷)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سلام و دعا و شکر و ثنا بخوانند و آرزومندی غالب دانند و عذر قبول کنند که اگر نه عنان اختیار بدست تقدیر آسمانی بودی بخدمت آمده شدی الا کشتیهای مرادات درمیان دریا اسیر بادست و خرمنها در صحرا منتظر باد.

اگر محول حال جهانیان نه خداست (۱)

چرا مجاری احوال برخلاف هواست (۲)

بلی خداست بهر نیك و بد عنان کش خلق

ازین سبب (۳) همه تدبیرهای خلق خطاست

---

(۱) قضاست. (۲) رضاست. (۳) بدین دلیل.

تقدیر آسمانی چگونه گرداند چنان گردد که بدست ما نیست الا نالهٔ مشتاقانه و آه محبانه وصال فراق بحکم ملك خلاقست واین معانی واین بند و گشاد و کون فساد براغلب خلق پوشیده‌است احوال‌خودرامی‌بینند و گردانندهٔ حال خود را نمی‌بینند بی مرادی خود را می‌بینند وانکس که ایشان را بی‌مراد می‌دارد نمی‌بینند باری کاشکی گمانی بردندی (الا یظن اولئك انهم مبعوثون) بحمدالله تعالی که بوی خوش این دانش و اثر این اعتقاد از خدمت بزرگوار عالی همت فرشته اخلاق می آید آن خداوند روشن دل منورجان حلیم کریم فخرالملوك والسلاطین ادام الله علوهم لقبی نمی‌یابیم که آن خداوند را صفت کنیم که لقبها را ناکس و کس درنامها ومخاطبات دستمال ومستعمل کرده‌اند اگرچه بحقیقت‌دریا مستعمل کس نشود چنانك‌قائل گوید :

بیت

لطف تو تنك‌شکر طعنهٔ‌خصمان(۱)مگسی

قیمت تنك شکر کی شکنند از مگسی

دست بر آن‌اقبالگاه قدیم و آستانه درزده‌است الله‌الله محکم‌دستگاهیست محکم گیرد که هرگز نخواهد آن دستگاه باطل شدن هرك دست‌در آن دستگاه زد دستش گرفتند بالا بردند دستگیری همه عالمش کردند آفرین‌برهمتت باد وبر نظرت باد که درین عالم پرتشویش ودرین دریای بی‌فریاد خودرا بهرموج هوی‌وهوس نسپردی دست در کشتی نوح زدی ومحکم گرفتی قوت برقوت توفیق برتوفیق مدد برمدد رحمت بررحمت هرزمانت افزون باد این دعا برما فریضه است درعقب هرپنج نماز بلك کارما ازپنج وشش گذشت

---

(۱) خلقان

(برمردم چشمم گذرت بایستی   وز گردش این دل خبرت بایستی)
امیدست که خبرت کنند زیرا که طالب آن خبری آن مطلوب هیچ طالب
را محروم نگردانید تعالی وتقدس اگر کلمات ما فهم نشود تمام ترجمانش
عشقست و گر ضمیر ما معلوم نشود غمازش چهرهٔ زرد واشکیست ولیکن
آن اشك را از رشك بهر دیده ننمایند و آن شراب را بهر کله نپیمایند
(حرام دارم با مردمان سخن گفتن   وچون حدیث تو آید سخن دراز کنم)
سخن دراز کسی گوید که آنچ مقصود اوست بزبان نتواند آوردن ودر
کدام زبان ودهان گنجد آن سخن که در زمین و آسمان نگنجد که (ماوسعنی
سمائی ولا ارضی) وقتی عزیزی بدرختی رسید شاخ و برگی عجب دید
ومیوهٔ عجب، هر کرا می پرسید که این چه درختست این چه میوهاست؟
هیچ باغبانی فهم نکرد ونام آن ندانست وجنس آن نشان نداد گفت اگر
فهم نمی کنم که این چه درختاست باری میدانم که تا نظرم برین درخت
افتاده است دل وجانم تازه وسبز شده است بیا تا درسایهٔ این درخت فرود
آیم چه گویم وچه نویسم بردعا اقتصار کنم ودعا را نیز پایان نیست زیرا
دعا رحمت خواستن است چون رحمتهاش گوناگون است ورنگارنك ودلربا
هر لحظه آن لطف دعای نومی انگیزد ازمیان جان دعا بی قرارست ودعا
گویان بی قرارند (وان الی ربك المنتهی) کسی که آوازهٔ منتهای بی منتهی
شنیده باشد ودرجان او نشسته چون نگین درمیان انگشتری همچون
آن خداوند باشد پرسان و جویان و نثار کنان (ضاعف الله التوفیق انه
کریم مجیب) باقی را ضمیر روشن پادشاهانهٔ او نانوشته بخواند (الرحمن
علم القرأن) سفر مبارك باد و باز گشتن از سفر مبارك تر و نافع تر، مرادهای
بسیار و کامهای دل میسر و آنچ امید دارید حاصل بی منت خلق از فضل

حق و آنچ امید ندارید ودرخاطرشما نمی گذرد و آنرا چشمی ندیده است و گوشی نشنیده است ووهم وفهم هیچ آفریده بدان نرسیده است

(قلم اینجا رسید سر بشکست   مرغ اینجا رسید پر بشکست)

تاباتوفتاد آشنایی مارا، آشنائیهای دیگران در نظر ماحقیر شده است وتا لطف ووفای شما دیدیم لطفها ووفاهای دوستان دیگر کاسد شدتا اعتقاد شما ویقین شما نورداد اعتقادهای دیگران هوس و بازیچه نمود آن فضیلت که خدای بخشید بشارت شمارا که تمام خواهد کرد.

(ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قدجعل الله لکل شیئی قدراً)

مشرفهای عزیز رسید وخوانده شد و شکرها گفته شد و بجای هیکل وتعویذ آمد اگرچه پیش از آن نامهای نانوشته می رسید و منزل بمنزل ازاحوال مبارك شما پیغام می آورد که (من القلب الی القلب روزنة) حق تعالی ملاقات را سببی سازد خفیف انه کریم لطیف ملاقات لاینقطع ابدالابدین کرمهاش تبارك وتعالی والسلام.

---

(۱۲۸)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(سلام لاح کالبدر السنی   سلام فاح کالورد الطری
سلام رق نشراً کالجرامی   سلام طاب کالرطب الجنی)

حق تعالی علام الغیوبست او را بگواهی می آورم اگر چه دانم بوعدهٔ شهدالله که او بی گواه آوردن من خود گواهی می‌دهد برهرچیزی

بوقت خویش خاصه در گوش پر نور سمیع بیدار هشیار لطیف کامل العلم فی اقواله وافعاله واحواله السامع اللامع بیدار هشیار پایندهٔ تابنده حلیم کریم شریف ظریف حاضر ناظر ابدی احدی هم فرزند مراهم پدر هم نور مراهم بصر هم منظور مراهم نظر حسام الحق والدین ادام الله برکته ومتع العالمین بطول عمره وعلو امره که صباحاً ومساءً منقطع نیست سلام وتحیت وعرض اشتیاق رؤیت بر دست نسیم وصبا تبلیغ می‌رود.

بیت

(بخدایی که عرش از عظمت　　در خم آسمان نمی گنجد

که اشارات آرزومندی　　در بیان بنان نمی گنجد

الا این مرکب جسم پر علت گاهی بیمار و گاهی تیمار و گاهی بالنك و گاهی خر لنك هیچ بر مراد دل هموار نمی‌رود گاهی لکلك و گاهی سکسك گاهی قبله و گاهی دبره نه می‌میرد نه صحت می‌پذیرد وخواهم که سلام مدام بفرستم وعذری که نو نو حادث می‌شود بنمایم ولیکن از طمع آنك باشد که فرصت یابم وازطبع رنجور خود دزدیده شبانگاهی یا بگاهی بنفسه خود بیایم سعلهٔ سلام خود آرم بنفس خود. (۸۲)

شعر

(وما غلظت رقاب الاسد حتی　　بانفسها تولت ما عناها)

بحمدالله تعالی که در آمدن ودر سلام از آفت ایام واز غیرت رب الانام صد تأخیر رود وهیچ تمهید عذر تعریف حال نکند ضمیر منیرش واقف است از ورای تقلید و ورای استدلال که پیوستگی واتصال وامتزاج واتحاد و اختلاط بی‌چون و بی چگونه ارواح ماورای پیوستگیهاست بفضل حق تعالی واثقیم که ذوالفقار مرگ که قاطع همه اسبابست آن اتصال را نبرد

و تاریکی لحد بفضل احد نپوشاند و طوفان قیامت در آن خلل نیفکند که (والباقیات الصالحات) لقب کرده است (خالق الاسمآء والالقاب) درین روزها شنیده باشید که مخلصی دعوتی می ساخت اگر چه آن عزیز از حضور دعوتها از نازکی و لطف مزاج محروس گریزانست لیکن نمی - خواستم که بی حضور مبارکش باشد که (لاصلوة الا بحضور القلب)

(من بندهٔ آنکسم که بی ماش خوش است
جفت غم آنکسم که تنهاش خوش است

گویند وفاهاش چه لذت دارد
زانم خبری نیست جفاهاش خوش است)

چه جای جفا از آن معدن صفا و وفا که تا قوت بود تن و جسمش را وفا می کرد شب و روز در معاونت این ضعیف بود و امروز که تن ضعیف شد روح مبارکش قوت گرفت بدین صفت که قائل گوید:

بیت

(فصلیست چو وصل دوست فرخنده شده
وز مردن تن چراغ دل زنده شده)

بتأیید روح قدس درباری و معاونت این ضعیف و لطفهای معاونت او میرسد (شکر المنعم واجب) بهانها میکردم بصاحب دعوت و بفردا و پس فردا می انداختم بر امید قدوم مبارك شما تا بحضور صورت مبارك شاد شوند و آن دعوت که گوارنده آید بکلشکر و گوارش حضور و تبسم شما قسمت نبود و آن دفع و بهانه چون بسیار شد دل آن دوست شکستن گرفت و بهانها را متهم داشتن گرفت چون دراز شد برخیال لطیف ظریف شریف آن عزیز بضرورت قناعت کردیم (رضینا بعض العیش ان عز کله و من لم یجد ماء طهراً

تیمماً صورت خیال شما آن حقیقت بزرگست ما برخیال این خیال قناعت کردیم که باقی باد این خیال ابد لاینقطع این چندحرف بی‌دل و بی‌دست نه هشیار نه مست نبشته آمد عذر خواستن حاجت نیست که درضمیر مبارکش کسی دارم بی واسطه آنجا حاضر که عذر من خواهد ازمن بهتروفصیح تر وراست تراوبی‌تهمت ترباقی باد. الله یجمع بیننا و رآء الجمع جمعا من عنده فعنده ورآءکل جمع جمع اعلی من الاول واسنی واعلی واحلی الی مالانهایة له ولاغایة آمین یارب العالمین اگر آفت تصدیع نبودی وخوف ملال بنوشتمی احوال دل گداختهٔ چون‌هلال اما نوشته فرو می‌خوان بتأیید ونور سبحات وجه ذوالجلال که خوانا باش ابد.

---

(۱۲۹)

☆(الله مفتح الابواب)☆

بحضرت معلای خداوندم وبجان ودل پیوندم عرض می‌رود که‌دی ضعف تن عنان عزم را ازمقصود برتافت عزیمت‌مصمم‌بود مؤکدولیکن (تجری الریاح بمالاتشتهی السفن) ومعلومست که ناصیهٔ هرمخلوقی درقبضهٔ خالقست (مامن دابة الاهو آخذبناصیتها) درقبضهٔ قدرتش هم عنان آفتاب هم عنان هرذره برمجاری ارادت‌تواند بودن وامروز نیز اثر آن ضعف باقیست اما درمزاج مودت وجوهرمحبت ومهراتحاد وتعلق وامتزاج با آن‌ذات شریف ظریف لطیف لازال ممتعاً بالکرامات السماویة والعطایاء الالهیه بحمدالله هیچ‌فتوری وضعفی نبوده است ونباشد که مغز وحقیقت

چون محروس باشد از آفات هرضعف که برظاهر آید از پرتو وقوت مغز زود آن ضعف بصحت باز آید اما مبادا که درصمیم حقیقت و ضمیر داعی که خانهٔ مودت ومخزن محبت آن محبوبست خللی در آید که بعداز آن حیات را نخواهم وجهان را نپذیرم.

بیت

(مقصود زآدم عالم آمد مقصود ز آدم آن دم آمد)

مقصود ازجسم قوام روحست ومقصود ازروح انتظام جوارح وحواس کمال دلست ومقصود از دل مودت آن همدلست مدالله علوه و ضاعف سعادته ومتع العالمین بطول بقائه وبارك فی انفاسه و آنچ وصیت فرموده بود جهت پنهان‌داشتن اخبار ازهرك ممکن بود پنهان داشتن لازم دانم اما از آن کس که ازمن واقف ترست مکابره کردن او راکرم کردنست بزیادتی پیداکردن که جد گیرد ظاهر کردن رایعنی بدان که واقفم وبدانك ازمنت پنهان کردن ممکن نیست وپندارد که اگرسهل گیرد بی‌خبری برو مقرر خواهد شدن ونداردکه برو خندیدند وازو پنهان کردندواغلب خلق در کارها مکاس کنند نه ازبهر لکاس بلك ازبهر آنك تا مغلوب نباشد ومغبون عقل‌وزیرکی نباشند واین هم شح نفس است وایشان خبر ندارند که عقل چیزی دیگراست که تا این عقل وزیرکی رانهلی آن عقل‌روی ننماید تا بدین ابله نشوی بدان ابله باشی رای عالی را این معلومست اکنون این بسست جهت عذر وباشما کم ازین هم بسست که‌درضمیرشما من کسی دارم که هم از اندرون به ازین عذرها میخواهد وهرکرا در اندرون دوست عذر خواهی نبود مقیم ومراقب عذر برونش سود ندارد نعوذبالله من ذلك جاوید محسن باد والسلام.

☆(الله مفتح الابواب)☆

فراغت دل تمام حاصل گشت وتشویش وقت وجمعیت خاطر تازه شد بلطفهای ملك الوزرا اعظم الله القابه که فرمود که عنایت من باشماست از مکر وحسد دشمنان فارغ دل باشید واجب آمد بزبان دیگر وبنیاز دیگر دعای دولت دستوراعظم گفتن درخلوات وصلوات آنچ نموده‌اند که داعی آنجا مقیم نیست باآنك چندین ملازمت که داعی کرده است درین مدت که اغلب ایام ازچاشتگاه تا شبهنگام در آنجا مراقب بوده‌ام ووقت نماز دیگر نیز که برون می آمده‌ام هم ازتشویش حسد وبغض نگریستن دوسه لقمه پرست که ازلذت حق هیچ خیر ندارندوهمه را همچون خود میدانند ومیپندارند وبدان نظر بحقد مینگرند وآن ملازمت که کرده‌ام درین مدت ازآن شیخان که درآن مقام پیش ازداعی بوده‌اند تابپرسند که کرده است یا نیم آن یا ربع آن الا جوابشان جنس همدگر بودند هیچ ازین سخنها نبود با این همه‌داعی خود ملازم نباشد که درعالم هیچ کاری ومهمی ندارم مهم من بامنست (وهومعکم اینما کنتم) دکان من با منست وهرروز هرپنج نماز باجماعت وبیست ورد دیگر بگذارم وهم ببینند که بهانه‌جویی کم نکنند وپنج پنج وده ده مگر بردیگر تراشند تابدانید که ایشان را مقصود چیز دیگرست می‌خواهند که ایشان را پرستندو بندگان حق نتوانند ایشان را وغیر ایشان پرستیدن (افحسب الذین کفروا ان یتخذوا عبادی من دونی اولیاء) آن بی خبران خواهند که

بندگان مرا بفریبند و با صحبت خود ملوث کنند ایشان را چون فریبند
که من ایشان را فریفته‌ام بدولت ابد اگـر میلی می کنم بمقامی جهت
جمعیت اهل اصلاح تا یاران خیرجمع باشند وهمدگر را مدد باشند.

بیت

که چنین گفته‌اند هشیاران   خانه را یار و راه را یاران

هرچند که راه عظیمتر باشد همراه بیش باید چنانك راه بادیه‌وحج عظیم
تراست وصعبتر قافلهٔ بزرك باید وهمراه بسیار وامیر حاج پس تا بخانهٔ
خدا چنین همراهان تا بحضرت خداوند خانه کـه چندین حجابست و
بیابانست و کوهست وره‌زنست چگونه یاران بباید وهرپیغامبری باحق
سرو کارداشت‌فرمودند که پی‌روی یاران‌طلب‌خلوت‌را برشکن (یاایهاالمد
ثرقم فانذر) وجهت این مصلحت قلعها میگرفت ومکه را حصار می‌داد
نه جهت حرص ملك آخرملك آسمان بیشترست ازملك زمین و چندین
بار بروعرضه کردند که قبول کن وننگریست ونظرنیزنکرد که (مازاغ
البصر) فرقست میان کسی که بقعهٔ و گوشهٔ طلبد ازبهرطمع لقمهٔ نان که
امروز بسقایه برد وفردا بگور و میان کسی که بقعهٔ طلبد تاحلقهٔ اهل
خیردروجمع آیندبقوت همدگرراه آخرت سپرند وازنان‌وجان‌بر گذرند
شرح این گفته شدی اگر خوف ملالت خاطرنبودی و اینقدر هم باعتماد
کمال اعتقاد پاك ومیل ونیاز وتشنگی صاحب اعظم باحوال اهل حـق
نوشته شد جاوید معین ومربی اهل حق باد والسلام.

---

(۱۳۱)

☆(الله مفتح الابواب)☆

رحمت وفضل عنایت ربانی قرین روزگار ملك الامرا والخواص اتابك اعظم اب الملوك والسلاطین مغیث الاسلام والمسلمین ادام الله علوه باد . چراغ هدایت وشمع ارشاد خدای افکار و اندیشها و تدبیرهای مبارکش باد تاهمه اندیشها وتدبیرهاش محمود العواقب ومسعود الخواتم باشد. سلام و خدمت ازین داعی مخلص قبول فرماید و عذر زحمتهای بپذیرد . ان شاء الله هرسعی و تعظیمی که می فرماید عن قریب ثمرات و میوهای آن بدولتش در رسد (لامقطوعة ولاممنوعة) این داعی بوقتی که رکاب همایون هنوز نرسیده بود ازسفر انکوریه چنین شنیدم که مصاهرت وخویشی وپیوندی فرمود ملك الامرا باحرم مرحوم شمس الدین یوتاش تغمدالله برحمته وبدان خبرعظیم شاد شدم که ایشان فرزند داعی اند و نسب واصل ایشان پادشاهانه عادل بوده اند از رحمهم الله والاصل لایخطی بحمدالله ایشان بر آن صفتها خوب محبوبند که ملك الامرا مراد دارد دوست دارد درعفت وپاك دامنی وخداترسی و بلند همتی و وفاداری و نیکنامی وعقل وترسکاری درصفت نیاید وهر که بخلاف آن از سرحسد سخنی گوید بجان غرامت دارد خود دریا بدهان سك نیالاید اما حسود هرگزاز آن خود فرونگذارد واگرخود فروگذاشتی درحق انبیای مطهر چندان طعن نزدندی طعن زدند وانبیارابچیزها منسوب کردند که ایشان آزاد پاك بودند . هر که بآسمان خدا سنك اندازد فرونیاید الا بروی او

لاجرم سرخویش‌را خوردند وسرخویش‌را سوختند چه جای پیغامبران
که حسد بجایی رسید که خالق ذوالجلال را بچیزها افترا کردند،
بندگانش‌راو طالبانش را بدگمان کردند. درحق خالق خویش. و آن
حسودان دونوعند یکی خلق ظاهر ازبنی آدم که ازز بانشان آتش برون
می آید قومی دیگر پنهان (وسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس)
دردل اندیشهایی اندازند که دوستان دینی درحق همدیگر بدگمان‌شوند
حاشا از آرای عالی ملك‌الامرایی که از خدا خواسته‌ایم بالهام ملکی و
عنایت ملکی روزوشب که پاسبان دل وخاطروچشم وگوش مبارك خیر
اندیش طاعت پرور ملك‌الامرا باشد تاازهمه وسوسها وراه‌زنان بیرونی
واندرونی درامان باشد ان‌شاءالله تعالی. وچون شنیدم که آن مصاهرت
مبارك درتأخیرافتاد غمگین‌شدم که می‌فرماید مصطفی صلی الله علیه‌وسلم
(الخیرلایؤخر)زیرا در تأخیر آفاتست. ملك المشایخ والابدال بارع ورع
متقی مفخرالزهاد والعباد جنیدالزمان حسام الملة والدین ادام‌الله برکته
جهت تحقیق این خبربخدمت می آید واین داعی بااوخواست آمدن الا
چون ملك‌الامرا داعی‌را قول کرد بارها ازغایت‌تواضع ودین‌داری‌نخواهم
که قدم رنجه کنی الاچون کاری بود مرا بخوانی وبدان حد بی‌ادبی هم
نتوانستم کردن الا بخدمت بارها نموده‌ام که هرچه ملك المشایخ حسام
الدین بگوید گفتهٔ منست وهرچه کند کردهٔ منست لافرق که اوراخوار
داشته‌است یاعزیزداشت یااحسان کرده‌است حقیقت بی‌تکلف وبی‌رعنایی
بااین داعی کرده‌است اگر ملك‌الامرا بسمع قبول اشارتهای مبارکش را
درهرباب استماع کند وآن را خیر اول وآخرداند وسبب سعادت هردو

جهانی داند از حساب صدقات باشد که میفرماید و از حساب نمازها ومناجاتها باشد که میفرماید مصطفی صلی الله علیه وسلم (من خدم عبداً من عباد الله تعالی یوماً فکانما عبدالله سنة) تاسبب مزید دولت هر دوجهانی وحصول امانی باشد وملك الامرا مارا صادق وناصح خویش ونیك اندیش دانسته باشد جاوید مؤید باد بنور توفیق. آمین یارب العالمین.

---

(۱۳۲)

☆(الله مفتح الابواب)☆

عنایت آسمانی ولطف ربانی نثار اتابك اعظم عمدة السلطنة عماد المملکه اب الملوك والسلاطین ناشر العدل فی العالمین ملاذ المظلومین مربی الفقرا والمساکین فخر الدولة والدین ادام الله علوه واکرمه فی الدارین بادوسعادت واقبال درکل احوال ملازم حضرت مبارکش باد. دوستان دولتش مسرور وبدخواهان دین ودنیاش مقهور بحق محمد وآله سلام وخدمت و دعا مطالعه فرمایدو آرزومند داند سبب تقصیر شما را معلومست که تقدیر ربانی بر آرزو وخواست ماحاکم است وما محکوم تقدیر فرق اینست که بعضی محکومان خود را محکوم نمی‌دانند اگرچه بزبان میگویند که ما محکومیم مرغی که خود را محکوم داند وگرفتار دام حکم داند احوال آن مرغ در آن دام پیدا باشد از مرغان هوایی ترسیدن وفروماندگی که عجب آزاد کنند یادرقفس کنند یاکجا برند هرگز نگوید مرغ گرفته که کجا روم وکجا برم الا گوید کجام برند باری تعالی که حاکم مطلق

است بر مرغان ارواح بشر دوستانرا بیزاری این دام و توفیق کرامت کناد انه رؤف بالعباد عرض می رود احوال فرزند عزیز جلیل حسیب نسیب هنرمند کافی پاک اعتقاد قوام الدین حصل الله مراده که از محتاجان و مخلصان ملک الامرا است و تا بوده است شاکر و ذاکر کرم شما بوده است پیش از انک رکاب همایون شما بدان طرف رسید فرزند قوام الدین پیوسته در مجمعها شکر و ثنای اخلاق ملک الامرا از دل و جان گفته است همگی امید و اعتماد بعد فضل الله تعالی برحمت و عاطفت و مظلوم پروری ملک الامرا زید علوا داشته است درین وقت نانپارهٔ اورا فرو گشوده اند ولیکن غم ندارد که اگرچه آن در بسته شد در احسان و مرحمت و عنایت ملک الامرا پیوسته بازست بر محتاجان و محبان که (عدل الملک العادل یغنی الناس عن الخصب) می فرماید پیغامبر صلوات الله علیه وسلم که چون شاه عادل ورحیم باشد تنگی سال و قحط گندم خلق را زیان ندارد که رحمت پادشاه از ابر بارنده و زمین دخل آرنده خلق را نافع ترست باری تعالی آن رحمت را بر خلق باقی دارد و نصرت فرستد و تایید بمنه وجوده. توقع از رحمت ملک الامرا آنست که درحق فرزند قوام الدین عنایت و مرحمت فرماید که آن خدمت که او کند و آن نصیحت و هنر و نیکو بندگی از دگران نیاید خاصه که خویش سید المشایخ یگانهٔ جهان امین القلوب خاصة الله فی الارض حسام الحق والدین ادام الله فضله و برکته است آنچ درحق او فرماید درحق داعی مخلص فرموده باشد و بر منتها و احسانهای دیگر که فرموده است پیوسته گردد که فرزند قوام الدین را بسیار زیانها شده است اگرچه از شرم بخدمت عرضه نمیکنند جاوید مغیث مظلومان باد آمین یارب العالمین

☆(الله مفتح الابواب)☆

خیرات وصدقات ونیك اندیشی اتابك اعظم ملك الامرا امیر عالم
عادل زاهد عابد خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم عاقبت اندیش مقوی
اسلام پناه اسلامیان فخر الدولة والدین ادام الله علوه واحسن عاقبته وایده
بروح منه درحضرت (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) مقبول وپذ رفته
باد وعنایت وروح بی نهایت راه نمای وبند گشای اندیشه ورأی وتدبیر مبارك
او باد تا هر چیزی را بی غلط چنان بیند که حق است تا آخر پشیمانی
پیش نیاید که چرا غلط دیدم چرا تمام نظر نکردم سلام ودعا می رسانم
ومی شنوم از دوستان لطفهای امیر دین دار که درحق این داعی میفرماید
دانم که آن لطفها ودلجوییها خاص برای رضای حق میفرماید حاجتها و
مرادهای این جهانی وآن جهانیش میسر ومحصل باد این داعی هرجا
که هست درخلوات وصلوات بدعای خیر مشغولست وپیش ازین التماس
رفته که درحق فرزند مقبل کافی هنرمند متورع صدر الدین بلغه الله الدرجات
عنایت فرماید که بی جرمی وبی تقصیری از وی جهت اورا فرو گشوده اند
مدتی هست که منتظر رحمت شاهانهٔ امیر دین دارست توقعست که جهت
صدقهٔ جاه ودولت وجهت دوام امن وامان وذخیرهٔ آخرت دل اورا خوش
گرداند تا منتهای بسیار داشته شود که نزد این داعی درین شهر ازین
ساعت تا ابد ازیشان عزیزتر وخویش تر ونزدیکتر نیست هرچه در باب
ایشان فرماید یقین داند که خاص درحق این داعی می فرماید وآرزو که

این داعی آمد بزیارت امیر دین دار ایده‌الله حقا که قاصد جهت این سپارش آمدم فرصت نیافتم الا همین قدر که گفتم که ایشان را کنار گیر که عزیز عزیز عزیز ند. امیر فرمود که چون دیدم دلم گواهی داد و اگر دل امیر منور نبودی اولیای حق را گمان نبردی اکنون صدهزار رحمت بر دل امیر دین دار درویش پرور فرشته صفت باد که چنین گواهی داد که حق است توقعست که هرچه عرضه کند شیخ اجل اکمل عالم عارف جنید الوقت حسام الدین ولی الله فی العالمین ادام الله برکته از احوال باز گوید یا پیغام کند آن نگفته و پیغام این داعی داند بلك گفته و پیغام حق داند تعالی و تقدس، وداعی را درین گواهی هیچ غرضی نیست الاسعادت ملك الامرا ایده‌الله بانوار التوفیق وهر که خلاف این گوید بخدمت ره زنی دین کرده باشد ازمایهٔ حسد. این ساعت امیر نائب حق است واجب گردد اهل حق را بخدمتش تعریف کردن تا بخدمت پوشیده نباشد که احسان کردن با اولیا چنانست که احسان کردن باخدای واسطه که حق تعالی این قوم را از میان خلق گزید و فرمود که هر که شما را دید مرا که خدایم دید هرك شما را عزیز داشت مرا که خدایم عزیز داشت هر که شمارا خوار داشت مراخوار داشت این کلمات در حق ملك الامرا نافع باد (والسلام علینا وعلی عباد الله الصالین

بیت

حرام دارم با مردمان سخن گفتن

وچون حدیث تو آید سخن دراز کنم

من احب شیئاً اکثر ذکره) تشنه ذکر آب بسیار کند خاصه چنین آب حیات ابدی ازلی باقی جان فزای بی نهایت که از دوستان حق منقطع نیست و

کسانی که دست در دامـن دوستان حـق زنند بـدان اقبال بـرسند ان شاءالله تعالی.

---

(١٣٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادت واقبال صاحب اعظم ملك الوزرا مشهور آفاق شریف الاخلاق طاهر الاعراق ناشر الاحسان معدن الایثار والایقان آمال کعبته والاقبال ولی الایادی والافضال مربی العلماء مونس الفقرا مؤسس الخیرات مغیث الانام فخر خراسان تاج دولة والدین ادام الله علوه از چشم زخم و نوایب عالم غدار مصون و محروس باد اولیای دولت منصور و پیروز و مسرور و اعدای دولت وخائنان و بد سگالان آن سعادت سر نگون و مخذول ومقهور بحق محمد و آله والقرآن و آیاته. سلام ودعای خیر که واجبست برداعی موظف مـی دارم و متنسم اخبار سار می باشم از صادر ووارد، چون انتظام آن دولت ومقهور شدن بدخواهان وخائنان می شنوم شاد میشوم شکر باری می گذارم جل جلاله که (الشکر قید وصید النعمة اذا سمعت صوت الشکر تأهبت للمزید لئن شکرتم لازیدنکم) تاباز آن سعادت بر افزون باد واعدا سر نگون و توفیق خیرات در همه اوقات که مقصود از مهلت عالم و تقلیب روز و شب و تواتر زمستان و تابستان غنیمت داشتن خیر اتست و بجد کاشتن تخمهای خیر چنانك معلوم آن بزرگست که دیدهٔ یقینش هر روز روشنتر باد تا دلی را مستغرق غم آخرت گرداند تابی تکلفی مرادهای او حاصل شود که (من جعل الهموم هما واحداً کفاه

الله سائر هموه) فرزند فلان متوجه خدمتست (والمشرب العذب كثير الزحام) هرچند نیت می کنیم که آنجناب عالی را برقاع هازحمت ندهیم لیکن چون حق تعالی حسن خلق اورا ولطف پادشاهانهٔ اورا قبلهٔحاجات کرده است مصلی را از توجه بقبله چاره نباشد چنانك مجنون را گفتند توبه کن وحلقهٔ کعبه بگیر کهدرین مقام دعا مستجاب است گفتشمادستها بآمین بردارید تامن توبه خواهم و دعا کنم بعداز آن دستها برداشتند خویشان اومجنون گفت.

(اليك اتوب يا رحمن مما | جنيت فقد تكاثرت الذنوب
و الا عن هوى ليلى و حبى | زيادتها فانى لا اتوب)

منادی امید می گوید :

بیت

(توبهٔ من درست نیست خموش
از من دل شکسته دست بدار
چه رنگهاست که آن شوخ چشم نامیزد
که تا مگر دلم از مهر تو بپرهیزد
بعز عز خدا کز بلاش نگریزم
که هیچ تشنه زآب حیات نگریزد)

اعتقاد پاکش وصفای ادراکش که بنیان مرصوص است وبرهان منصوص است هرروز در ره دین بتوفیق رب العالمین ثابتتروموٴکدتر باد آمین یا رب العالمین (ان الله لایظلم مثقال ذرة) شخصی را گرك فرزندش رار بوده بود در آن آشوب درویشی آمد نان خواست نان گرم ازتنور بر آورد در آن سال قحط بدرویش داد و آنگه بسوی کوه روی نهاد که ازفرزندش

ازخوردن گرك استخوانی مانده باشد آنرا جایی دفن کند وگوری سازد ونوحه گاهی کند چون پیشتر آمد دید فرزند خود را که از کوه فرود می آمد بسلامت، نعرهٔ زد وبیهوش شد فرزند پای پدررا مغمزي می کرد چون بهوش آمد احوال می پرسید گفت گرك مرا برسرراه آورد وبنهانی بسلامت وگفت (لقمة بلقمة) وباز گشت ویقین است که هیچ ذرهٔ خیردر راه دین صایع نیست خنك آنكس که ازین درگاه نااميد نشود چنانك عنصرپاك وعقل دراك آن امیر دین‌دار درکل احوال ساعی خیر باشد والسلام .

---

(۱۳۵)

☆(الله مفتح الابواب)☆

رأيات جيوش اهل اسلام بعزم وحزم ملك الامرا فی العالم قبلة الاكابر والاعاظم نظام الملك نادرة الزمان اعجوبة الدوران ملجاء الخلايق مشرق الحقايق صاحب الدولتين جامع السعادتين كامل العقل والعلم فی الدين مغيث الضعفا والمساكين البحر الزاخر و الكنز الفاخر والطود الراسخ معين الدولة والحق والدين عامر اركان الاسلام والمسلمين پروانه بك حفظ الله عن مكاره الزمان وطوارق الحدثان ونصره على اعدائه وايده لاوليايه تاانقراض زمان و طی بساط جهان افراشتة و سرافراز ومنصور باد. دیدهٔ عقل وجان باشعهٔ آفتاب عدل ومرحمتش مزين و منور و مشام زمين و آسمان بفوايح لطف و مكرمتش مشرف و معطر آمين يا رب العالمين

شعر

لازلت فی دولة عمت محاسنها : بين الانام وفی دين بلا خلل

تحف دعا وثنا وباكورهٔ بوستان خلوت سحر گاهی که درعرصهٔ بهار سينه رويد که ازصرصر خزان (يوسوس فی صدور الناس) منزه ومبرا باشد بر دست بريد سبک رودل که اورا جبال وقفار وبحار مانع نگردد و فقدان زاد ومطيه حائل نيايد بدان حضرت معلا و عتبهٔ آسمان آسا فرستاده می آيد :

بيت

(مردان سفر کنند در آفاق همچو دل
نی بستهٔ منازل و پالان اشترند)

برهر که همای دل سايه‌ا ندازد ناچاراز تاب آفتاب مصون ومحروس بود وازعقاب مخلب عقاب حوادث محروز باشدوازهر که دل صاحب دل اعراض نمايد لاشك مقهورومنكوب گردد زيرا حق جل جلاله بهشت ودوزخ را ازپرتوقهرولطف دل هست گردانيده است وحديث مصطفوی بدين معنی ناطق است (جزيامؤمن فان نورك اطفأ ناری)که هميشه اصل بر فرع غالب وچيره است .

بيت

بهشت ودوزخت باتست درباطن نگرتا تو
سقرها درجگر يابی جنانها درجنان بينی .

ودرين دور ذاتی که موصوف باشد بمحبوبی اهل دل آن يوسف عصر بشريت وسليمان تخت دين ودولت است ايده الله بروح القدس واعانه و حفظ شانه عما شانه شك نيست که چنين وجودی در حوزهٔ شرح وضبط عقل نگنجد ووصفش بی نهايت باشد لاجرم برمقتضای (لايتم مدايحه ابدا

واوجئنا بمثله مدداً) اختصار رفت

شعر

(عدوك مذموم بكل لسان وان كان من اعدائك القمران)

الحمدلله که اهل اسلام بعودت رکاب میمون و موکب همایون شما شادمان گشتند وغبار آشوب وفتنه ازبساط روزگار بجاروب عدل وانصاف برافشانده شد:

بیت

(ملکی که پریشان شد از شومی شیطان شد
باز آن سلیمان شد تا باد چنین بادا)

---

(۱۳۶)

☆(الله مفتح الابواب)☆

مسند دیوان وزارت وچار بالش ایوان سیادت باتکای صاحب اعظم دستور معظم ناشر الخیرات مظهر الحسنات حاتم زمان بکرم خاتم وزرای مقدم معدن العدل والانصاف بحر المکارم والالطاف آصف الدوران نظام الملك فخر الحق والدولة والدين اب الملوك والسلاطين ايده الله بتوفيق سرمدی وعمر ابدی ودولة كاملة وحكمة شاملة چون دیده بنور و سینه بسرور پیوسته مشرف ومکرم ومزین باد وشرب عذب احسان و کرمش که زمزم محرمان کعبهٔ آمال وغیرت چشمهٔ آب زلال است از خاشاك فتور تکدر وقصور محروس ومقصود باد بحق محمد وعترته (انت الذی بالمعالی مفخر الامم فی العدل واللطف والاحسان والكرم) سلام ودعای بی پایان

وتحیت وثنای فراوان ازعالم دل وجان نی ازسر زبان بدان معدن احسان
ومنبع دین ودولت بی نقصان فرستاده می آید وازحق جل جلاله درخلا
وملا ترقی عظمت وپایگاه ورفعت وجاه آن حضرت را مستدعی میباشد
وفی الحقیقة رفعت وعظمت آدمی را وقتی حاصل شود که طرف دین واهل
یقین را رعایت وحمایت کند وحبوب انفاس وافعال واخطار رادر زمین
خیر وطاعت باشد وبا دوستانی باشد که لایق امتزاج واختلاط روحانی
باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم (عظموا العلماء و خالطوا الفقراء)
تا وقت ریع نادم وخاسر نگردد ودست تحسر وتغابن نخاید و نگوید که
(یالیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلا) بحمدالله که آن وجود پرجود وذات شریف
باین اوصاف صاف موصوفست ومنعوت ومبعوثست و بساط عقل وکرم
ودین پروری در بسیط جهان گسترانیده (هرتخم که کاشتی بروید این تخم
بکارتاتوانی)،

---

(۱۳۷)

☆ (الله مفتح الابواب) ☆

حرم با حرمت وقصر دین ودولت ملکهٔ آفاق رفیع القدر وسیع
الصدر حلیم کریم المشتاق الی لقاء ربها عالی همت عاقبت اندیش خدای
ترس دین پرور فاطمة العصر خدیجة الدوران مریم الزمان ادام الله علوها
وزاد سموها وجعلها للخیرات قبلة وللطاعة کعبة چون مسجد روحانیان
وقلعهٔ آسمانیان از آسیب منجنیق حوادث زمان تا ابدالدهر درامان باد
آمین یارب العالمین.

☆(الله مفتح الابواب)☆

خالق تبارك وتعالی که آفتاب اقبال در آسمان او (تلك الایام نداولها بین الناس) بامر وفرمان اومی گردد درمشارق ومغارب (تعز من تشاء وتذل من تشاء) بر تقدم ادوار وتجدد اطوار قرین غزوات وغدوات وحزم وعزم وعنان رکاب همایون امیر سپاه سالار معظم موقر مظفر منصور مجاهد اصیل جمیل معدن السخاء والکرم ولی الایادی و النعم سعد الدولة والدین نظام الحق والیقین الغ قتلغ بلکا عالی همت خدای ترس درویش برور دیندار پروانه بك ادام الله علوه را ذو الفقار صمصام قهر اعدای دین محمدی واعزاز واحراز ملت احسن الملل که (لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون) گرداناد مشرفه شریف وملاطفهٔ لطیف بدین داعی مخلص رسید هزاران ابتهاج و شادی فزود آرزومندی بلقای مبارك همایونش کاشتیاق المریض الی الشفاء والسمك الی الماء والعاشق الی اللقاء صادق وغالب داند (الذ من الصهباء بالماء ذکره) (واحسن من یسسر تلقاه معدم) باری تبارك وتعالی که صانع وجامع (ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه) که جامع شتات و حیات بخش رمیم ورفات وناشر وحاشر اوست که (انا نحن نحی الموتی) و پوشانندهٔ خلعت تقدیس اوست جان وافیان را وملبس لباس تدنیس اوست جان طاغیان را از بهر اظهار فضل وعدل که (کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف) که هر که ذرهٔ دروفای او کوشد آن ذره را کوه قاف رحمت گرداند و صاحب آن ذرهٔ خیر را سیمرغ عالم پیما گرداند وبکوه قاف قرب رساند و

هر که زهر و کفر و نفاق را بمکر پنهان دزدیده در مداهنهٔ بشریت خود تعبیه کند تلخی آن زهر را عاقبت گلوگیر او گرداند که (کلا اذا بلغت التراقی) تا عالمیان بدانند که نه از آن ذرهٔ احسان غافلیم و نه از آن بزهٔ طغیان بی‌خبریم ولیکن مهلت داده‌ایم تا بندگان مخلص تمام هنرها نمایند و مغروران تمام بی‌انصافیها بکنند که اگر پرده برداریم محسنان از شادی و مستی از احسان بمانند و طغیان از هیبت و سیاست از بدیها باز مانند باری تبارك و تعالی دوستان و محبان شما را آن جهان و این جهان دوستکام دارد.

---

(۱۳۹)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سعادتی که ورای صولت سعادت فانیست و اقبالی که باقی و جاودانیست میسر و متیض امیر اجل حسیب نسیب عالم عادل مقدم الجیوش اسد الوغا ذوالشرفین بدر الملة والدین ضیاء الاسلام والمسلمین ادام الله علوه باد. و ایزد تعالی و تقدس در همه مضایق و نوازل و اخطار حافظ و ناصر و میسر و مسهل باد بحق محمد و آله و اهل بیته الطیبین الطاهرین سلام و دعا از سر فرط ولا و وفور هوی رسانیده می آید و آرزومندی غالبست صداقة الاباء قرابة الابناء از صدر اجل سعید شهید تغمده الله برحمته ارا شما یادگار عزیزید این یادگار بر روی زمین سالهای نامحصور باقی باد در توفیق خیرات و نشر حسنات و استعداد یوم المعاد آمین یارب العالمین رافع تحیت فلان الدین قضی الله حاجته از خدمت شکرهای بسیار گفت از احسانهای سابق که در حق او فرموده‌اید و امروز مضطرست امیدمی دارد که هم از آن مکر که ابتدا دستگیری فرمود و مرحمت کرد در انتها نیز

موهبت فرماید که اتمام المعروف خیر من ابتدائه الخیر یشرع فیه کل احد ولا یتمه الا اللیوث ماه نواگر چه خوبست ومبارك ودراز وروشن وزیبا ومشار الیه وانگشت نما وسرمایهٔ حساب ولیکن چون تمام شودوبدر گردد یکی هزار باشد ورونق عجب دارد و کار خیر ومرحمت برمثال اینست که آغاز او نزد حق تعالی باقدرست وعزیز ومشکور ومذکور ولیکن چون تمام کند آن خیر راچون بدری باشد من بین یدیه ومن خله یوم لایکون نورالشمس ولانورالقمر ولانور السراج الانور لعمل وخسف الشمس و القمر یقول الانسان یومئذ این المفر ربنا اتمم لنا نورنا توقعست وامیدست که این شفاعت مقبول آید تا ثواب وثنای بی حد مدخر گردد وبدین داعی منتی عظیم باشد جاوید محسن باد آمین یارب العالمین.

---

(۱٤۰)

☆(الله مفتح الابواب)☆

سلام وخدمت قبول فرماید دعای دولتش ورد ساخته ام وبشکر ایادی وانعامش میان بسته شکر المنعم واجب خصوصا انعام واکرام کهتر نواز بی ملال مستمرش که خالص است لله تعالی لاجرم آنچ لله است دل آسمان صفوتش از تواتر تصدیع وتکاثر عرض حوایج سیر ملول نشد و اثر ملالت پیش نیاورد جزاه الله احسن ماجزا به محسناً وشکر سعیه و صار اقباله وضاعف دولته واحسن عاقبته بفضله القدیم تعالی وتقدس ونعم المسئول والملتمس بر رأی حاجت روای مشکل گشای عالم آرای ملك الوزرا صاحب اعظم مشید الخیرات اعلی الله ذکره عرضه کرده می شود احوال رافع خدمت

قرة العیون فرزند مقبل هنرمند صدرالدین بلغه‌الله مناه فرزند فخر المشایخ
جنید الزمان امین اسرار العرش حجة الحق علی الخلق امام التقی حسام
الحق والدین شمس الهدی والیقین که فضائلش ازین تعریف مستغنیست
جل عمرو عن الطوق ادام الله ظله و برکته وانفاسه که هماره بتفرید خلوت
مشتغل وبعلو همت و کوتاه دستی و آزادی ازطلب نصیبها وطلب مناصب
عنان کشیده بوده است ودر کنج قناعت واعتزال (ان اجری الا علی الله)
انیس طاعت وجلیس براعت بوده است باخلاص دین و بدعای دولت
مشغول واز آن نگردد چنانك سنت مشایخ سلف است رضی الله عنهم لیکن
فرزند عزیز صدرالدین اتم الله رشده راکه درطلب تحصیل است وطالب
علم را از کفایت چاره نیست بحمدالله امروز صغیر و کبیر جمله در سایهٔ
احسان ملك الوزرا ضاعف الله علوه منالی و کفایتی یافته‌اند شاید که او
نیز نواخت آن عنایت یابد ومستظل گردد اگرچه آن نانپاره کند میطلبد
نسبت بدو اندکست الاچون بعنایت ملك الوزرا منال یابد ومشرف شود
آن بسیار شود (قلیلك لایقال له قلیل) عطای نوالهٔ عنایت اکابر از بهر
شرف جوینده‌از بهرعلف جاوید چون کرم ولطف باری قاضی الحاجات و
قاسم الارزاق باد آمین یارب العالمین.

---

(١٤١)

☆(الله مفتح الابواب)☆

خدای بندد کاروخدای بگشاید از مقالید السموات والارض یك
نظر وصد هزار عنایت منتظرم که وقت آن نظر آید مشرفهٔ عزیز کریم

فرزند مخلص فخر الامرا و الخواص الحسیب النسیب اسد الوغا زعیم الجیوش
المجاهد فی سبیل الله سعد الدولة والدین ادام الله علوه رسید ومعلوم ست
فرط دینداری ورحمت وشفقت آن یگانه (ارحم من فی الارض یرحمك
من فی السمآء) بنده نوازی ورحمت وکهتر پروری در ذات شما و آباء و
اجداد شما حق تعالی بعنایت خود سرشته است وودیعت نهاده و آن علامت
سعادت ودولت آن جهانست که بندهٔ را بر بندگان ضعیف رحمت دهد و
رحمت آن باشد که گناهان بزرك را خورد بیند از مجرمان و بندگی اندك
ووفای اندك را بسیار بیند

---

(۱۴۲)

☆(الله مفتح الابواب)☆

توفیق خیرات پذرفته وحسنات مقبول ومیسر ومرغوب خاطر اشرف
خیر اندیش عالی نظر امیر ملك النواب نظام الملك صاحب الدولتین المخصوص
بخصایص الفضل والعدل والاحسان ادام الله علوه و تقبل حسناته باد و
چون احوال لطیف ومعدلت وخیر گستری وفرهنك وتدبیر اصلاح ملك
جهت آسایش درویشان ودفع تشویشها از ضعیفان که (کلکم راع و کلکم
مسئول عن رعیته) هر سعی واندیشهٔ وصحرا خسبی که راعی کند جهت
محافظت رعیت عند الله تعالی مقابل باشد بطاعات اهل خافقین زیرا آن
طاعت وایمنی بسعی ودب او ودفع دباب وطاغیان توانند کردن رنج آن
اکابر ما درین سفر ودب محافظت ثغور و اطراف مقبول باد عند
الله تعالی

☆(الله مفتح الابواب)☆

صدر وصدرزاده امیراجل کبیرعالم عادل همت خدای شناس عاقبت بین مربی الفقرا ملاذ الضعفا سدالمستحفظین بدرالدولة والدین ادام الله علوه سلام و تحیت از این داعی مخلص و محب دیرینه که صداقة الاباء قرابة الابناء الحب یتوارث و البغض یتوارث قبول فرماید و آرزومندی غالب وباعث وصادق داند باری تعالی ملاقات را سببی سازد سریع انه مجیب سمیع اخبار ساروسیرت خوب واحیای خصال خیر که سبب سعادت آن جهانی بدان بازبسته است وهوالتعظیم لامرالله والشفقة علی خلق الله برتواتر می‌شنویم خیرات شمارا والخیر لایخفی (انه ان تك فی صخرة فتکن فی الارض او فی السماء یات بها الله ان الله لایظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویوت من لدنه اجراً عظیما) زاده الله توفیقه شاد می‌شویم بحصول آن توفیق برشما افزون باد. آرندهٔ تحیت فرزندعزیز تاج الدین اعزه الله ازهواخواهان آن دولت ومحبان آن حضرتست احرام کعبهٔ کرم واحسان کرده است وداعی را وسیلت ساخت بدان جناب عالی املست که نظرعنایت واحسان کهتر پروری وضعیف نوازی که از اخلاق قدیم وجبلت اصلی آن عزیزست دربارهٔ اومبذول فرماید چنانك بردگر صادران وواردان آن جناب می‌فرماید تا موجب ثواب جزیل وثنای جمیل باشد ارحم من فی الارض یرحمك من فی السماء من ذی الذی یقرض الله قرضاً حسنا فیضاعفه له

مقصود ز عالم آدم آمد　　　مقصود ز آدم آن دم آمد

مقصود ازین بازار دنیا نظارهٔ تنهانیست (هل ادلکم علی تجارة تنجیبکم)
مقصود بازرگانیست بمال و بنفس بذل کردن تاعوضهای شریف ازمشتری
ان الله اشتری دررسد بی نهایت و بدین داعی منت باشد فراوان و بر
احسانهای ماضی منضم گردد که اتمام المعروف خیر من ابتدائه والهلال
وان کان انیقاً ولکن اذاتم و کمل وصار بدراً کان احسن واجمل ان الذین
قالوا ربنا الله ثم استقاموا هرروز امداد توفیق برشما افزون تر باد و بر
محبان شما آمین یارب العالمین

(١٤٤)

☆(الله مفتح الابواب)☆

(١) وصیت میکنم جهت رعایت شاه زادهٔ و روشنائی دل و دیدهٔ ما و همهٔ
عالم که امروز در حبالهٔ وحواله (٢) آن فرزندست (و کفلها ز کریا) جهت
امتحان عظیم امانت سپرده شد توقع آن است (٣) که آتش در بنیاد عذرها زند و
یکدم و یکنفس نه قصد نه سهو حرکتی نکنند و وظیفهٔ مراقبتی را نگرداند که
در خاطر ایشان یکذره تشویش بیوفایی و ملالات در آید خود ایشان هیچ نگویند
از پاك گوهری خود و عنصر شاه زادگی و صبر موروث (٤) بر رسته که

بیت

بچهٔ بط اگرچه دینه بود　　　آب دریاش تابسینه بود

اما حذر ازمرصاد و اشهاد و مشهود ارواح آلهی که مراقبت ذریات (٥)
طیبات ایشان است که الحقنا بهم ذریاتهم الله الله الله الله الله الله الله الله

(١) این نامه که خطاب بسلطان ولد است یکبار در صفحه ١٤٦ این کتاب با اندکی اضافات و محذوفات بچاپ رسیده است

(٢) حواله و حباله (٣) توقعست (٤) مروت (٥) دراصل در باب

الله واز بهر سپیدرویی ابدی این پدر واز آن خود واز آن همه قبیله خاطر ایشان را عزیز عزیز دارد وهر روز را وهر شب را چون روز اول وشب گردك(۱) داند در صید کردن بدام دل وجان ونپندارد که صید شده است ومحتاج صید نیست که آن مذهب ظاهر بینانست که (یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا) که ایشان نه آن عنصر ند که کهنه(۲) شوند نصرت(۳) عنایت ازلی از آن وافر ترست که در دیوار ایشان منور ومعطر نباشد که (والتین والزیتون وطور سنین) که قسم بجماداتیست که روزی قدم ایشان بدانجا رسیده است تامرتبهٔ (یاعلی لورأیت کبدی ینجر علی الارض ایش تصنع به قال لااستطیع الجواب یارسول الله اجعل جفن عینی مأواه وحشو فوأدی مثواه واعد نفسی فیه من المجرمین المقصرین فقال النبی صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی اولادنا اکبادنا تمشی علی الارض) آزار آن ارواح یك آزار نیست وصد نه وهزار نی

بیت

برخاستن از جان وجهان مشکل نیست
مشکل ز سر کوی تو برخاستن است
ماذا الفراق فراق الوامق الکمد
هذا الفراق فراق الروح والجسد
من خود دانم کز تو خطایی ناید
لیکن دل عاشقان بد اندیش بود

واین وصیت را مکتوم دارد ومحفوظ وبا هیچکس نگوید والله اعلم بالصواب

---

(۱) شب زفاف (۲) گفته

☆((لاحقه))☆

(۱)

☆(الله مفتح الابواب)☆

یاد می کنم خداوند دل خداوند اهل دل قطب الکونین صلاح الدین را مد الله ظله که شکایت میفرمود از آن ماده که در ناخنهای مبارکش متمکن شده است چندین گاه عافاك الله تعالی ففی معافاته معافات المؤمنین اجمعین

واحد کالالف ان امر عنی

ای سرو روان باد خزانت مرساد

ای چشم جهان چشم بدانت مرساد

ای آنکه تو جان آسمانی و زمین

جز رحمت و جز راحت جانت مرساد

خبرت بان ممرضی قد مرضا — استأهل ان اکون عنه عوضا

اسألك آلهی ان یکون المرضا — برداً و سلاماً و نعیماً ورضا

رنج تن دور از تو ای تو راحت جانهای ما

چشم بد دور از تو ای تو دیدهٔ بینای ما

صحت تو صحت جان وجهانست ای قمر

صحت جسم تو بادا ای قمر سیمای ما

این رقعه در (مناقب العارفین افلاکی) مسطوراست که بحضرت شیخ صلاح الدین پیش ازارتحال وی نبشته وارسال فرموده اند.

عافیت بادا تنت را ای تن تو جان صفت
کم مبادا سایهٔ لطف تو از بالای ما

گلشن رخسار تو سرسبز بادا تا ابد
کان چراگاه دلست و سبزه و صحرای ما

رنج تو بر جان ما بادا مبادا برتنت
تا بود آن رنج توچون عقل جان آرای ما

(۲)

صورت‌نامهٔ که ملك یغان تکن رحمه‌الله جد خوارزم شاه‌را حضرت بهاء ولد فرستاده بود جهت شفاعت قاضی رومی که حبسش کرده بودند .

بعد از سلام ودعا برحضرت ملکی که ملك‌داریش‌را سعد ونحس انجم بکار ناید هیچ کاری کمال نگیرد مگرنیکو کاری میل بغلبه وقوت نباید کردن که غلبه درحقیقت دین وتقوی راست که (لیظهره علی‌الدین کله) قاضی‌امام رومی‌یعرف به‌بدیانت وصلاح آراسته است وسعادت به معاونت بروتقوی باز بسته است که (تعاونوا علی‌البر والتقوی) والسلام علی من اتبع الهدی . تمت .

همان ساعت قاضی رومی را تشریف فرموده دلداریها کرد
از مناقب العارفین

(۳)

صورت عنایت‌نامهٔ که ازطرف برهان‌الدین چلبی‌بن امیرعادل اکبرچلپی

بن اولو عارف چلبی بن سلطان ولد بن مولانا ازدار المیمنة ادرنه بشهر نیکده فرستاده بود جهت توظیف مشیخت حاجی ابراهیم ابن اخی احمد بن اخی محمود .

یاران وعاشقان وصادقان ومحبان ومریدان و اعیان و شیوخان ولایت شهر نیکده حرسها الله تعالی بدانند وآگاه باشند که خدمت فخر الفقراء مقبول الاولیا حاجی ابراهیم ابن اخی احمد بن آخی محمود اعزه الله تعالی بعشق تام واعتقاد تمام ارادت آورد و بخاندان حضرت خداوندگار اعظم قدسنا الله بسره المعظم کمر خدمت را بجان ودل بمیان بست .

بیت

هر که براة حفظ ما دارد در زه قبا

در بر وبحر اگر رود باشد زاد و محترم

بنابرین مقدمه این مکتوب را برسبیل عنایت نامه داده شد چنانکه شرط زاویه داریست وخدمت بجا آرد وهیچ دقیقه مهمل نگذارد مذکور شیخ ابراهیم را ازما شمرند و گماشتهٔ اینجانب دانند هر که در رعایت ومعاونت وطرفداری مذکور جدوجهد و کوششی نماید چنانست که بما وبخاندان مانموده است مطالعه کنندگان این عنایت نامه امید آرند که برین نسق روند و اعتماد نمایند .

کتبه فی عشر رجب الاصم بسنه ست وتسعین وسبعمائه

فی ۱۰ رجب الاصم ۷۹۶ بمقام ادرنه

این نامه درظهر کتاب الرسوم الرسائل و نجوم الفضائل در کتابخانهٔ حاجی سلیم آغا دراسکدار درفهرست نور بانو مقید با نمره ۱۲۲ یافته شد .

احمد رمزی

توضيح

اسماء الرجال والنساء والبلاد

اخی محمد که مولانا درنامه شماره (۹۶) سفارش اورا بشمس‌الدین امیر ودر نامه شماره (۹۸) توصیه او را بتاج الدین معتز نموده و اورا فرزند عزیز نامیده یکی‌ازیاران و اصحاب مولاناست که‌احتمال میرود همان کسی باشد که افلاکی او را اخی محمد سعیدی می نامد. وی درآن هنگام که چلپی حسام الدین میخواست شیخ خانقاه ضیاء الدین وزیر شود حضور داشت و در آن معرکه باتفاق اخی قیصر و اخی چوپان قصد قتل اخی احمد و یارانش را که مخالف حسام الدین بودند نمود و سرانجام حسام‌الدین پیروز شد وشیخ خانقاه ضیاء الدین وزیر گردید .

اخی کهرتاش ـ امیر بدرالدین کهرتاش که مولانا در مکتوب شماره (۱۰۶) از او نام برده و خانقاهش را از وزیر وقت برای شیخ جمال الدین (یکی از دراویش) درخواست نموده بروایت افلاکی لالای سلطان علاء الدین کیقباد بوده است .

کهرتاش یکی‌از ارادتمندان مولانا بشمارمیرفته وبدستور سلطان‌العلماء جهت‌او مدرسهٔ بنا کرده که افلاکی از آن بمدرسه‌حضرت خداوندگار یاد میکند. تفصیل این حکایت را از مناقب العارفین افلاکی بشنوید :

« امیر بدرالدین کهرتاش المعروف بزردار که لالای سلطان علاءالدین کیقباد بود مردی بود بزرگ وسرور و متمول وصاحب خیرات واساس سرای خاص وسبب اعتقاد ومرید شدن او آن بوده است که روزی حضرت بهاء ولد در مسجد سلطان تذکیر میفرمود و تمامت علماء و فقراء حاضر بودند وحضرت بهاء ولد در سبب نزول هر آیتی وتحقیق اسرار آن کلمه گوناگون تفسیرها تقریر میکرد وبسط کلام میفرمود . مگر درضمیر کهرتاش گذشته باشد که زهی ذهن‌صافی واستحضار عظیم ومطالعه بسیار که چندین اقاویل وامثال بیان میکند و این حدی هیچ ومذکری ومفسری نیست همانا که از سر منبر اشارت فرمود که ای امیر بدرالدین عشری بخوان . از غایت دهشت وهیبت سلطان سوره قد افلح المؤمنون سرآغاز

کرد . فرمود که اکنون بی استحضار ومطالعه بسیار بشنو . تاچند آدینه
در تحقیق کلمه قد تفسیر معانی میفرمود . غریو از نهاد خلق برخاست
فی الحال کهرتاش ضمیر خود را بحضرت سلطان عرضه داشت . فرود آمد
و پایه منبر را بوسه ها داد وبنده و مرید شد . حضرت بهاء ولد فرمود
که بشکرانه این حالت جهت‌فرزندان من مدرسهٔ بساز . آن بود که مدرسه
حضرت خداوندگار را ساخت و فقها تعیین کرد و چندانکه در قید حیات
بود وجود خود را بکلی وقف خادمان او ساخته بود » جناب استاد بدیع-
الزمان فروزانفر را عقیده براین است که « کلمه زردار را باید دزدار
بتقدیم دال مهمله برزاء منقوط خواند چنانکه صریحاً و واضحاً در نسخه
خطی مناقب افلاکی متعلق بنگارنده مکتوبست و دزدار مرادف کوتوال
از دارندگان مشاغل مهم بوده ونام (دزدار علائیه) در تاریخ ابن بی‌بی
(۴۱۷) آمده است و اشتباه واقع در طبع اول ناشی بود از نسخه
خطی مناقب العارفین متعلق بمرحوم سید عبدالرحیم خلخالی از اخیار و
آزاده مردان عصر رحمه الله تعالی . واین بدرالدین کهرتاش ظاهراً همان
بدرالدین کهرتاش امیر سلاح است که در حدود سال ۶۶۶ با عده‌ئی از
امرای‌سلجوقی بقتل‌رسید (ابن بی‌بی ص۶۴۲) وممکنست که‌افلاکی اورا با
امیر بدرالدین مصلح لالا (ابن بی‌بی ص ۶۰۸) اشتباه کرده باشد »
« نقل ازرساله زندگانی مولانا بقلم جناب آقای بدیع الزمـان فروزانفر
ص ۱۹۲ چاپ کتابفروشی زوار» ناگفته نماند که در نسخه مناقبی که مورد
استفاده اینجانبان بوده کلمه مذکور زردار نوشته شده است .

اختیارالدین که مولانا درمکتوب(۶۱) سفارش اورا به‌پروانه‌بك
نموده یکی‌از مریدان مولانست . وافلاکی درمناقب العارفین داستانی ازاو
نقل میکند که با اندك تفاوتی در رساله فریدون سپهسالار ص ۹۷ چاپ
طهران مندرجست . در مناقب العارفین نام او امام اختیارالدین ذکر شده
واز اینجـا معلوم میشود که او یکی از اصحاب نزدیك مولانا بوده و از
جمله فقها بشمار میرفته و تابعداز مرگ مولانا هم میزیسته است .

اکمل الدین طبیب که مولانا مکتوبات (۱۲۰،۹۱،۱۴) را بدو
نگاشته ودر نامه شماره ۱۲۰ از او درخواست میکند که عنایت و معونتی

در باب معیشت امیر عالم بفرماید بحضرت ملك الامراء پروانه بك رئیس حکمای سلاجقه روم بوده ویکی ازمریدان مولانا بشمارمیرفته چنانچه مولانا درفیه مافیه میفرماید « اکمل الدین گفت مولانا را عاشقم و دیدار اورا آرزومندم وآخرتم خود یاد نمی آید نقش مولانارا بی این اندیشه وپیشنهاد ها مونس می بینم وآرام میگیرم بجمال اولذتها حاصل میشود از عین صورت او یا ازخیال او . « نقل از فیه مافیه ص۲۰۹ چاپ دانشگاه » وهم اوست طبیب مولانا در وقت مرگ .

امیر عالم مظفر الدین (چلبی عالم) فرزند سوم مولاناست که بروایت افلاکی خزینه داری سلطان وقت را بر عهده داشته و مولانا در مکتوب (۱۱٦) در باب مناقشه او باحسام الدین امام مولوی باو سفارش میکند که « از بهر دل این پدر او را دلداری کند و وعده خلعت دهد و خاطرش را بجای آورد » ودر پایان نامه متذکر میشود که « اگر از حسام الدین شکر ترا نشنوم خواهم رنجید » معلوم است که نامه هنگامی نوشته شده که امیر مظفر الدین صاحب مقامی بوده و یا بقول افلاکی خزینه داری سلطان وقت را برعهده داشته . واما مکتوبات (۳۱ و ۹۵) سفارشنامهائیست درباب مظفرالدین که مولانا بمعین الدین پروانه نگاشته ودر نامه (۹۵) مینویسد که « اکنون معیل شده و بسی زیانهاش افتاده و قلت دنیا مانع تحصیل علم میشود اگر صاحب اعظم بر قاعده عنصر پاك خود وکف کریم خود او را بنوازد و احیاء کند که و من احیاها فکانما احیاء الناس جمیعاً ازآن لطف بی حد هیچ بدیع نباشد » در نامه (۳۱) از وزیر وقت منصبی برای او خواسته ودر نامه (۱۲۰) از اکمل الدین طبیب خواهش کرده که درباب معیشت امیرعالم سفارشی به پروانه بك (بامعین۔ پروانه اشتباه نشود) کند . و بالاخره درمکتوب (۵۲) مینویسد «دست از اشغال دنیا باز داشت و باحوال آخرت و عاقبت کار مشغولست و خرقه پوشیده و از زمره محلقین رؤسهم و مقصرین گشت » و این مظفر الدین امیر عالم چنانکه ذکر شد فرزند سوم مولاناست که با خواهرش ملك۔ خاتون از خفت دیگر مولانا موسوم به کراخاتون قونوی که در سیزدهم

رمضان ۶۹۱ هجری یعنی ۱۹ سال پس‌ازمرگ مولانا درگذشت هستند. ملك خاتون که او را افندویوله یعنی خداوندگار زاده میگفتند در دوازدهم شعبان ۷۰۳ هجری وفات یافت ومظفرالدین امیرعالم در ششم جمادی الاخر ۶۷۶ هجری یعنی چهارسال پس‌ازمرگ پدر روی درنقاب خاك کشید .

امیر اکدشان سیواس . بهتر است راجع باین شخص که مولانا در نامه (۹۲) از او نام می برد عین تحقیقات حضرت استادی جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر را از کتاب فیه مافیه چاپ دانشگاه ص ۳۳۴ نقل کنیم « مطابق گفته فرهنگ نویسان اکداش بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم بمعنی امتزاج و ممزوج ازدوچیز ونیز بمعنی اسب دورگه و دو تخمه استعمال میشود چنانکه نظامی گوید .

که نیمی سرکه نیمی انگبین است نظامی اکداش خلوت نشین است
اکداش روحانی و جسمانی است دل که برو خطبه سلطانی است

(که در بیت دوم مفاد این کلمه شبیه‌است بمعنی برزخ درمصطلحات حکماء متصوفه) وظهیر فاریابی بمعنی دوم استعمال کرده وگفته است :

نعل می بستند روزی اکدشانت را بروم
حلقه‌ئی گم گشت از آن درگوش قیصریافتند

و کسی را که مادرش از هند و پدرش از نژاد ترکان باشد نیز اکداش خوانند وظاهراً دراین بیت سعدی بمعنی مذکور میآید :

من نه‌بوقت خویشتن پیروشکسته بوده‌ام
موی سپید میکند چشم سیاه اکدشان

ولی هیچ یك از این معانی مناسبت تمام با تعبیر مولانا ندارد و ظاهراً اکداشان طبقه‌ئی از مردم دیوانی یا لشکری بوده اندکه رئیس یا امیری جهت نظم امور مربوط بخود داشتند و نام ایشان در ردیف خواجگان و امراء ذکر میشد ، و ایشان را اکداش و اکادشه نیز میگفته اند چنانکه افلاکی در موارد ذیل بهمین معنی میآورد « فرمود که بهاء‌الدین درین شهر قونیه نظرکن تا چندهزارخانه ها وکوشکها وسرایها از امراء و اکابر و اعیان فاخر هست چه خانه های خواجگان واکادشه ازخانه محترفه

عالیتر است - پیوسته حضرت مولانا را عادت چنان بود که هرچه از عالم غیب امراء و ملوك و اکادشه و مریدان متمول از اسباب و اموال دنیاوی فرستادندی همان ساعت بحضرت چلپی حسام الدین میفرستاد و از تعبیر مولانا (امیر اکدشان سیواس افراط میکند) در مکتوبات ص ۹۶ (ص ۱۸۵ چاپ حاضر) استنباط میشود که این طبقه درشهرهای دیگر روم جز قونیه هم وجود داشته اند و گویا در قرنهای بعد عنوان (امیر الاکادش باشی) برئیس آنها میداده‌اند - توضیحات دکترفریدون نافذ برمکتوبات ص ۱۶۷ (۱) فرهنگ نویسان این کلمه را پارسی شمرده‌اند ولی عبداللطیف عباسی درلطائف الغات گوید « این لغت ترکی است » نقل از فیه مافیه چاپ دانشگاه ضمناً اضافه میشود که دراین جمله نیز بمعنی مذکور درفوق بکار رفته : بهاء الدین ملك السواحل را بمرتبه شهادت رسانیدند وچون از کار نایب فارغ شدند بشهر آمدند اکدشان و اعیان شهر را بمتابعت سلطنت جمری سوگند دادند - نقل از مکتوبات چاپ استانبول ص ۱۷۳.

امین الدین میکائیل که نامه (۵۸) خطاب بدوست یکی از مریدان مولانا بود وافلاکی ضمن دو روایت که نموداریست از ارادت امین الدین میکائیل بمولانا اورا «نایب خاص سلطان » مینامد. نخست درایام سلطنت سلطان عزالدین ازمرتبه استیفا بمقام نیابت سلطنت رسید وتازمان مرگ برآن منصب باقی بود . صاحب مسامرة الاخبار در باره او چنین مینویسد « الحق در بلاغت وبراعت یگانه روزگار بود و در امور سیاقت و آئین امارت ورسوم سخاوت‌مقتداء امرای مملکت بود درقاعده مجالست وضابطهٔ معاشرت حلم ووقاری‌عظیم داشت، جماعتی که درخدمت او درزمان استیفاء ملازمت دیوان نموده بودند ازحضیض مسکنت بوسیلت کتابت باوج ثروت ومکنت رسیدند ،کسانی که درعهد نیابت سلطنت بمکانت او توسل نمودند از صف خدمت بصفه منزلت و صدر امارت ومکانت پیوستند » همانطور که

---

(۱) انظر مجمة بلله‌تن لتورك تاریخ قورومی. مقاله اسماعیل‌حقی بك. صفحه ۱۰۵ سنة ۱۹۳۷ « شهد بذلك چلپی بن امیراکادش باشی » و کان یستعمل‌هذا العنوان فی ممالك القرمان خلال اواسط القرن التاسع‌الهجری

در تواریخ مذکور است بعد از اینکه سلطان عزالدین ازقونیه فرار کرد و رکن‌الدین قلج ارسلان بر تخت نشست کماکان نیابت بر او مقرر ماند وهمچنین بعد از مرگ سلطان رکن الدین قلج ارسلان و جلوس پسرش سلطان غیاث الدین کیخسرو نیز نیابت سلطنت را عهده دار بود تا عاقبت در فتنه جمری که بدروغ خود را فرزند عزالدین کیکاوس (٦٤٣ـ٦٥٥) میخواند وبا وجودیکه « دراطفاء آن نایره کوشید تا آن فتنه فرونشاند ، آتش فتنه فرو ننشست وروز بروز متزاید میگشت تابدان انجامید که قوت وشوکت ایشان زیادت گشت ناگاه برسر قونیه آمدند . القصه چون جمری لعین قصد فتح قونیه کرد امین‌الدین میکائیل که در آن حادثه طاقت وضع آن خدمت نداشت پایمال قهر گشت وروزگار بساط دولت او نیز درنوشت وعلی سوء الحال بطعن وضرب وقتل وصلب اتباع جمری مذموم درگذشت وآن اموال و اسباب ملوکانه او در معرض غارت و نهیب جمری بتاراج رفت » نقل ازمسامرة الاخبار ص ١٢٤. امین‌الدین میکائیل یکی از مخالفین سرسخت مغولان بود وبرای اینکه از راه دین و غیرت مسلمانی خلق را بر آنها بشوراند میگفت « پیش‌از این کافران بت را می‌پرستیدند وسجود میکردند . مادر این زمان همان میکنم . این چه میرویم ومغول را سجود وخدمت‌میکنیم‌وخودرامسلمان‌میدانیم‌وچندین بتان‌دیگردرباطن‌داریم‌ازحرص وهوی‌وکین وحسد ومامطیع این‌جمله‌ایم پس‌ما نیزظاهراً وباطناً همان‌کار میکنیم وخویشتن را مسلمان میدانیم »نقل ازفیه مافیه چاپ‌دانشگاه صفحه ٧٧ . اما مولانا اورا بایك جواب صوفیانه قانع کرد ! « فرمود اما اینجا چیز دیگر هست چون شما را این درخاطر میآید این بدست وناپسند قطعاً دیده دل شما چیزی‌بیچون وبیچگونه عظیم دیده‌است که این اورا زشت وقبیح می نماید . آب شور شورکسی را نماید که او آب شیرین خورده باشد و بضدهاتتبین الاشیاء پس حق تعالی در جان شما نور ایمان نهاده است که اینکارها را زشت می بینید آخر درمقابله نغزی این زشت نماید واگر نی دیگران را چون درد نیست درآنچ هستند شادند ومیگویند خود کار این دارد حق تعالی‌شمارا آن خواهد دادن که مطلوب شماست وهمت شما آنجا که هست شمارا آن خواهد شدن که الطیریطیر بجناحیه والمؤمن

یطیر بهمته ... » فیه مافیه صفحه ۷۷ . برای کسب اطلاع بیشتر به تاریخ ابن بی بی صفحات 310 , 323 , 326 مراجعه فرمائید .

اینانچ شجاع الدین که مولانا نامه (۲۰) را بدونگاشته مؤسس خاندان شعبه ار کوچك است برای اطلاع بیشتر ازاحوال او بتاریخ گزیده صفحات ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۵۵۲ رجوع کنید .

امیر بدرالدین که مولانامکاتیب شماره(۱۳۹و۱۴۳) را بدونگاشته باحتمال قوی همان امیر بدرالدین گهرتاش بانی اول خانقاه مولاناست وتصور نمیرود که وی همان امیر بدرالدین یحیی شاعر باشد که در بااین مولانا این ابیات را سروده است .

کو دیده که در غم تو نمناك نشد یا جیب که در ماتم تو چاك نشد
سوگند بروی تو که در پشت زمین بهتر ز تو اندر شکم خاك نشد

برهان الدین که مکتوب شماره (۳) لاحقه ازاوست پسر پسر زاده سلطان ولد پسر مولاناست . سلطان ولد را چهار پسر بود .

۱ـ امیر جلال الدین عارف چلپی فریدون (عارف چلپی) از فاطمه خاتون دخت شیخ صلاح الدین زرکوب .

۲ـ شمس الدین امیر عابد چلپی از نصره خاتون زن دیگر سلطان ولد .

۳ و ۴ ـ صلاح الدین زاهد چلبی و چلپی حسام الدین سلطان واحد از سنبله خاتون زن سوم سلطان ولد . چلپی عارف را دو پسر و یك دختر بنام امیر عالم ، امیر عادل و ملکه خاتون بود که برهان الدین مورد نظر فرزند امیر عادل میباشد . یاد آور میشود که تاکنون سی پشت از بازماندگان مولانا جلال الدین محمد پیشوای طریقت خود بوده اند و همگی ازفرزندان چلپی امیرجلال الدین عارف اند که آخرینشان را برهان- الدین ولد چلپی افندی نام است و در اثر سختگیریهای حکومت ترك بخصوص در ایام زمامداری کمال آتاتورك از منصب خود معزول گردید ومسند این خاندان با عزل او برچیده شد .

برهان الدین محقق ترمذی ـ برای کسب اطلاع از احوال او

برساله زندگانی جلال الدین محمد بقلم استاد بدیع الزمان فروزانفر و مثنوی ولدی تصحیح استاد جلال الدین همائی و رساله فریدون سپهسالار تصحیح استاد سعید نفیسی مراجعه فرمائید .

بهاء الدین ملك السواحل که مولانا نامه شماره (۱۱۰) را بدو نگاشته وسفارش امیر عالم را بدو کرده ویادآور شده که شك نیست که امیر عالم را علمه الله حق تعالی برای کاری آفریده یکی‌از امرای معروف قونیه است که در زمان سلطنت سلطان رکن الدین قلج ارسلان دارای منصبی شایسته بوده در فتنه قرامانیان وجمری که خود را فرزند عزالدین کیکاوس (٦٤٢ ـ ٦٥٥) میخواند در شهر قونیه بسال ٦٧٦ شهید شد برای کسب اطلاع بیشتر بکتاب مسامرة‌الاخبار صفحات ۷٤و۱۲۲ وتاریخ ابن بی‌بی جلد چهارم صفحه ۳۲۳ و ۳۲٦ رجوع کنید .

بهاء الدین که در مکتوب شماره (۱۲) نامی از او رفته یحتمل بهاء الدین بحری است که بقول افلاکی (کاتب اسرار) مولانا بوده . گویند زمانی سخت بیمار شد ومولانا اورا بکرامت شفا داد . وی را پسری بود صلاح‌الدین نام که ازمریدان‌مولانا بشمار میرفت. تصور میشود بهاء الدین نامی هم که در نامه (٦٤) نام او ذکر شده همین بهاء الدین مورد نظر باشد .

بهاء الدین (سلطان ولد) ـ مولانارا چهارفرزند بود . بهاءالدین محمد معروف بسلطان ولد و علاء الدین محمد که هر دو از منکوحه اول مولانا گوهر خاتون دخت خواجه شرف الدین لالای سمرقندی بودند ودیگر مظفرالدین امیرعالم وملکه خاتون که هردو از کراخاتون قونوی زوجه دیگر مولانا بودند . از میان فرزندان مولانا تنها کسی که لیاقت وشایستگی داشته همان بهاء الدین محمد است که ازعلوم عقلی ونقلی بهره کافی داشت . ولادتش بسال ٦۲۳ هجری در شهر لارنده اتفاق افتاد و بسال۷۱۲ دارفانی را وداع گفت. سلطان ولد باشارت پدر فاطمه خاتون دخت شیخ صلاح الدین زرکوب را بزنی گرفت و امیر جلال الدین عارف چلپی که پس‌از مرگ پدر خلافت یافت ازهمین زوجه است . سلطان ولد

مردی بود دانشمند واز معارف صوفیه اطلاعات کامل داشت. با آنکه بزبانهای عربی و ترکی آشنا بود همیشه آثار خودرا بزبان پارسی می نگاشت آثاری که ازاو باقیمانده عبارتست از ۱ـ دیوان غزلیات ۲ـ ولدنامه یا ابتدانامه بروزن حدیقه سنائی که یکی از بزرگترین مآخذ راجع بزندگانی مولاناست. ۳ـ رباب نامه بروزن مثنوی در دو مجلد ۴ـ کتاب معارف که بضمیمه فیه‌مافیه بطبع رسیده واشتباهاً آنرا مجلد دوم فیه مافیه مولانا پنداشته‌اند. سلطان ولد از محضر شمس تبریزی استفاده ها برد ویك بارهم برسالت پدر نزد او بدمشق رفت و پیاده در رکابش بقونیه مراجعت نمود. بصلاح الدین وحسام الدین ارادت میورزید و بعد از مرگ پدر پیشوائی حسام ـ الدین را برعهده گرفت. برای کسب اطلاع بیشتر از احوال او بکتابهای ولدنامه بتصحیح استاد جلال همائی چاپ تهران والجواهر المضیه چاپ حیدرآباد صفحه ۱۲۰ و مناقب العارفین و نفحات الانس جامی و رساله زندگانی مولانا بقلم استاد فروزانفر مراجعه فرمائید.

تاج الدین معتز که مولانا مکاتیب شماره (۲۲،۵۶،۵۷،۷۳،۸۶، ۹۶،۹۸،۱۱۷،۱۳٤) را بدو نگاشته وسفارشاتی درباره مریدان ونیازمندان باو کرده یکی از بزرگان و نیکمردان ایالات روم محسوب میشود. صاحب مسامرة الاخبار در باره او چنین مینویسد «کارداران ممالك در ملازمت درگاه میمونش از مکارهٔ زمان مأمون بودند وپیشکاران دولت در خدمت همایونش از عوارض جهان مصون، در ایام امارت او و شیوه آن وزارت هر بقعه که ازممالك درتحت تصرف او بود ازغایت رفاهیت وآئین عمارت از روضه ارم نموداری وازعرصه حرم آثاری بود راهی داشت چنان روشن که آفتاب بمشعله داری آن تفاخر می نمود و سایهٔ داشت چنان فرخ که سعادت از آن رشك می برد، ایام دولت او تـاریخ خیرات بود و زمان حکومت او عهدنامه مکرمات» نقل ازمسامرة الاخبار صفحه ۹۹ همچنین در اکرام علماء و تشویق شعرا کوتاهی نمیکرد و سعی بلیغ در ساختن مدارس وخانقاهها وعمارات ورباطها مبذول میداشت. پدرش مجیرالدین قوام ـ الملك طاهر بن عمر خوارزمی یکی از ارکان دولت جلال الدین خوارزمشاه

وقاضی القضاة ممالك خوارزمی بود ومرتبه وزارت داشت. پسرش تاج الدین نیز قاضی القضاة ممالك سلطان جلال الدین خوارزمشاه بود ومرتبه وزارت داشت ودرزمان هلاکو برای دریافت وجوهی که شمس الدین بابا طغرائی تعهد نموده بود برسم امارت ووزارت در ممالك روم نزد سلطان عزالدین و پس از آن نزد سلطان رکن الدین رفت و در زمان سلطنت غیاث الدین کیخسرو با فخرالدین علی بن الحسین و معین الدین پروانه و امین الدین میکائیل و دیگر رجال دربار در اداره امور مملکتی مشاورت ومشارکت می نمود و بعد هم بمرتبه وزارت رسید. هم در نتیجه کوشش اوست که چلپی حسام الدین شیخ خانقاه ضیاء الدین وزیر گردید. بمولانا نیز کمك های شایانی می نمود (بمناقب العارفین رجوع کنید) برای کسب اطلاع بیشتر به تاریخ ابن بی بی ص 633 , 647 , 373 الی 466 مراجعه فرمائید.

تاج الدین - که در نامه (١٤٣) نامی از او رفته باحتمال قوی باید همان تاج الدین خسرو مدرس مرید مولانا باشد که ذکر او درمناقب العارفین افلاکی بسیار است.

تاج الدین قاضی که مولانا نامه (٣٣) را بدو نگاشته یحتمل همان تاج الدین خوئی است که درایام سلطنت غیاث الدین کیخسرو قاضی قراحصار بوده است و او یکی از اجله علمای زمان بوده که محمود بن محمد افسرانی در باره او میگوید (آفتاب از دهشت مجلس او بر فلك چهارم خوی وعرق میکرد) نقل از مسامرة الاخبار.

جلال الدین (امام) که مولانا ضمن نامه (١٠٥) که به تاج الدین معتز نگاشته اورا (فرزند عزیز و سید المدرسین تاج الخطباء عالم فاضل متفنن جلال الملة والدین الامام بن الامام بن الامام رضی الله عنه وعن اسلافه) می نامد باحتمال قوی جلال الدین درکانی قاضی اماسیه است که بروایت صاحب تاریخ ابن بی بی (از وعاظ ومذکران نغز گفتار و وسیع الاطلاع آن عهد بوده است و شاید هم جلال الدین فریدون باشد که یکی از یاران مولاناست و فریدون سپهسالار در رساله خود از او یاد کرده میگوید

« از کثرت خواب شکایت نزد مولانا برد و مولانا بفرمود تا شیره خشخاش بدو دهند و بعداز آن از کثرت بی‌خوابی بمولانا رجوع میکند و شفا می‌یابد.

جلال الدین قراطای که مولانا نامه های (۲۳ و ۸۱) را بدو نگاشته و در نامه (۸۱) او را ملجأ ضعفا مونس الفقراء مغیث المظلومین جلال الملة والدین نامیده و از او برای صلاح الدین زرکوب قونوی که باغی خریده بود و پانصد درم آنرا نپرداخته بود برای پرداخت این‌مبلغ تقاضای معاونت ومساعدت نموده وهمچنین درنامه (۲۳) از او برای نظام‌الدین طلب مساعدت کرده یکی از امراء بزرگ سلجوقیان روم بوده است ومناصب مهمی از قبیل امارت و خزانه داری خاص و طشت داری و دوات داری و نیابت وزارت واتابکی سلطان وقت را برعهده داشته و نیز دارای مقامات روحانی بوده و از زهاد عصر بشمار میرفته . گویند تا آخر عمر زن نگرفت و گوشت نخورد وهمو بود که بعداز مرگ سلطان غیاث‌الدین کیخسرو ، عزالدین کیکاوس ورکن الدین قلج ارسلان‌رادرسلطنت‌برادر کوچکشان علاء الدین کیقباد شرکت‌داد و نام سلطان را مشترکا برهرسه نهاد چنانکه در مسامرة الاخبار مذکور است که « چون حاکم مملکت جلال الدین قراطای بود و سپهدار بکلر بکلی یوتاش و هر دو متدین و متعبد بودند ، خصوصاً جلال‌الدین قراطای که او را در فرامین و مناشیر (ولی الله فی‌الارض) خطاب میکردند و الحق سیرت پسندیده و اعتقاد خالص‌داشت ورسوم خیرات واحسان ودرویش‌داری بکمال رسانیده بود- فی‌الجمله روا ندید که برادر کوچك بر تخت نشیند و دو برادر بزرگ معزول و مخلوع مانند ، باتفاق یوتاش بکلر بکلی و دیگر امرا هر سه برادر را برتخت سلطنت نشاندند (٦٤٧) و تا جلال الدین قراطای زنده بود اداره امور مملکت بدان طریق بود وچون جلال‌الدین برحمت ایزدی پیوست میان برادران‌اختلاف افتاد چنانکه درتواریخ‌مذکوراست . چنانکه ازاین نامه ها و مناقب العارفین برمیآید رابطه بسیار نزدیکی با مولانا داشته . مدرسه جلال الدین قاراطای در قونیه معروف بوده و فرزندان مولانا درآن‌مدرسه درس میخوانده اند . برای کسب اطلاع بیشتر بکتاب مسامرة الاخبار صفحات ۳٦ ، ۳۸ ، ۹۵ وتاریخ ابن بی‌بی‌مراجعه فرمائید.

حمیدالدین احتمالا بایدهمان شیخ حمیدالدین باشد که صاحب مسامرة ـ
الاخبار در باره او وشیخ فخرالدین عراقی همدانی و شیخ سعید فرغانی
چنین نوشته که در پرتوصفای باطن ایشان آفتاب لمعهٔ بودی. تصور نمیشود
که وی شیخ حمیدالدینی باشد که مولانا در سفر دمشق با اومصاحب بود.

حسام الدین (امام) که ذکری از نام او درمکاتیب شماره (۷۷،
۹۲ ، ۱۱۶) رفته و مولانا ضمن نامه ۹۲ از معین‌الدین پروانه خواهش
میکند که او را بخدمتی که لایقش باشد بگمارد و همچنین در نامه ۱۱۶
راجع باو بفرزندش مظفر الدین امیر عالم مینویسد « فرزند عزیز وافی
نیکعهد حسام الدین برمن وتو حق خدمت ویاری دارد بسیار .... وحسام ـ
الدین امین ومعتمد وفرزند ماست ... از بهردل این پدر اورا دلداری کند
ووعده خلعت دهد وخاطرش را بجای آرد وآن لطف با این پدر کرده
باشد و معلومست شمارا که حسام الدین درکنار ما بزرگ شده است »
غیر ازحسام الدین حسن بن محمدبن حسن است که مولانا درمقدمه مثنوی
او را مفتاح خزائن عرش وامین کنوز فرش و ابا یزید وقت و جنید زمان
میخواند و دراین کتاب هم اغلب اورا فخرالمشایخ والابدال ابایزیدالعصر
جنید الزمان اوحد الرجال حسام الدین (نامه ۷۴) و یا شیخ اجل اورع
اورع عارف (نامه ۷۶) و یا شیخ المشایخ ابا یزید العصر جنید الزمان
امین القلوب حسام الحق والدین (۷۸) مینامد . در مناقب العارفین نام
او حسام الدین اسکندر ذکر شده است .

خرم چاوش نجم الدین بن که مولانا در نامه شماره (۱۰)
او را فرزند عزیز خوانده و شفاعتش را کرده یکی از مریدان مولاناست
که درشایستگی وصلاحیت صلاح الدین زرکوب نسبت به جانشینی مولاناتردیدی
نداشته . وی ظاهراً همان کسی است که مولانا اورا در فیه مافیه ابن‌چاوش
نامیده . رجوع کنید بکتاب فیه مافیه صفحه ۹۵ چاپ دانشگاه .

خواجه ابوبکر آنطور که ازمفاد ومندرجات نامه (۶۰) برمیآید
وی یکی از متعلقان و خویشاوندان مولاناست . ولی در مناقب العارفین
و رساله فریدون سپهسالار ذکری از او نرفته .

خواجه جهان که مولانا نامه شماره (۷۲) را بـدو نگاشته یکی از ثروتمندان مشهور قونیه است ومزارش دردیه خواجه جهان همان شهر قرار دارد . این نامه تنها مکتوبیست که مولانا در آن رعایت سجع را نموده و بهمین جهت خالی ازهرگونه تأثیر میباشد .

خواجه تاج الدین درمناقب العارفین بنامهای ـ تاج الدین خراسانی که مردی خیروامیرمعتبر بوده ودرممالك روم مدارس و خانقاهها و رباطها بنا نموده و مولانا اورا از همهٔ امرا دوست تر میداشته و بدو همشهری خطاب میکرده ـ وتاج الدین خسرو مدرس که او نیز از اصحاب مولانا بوده برمیخوریم. احتمالا خواجه تاج الدین مورد نظر یکی ازاین دوست.

سراج الدین امام ـ در مناقب العارفین علاوه بر سراج الدین ارموی دانشمند معروف چند بار نامی از سراج الدین مثنوی خوان و سراج الدین قونوی ذکرشده . همچنین دررساله فریدون سپهسالار علاوه بر سراج الدین مثنوی خوان و سراج الدین سیواسی یا ستواسی بنامهای مولانا سراج الدین ومولانا سراج الدین پاپپورتی برخورد میکنیم. آنچه که مسلم است سراج الدینی که مولانا درنامه های (۳ و۱۱۵) ازاو نام می برد سراج الدین ارموی وسراج الدین قونوی و سراج الدین پا پپورتی نیست . ممکن است همان سراج الدین مثنوی خوان باشد .

سیف الدین امیر که مولانا نامه شماره (۱۰۹) را بدو نگاشته و در نامه (۲٤) از او نام برده برادر امیرجلال الدین قراطای است . جلال الدین را بجز او برادر دیگری کمال الدین نام بوده و مولانا نامه شماره (٤۰) را بدو نگاشته . یاد آور میشود که سیف الدین نامی که نام او در نامه های (۱٦ ، ٤۷) ذکر شده بجز سیف الدین امیر میباشند .

سید شرف الدین ـ درمکتوب شماره (۳۷) نامی ازاو ذکرشده ودر مناقب العارفین این داستان را میخوانیم که « در خانه پروانه روزی سماع شور های بینهایت فرمود مگر سید شرف الدین با پروانه بگوشهٔ رفته بمساوی مشغول شد و او از سرضرورت می شنید فی الحال مولانا این غزل را فرمود .

هذیان که گفت دشمن ز درون دل شنیدم

پی من تصوری را که بکرد هم بدیدم

سگ او گـزید پایم بنمود بس جفایم

نگزم چو سك من اورا لب خویش‌راگزیدم

تو براز های فردان نرسیده را چو مردان

چه تفاخر آری که بـراز او رسیـدم

درحال پروانه سر نهاده استغفار کردودیگرسید شرف‌الدین را رو نداد»

و صاحب مسامرة الاخبار از دو نفر بنام سید شرف الـدین یاد کرده ، یکی را وحید عصر وفرید دهر ومقتدای مشایخ و علما وسادات دانسته و این قطعه را که در مدح معین الدین پروانه است از او نقل نمود .

دیـدم شبی بخواب روشن چو روز بود

کز اولیای ایـزدم آمـد یکی ولی

دستم گرفت و گفت که عهدی بمن بکن

تـا گرددت حقایق کونـین منجلی

گفتم چه نام دست برآورد و پس نمود

بـا آب زر نوشته سلیمان بـن علی

ودیگری را سید شرف‌الدین حمزه نامیده واز او ببدی یاد کرده «مسامرة-الاخبار صفحات ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۳ ، ۲۹۰» و این سید شرف الدین مورد نظر یحتمل باید یکی ازاین دو باشد .

شرف الدین- مولانا مکتوب شماره (٦٢) را به بهاءالدین محمد ولد وعلاء الدین محمد پسرانش نگاشته و بدانها تأکید کرده که باخواجه شرف الدین‌لالای سمرقندی که جد مادری ایشان است با خشونت ودرشتی رفتار نکنند و بدانها یادآور شده که « پدرِ عزیز شرف الدین را بدین پدر حقوق بسیار است » دختر شرف‌الدین در زمان مولانای بزرگ بعقد مولانا جلال الدین درآمد و کرا خاتون نام داشت .

شمس الدین - که ضمن نامه شماره (۹۲) نامی از او ذکر شده یکی از بندگان مولاناست ودر مناقب‌العارفین نام او بسیار آمده است .

شمس الدین ماردینی - که مولانا در نامه شماره (۹۱) از او

نامبرده یکی از معارف ودانشمندان قونیه است و در مناقب العارفین چند مورد نامی از او رفته . فریدون سپهسالار نیز در رساله خود (صفحه ۹۷ چاپ طهران) داستانی ازاو نقل میکند. شمس الدین از پیشوایان بزرگ حنفیان قونیه بوده است و چنانکه از آن نامه (۹۱) مستفاد میشود نخست مدرس مدرسه قراطائی بوده و هنگامیکه مدرسه اتابیکه که فخرالدین ارسلان ازامرای نامی‌قونیه ساخته گشایش یافت قصد داشتند اورا بمدرسی آن مدرسه منصوب کنند بدین‌لحاظ فرزندان مولانا که درمدرسه قراطای مشغول تحصیل بودند نگران گردیده واز همین رو مولانا ازاکمل‌الدین طبیب درخواست میکند که مدرسی مدرسه قراطای بافصح الدین واگذار شود . این شمس‌الدین نخست یکی از مخالفان مولانا و سماع صوفیان بود لیکن عاقبت پس‌از اینکه کراماتی ازاو دید بدو اعتقاد آورد ومرید گردید . افلاکی ازاو نقل میکندکه « دراواخر حال چون مولانا بسماع مباشرت میفرمود شمس الدین ماردینی طبلك را برفرق سرداشته گفتی حقا حقا که تسبیح میگوید و هرکه میگوید این حرام است حرامزاده است » .

شمس الدین یوتاش ـ که مولانا در نامه ئی که باتابك اعظم نگاشته وفرزند او را تشویق بمصاهرت با حرم شمس‌الدین نموده یکی‌از امراء سلاجقه روم است وهموست که باتفاق‌جلال الدین قراطای ، عزالدین کیکاوس و رکن‌الدین قلج‌ارسلان را درپادشاهی علاءالدین کیقباد شریك کرد وهرسه را برسریر سلطنت نشانید .

شهاب الدین ـ که مولانا ضمن‌نامه‌ایکه (شماره ۲۶) به پروانه بك نگاشته ازاودرخواست‌میکندکه فرمان دهد تا باج داران شهاب‌الدین را که مشغول تجارت بوده است از پرداخت باج معاف دارند دختر ملکه خاتون (المتوفاة ۱۲ شعبان ۷۰۳) دختر مولانا را داشته است .

شیخ صدرالدین ـ که در نامهٔ ۷۴ مولانا از او نام میبرد همان کسی است که افلاکی در باره اش چنین مینویسد « حضرت سلطان ولد فرمود که شیخ‌الدین را اول درحق حضرت مولانا افکاری‌عظیم بود شبی درخواب دید که پایهای حضرت مولانا را مغمزی میکرد بیدار شد استغفار

کرد دوم بار باز همچنان دید تاسه بار استغفار کرد آخرین بار بیدار شد فرمود که چراغ بر کنید غلام را فرمود که برو و از آن خانه فلان کتب را بیاور چون غلام از علوی قصد زیر آمدن کرد دید که حضرت مولانا در میان نردبان نشسته است پیش شیخ آمد و خبر کرد شیخ بیامد دید که حضرت مولانا در میان نردبان نشسته است چون شیخ را دید برخاست و یکدیگر را در کنار گرفتند حضرت مولانا فرمود که ملول مشو واستغفار مکن گاه چنین باشد که شما پای مارا مغمزی کنید گاهی ما از آن شمارا گاهی شما خدمت ما کنید گاهی ما خدمت شما کنیم درمیان ما اتحاد و یگانگی است بیگانگی نیست همان لحظه باز غایب شد شیخ متعجب بماند فردا بخلوت قاضی سراج الدین رفته قضیه را علی التمام باز گفت وهمچنان مصحوب قاضی سراج الدین بتمهید عذرحضرت مولانا آمده حضرت بیرون ازحد دلداریها فرمود چون بیرون آمدند شیخ فرمود که این مرد موید من عندالله است واز جمله مستورات قباب حضرت همانا که در کیفیت اقوال و افعال و احوال او عقل عقلا خیره میشود که اورا بعد الیوم بنظری دیگر میباید دیدن و حرمت و خدمت او را بشیوهٔ دیگر میباید داشتن چنانکه فرمود :

بالایم اگرچه می نمایم پستی   هشیار درآن دمم که آید مستی
درما به ازاین نظر کن ای‌دوست ازآنك
ما را نتوان دید چنان سر دستی

قاضی سراج الدین فرمود که الحق چنانست که شیخ میفرماید . بعد از آن چندان که رفت درحضور وغیبت او افزودند در اعتقاد او و تا هنگام مردن از جمله محبان مخلص بودند .

صدرالدین ـ که درنامه شماره (۲ وچند نامه دیگر) نام او ذکر شده فرزند حسام الدین حسن بن محمدبن حسن‌است که مولانا ویرا درمقدمه مثنوی معنوی « مفتاح خزائن عرش و ... » میخواند . حسام الدین یکی از یاران مولاناست که بعد از صلاح الدین زرکوب قونوی بشیخی او برگزیده شد . از نامه (٦٩) چنین مستفاد میشود که مولانا آنرا پس‌از

درگذشت زوجه حسام الدینی که پدر صدرالدین است نگاشته یعنی بعد از اتمام دفتر نخست مثنوی .

صلاح الدین - که مولانا نامه های (٤و٦٣) را بدو نگاشته ودر نامه ٦٣ او را « افتخار العلماء والعارفین صلاح الحق والدین مینامد یکی از بزرگان واصحاب مولاناست که بصلاح الدین ملطی معروف بوده . وی مردی فاضل ودانشمند بوده ودر زبان تازی مهارت داشته چنانکه افلاکی او را سیبویه ثانی مینامد . صلاح الدین معلم جلال الدین عارف چلپی بوده وچلپی جلال الدین عارف (٦٧٠ - ٧١٩) فرزند سلطان ولد از زوجه او فاطمه خاتون دخت شیخ صلاح الدین زرکوب است .

صلاح الدین زرکوب قونوی - برای کسب اطلاع از احوال او به رساله زندگی مولانا جلال الدین محمد تألیف استاد فروزانفر و رساله فریدون سپهسالار مراجعه کنید .

ضیاء الدین امیر - در مناقب العارفین راجع بموضوعیکه در نامه شماره (٧٣) آمده چنین میخوانیم « در زمان مولانا شیخی بود بزرگ و اندر دو خانقاه شیخ بود . قضا را آن درویش درگذشت و امیر کبیر تاج الدین معتز مصلحت چنان دید که تقریر خانقاه ضیاء الدین وزیر را بنام چلپی حسام الدین بنویسد واز سلطان بستد بعد از آنکه فرمان نفاذ یافت امیر تاج الدین اجتماعی عظیم کرده اجلاس بی نظیر ساخت وبحضرت مولانا اعلام کردند که خانقاه ضیاءالدین وزیر بحضرت چلپی تعلق گرفت مولانا با جمیع یاران برخاست و روانه شد نفیس الدین گفت « راوی این حکایت اوست » سجاده چلپی را من بردوش گرفته بودم از من بستد و بردوش خود انداخت چون بخانقاه درآمد فرمود تا سجاده را برصدر صفه گستردند ، اخی احمد که از جمله جبابره زمان بود وسردفتر رندان بود درآن اجلاس آمده از غایت حقد وتعصب نمی‌خواست که چلپی درآن خانقاه شیخ شود از ناگاه برخاست و سجاده را در نوردید که ما او را بشیخی قبول نمیکنم‌همانا که خلق‌عالم درهم رفتند واخیان معتبر که بخاندان اخی ترك واخی بشاره منسوب بودند مثل اخی قیصر واخی چوپان و اخی

محمد سعیدی وغیرهم دست بشمشیر وکارد نهادند و امرای فرید قصد قتل رنود مرید کردند حضرت هیچ نفرمود همچنان نعره بزد وازخانقاه بیرون آمد واخی احمد را مردود ومطرود کرده بیندگی قبول نفرمود. آن بی ادبی‌را بسمع سلطان رسانیدند میخواست که اورا بقتل آورد مولانا رضا نداد و عاقبت چلپی حسام الدین هم در خانقاه ضیاء الدین وزیر باستقلال تمام شیخ شد» «بنقل از مناقب العارفین با استفاده از رساله زندگانی مولانا جلال الدین محمد بقلم استاد بدیع الزمان فروزانفر» و از این نامه آشکار میشود که بعداز آنکه خانقاه ضیاء الدین بحسام الدین تعلق گرفت مخالفان دست از مخالفت بر نداشتند. بهمین علت مولانا ازجلال-الدین محمد مستوفی میخواهد که برادرانه و دوستانه دست ایشان را از آن مرد حق کوتاه کند و اما ضیاء الدین که آن غوغا برسر خانقاه او بر پای شده یکی از وزرای بزرگ روم بود که در عهد سلطنت غیاث-الدین کیخسرو بن السلطان رکن الدین قلج ارسلان در مهمات مملکت شرکت مینمود وهنگامیکه لشکر شام بر مغول قیام نمودند ضیاء الدین بفرمان برادرش شرف الدین بن الخطیر برسالت بخدمت ملک ظاهر پادشاه شام بطلب لشکر روانه گردید وچون شرف الدین شکست خورد واز بازگشت برادرش ازشام خبری نشد قصیده‌ئی ساخت وبرای اوفرستاد و این بیت ازآن قصیده است.

من رفتم وروزم بشب تیره بدل‌شد انگار ضیاء آمد ازشام سحر کرد

شرف الدین طبعی روان داشت و این رباعی را هنگامیکه در غرقاب فنا فرو میرفت سرود.

عشق آمـد و کرد فتنه جانم بیخت
دل‌خون شد وجان‌رفت وعقلم بگریخت
با اینهمه هیچ دوست دستم نگرفت
جز دیده که‌هرچه داشت درپایم ریخت

ظهیرالدین امیر- که مولانا مکتوب شماره (۵) را بدو نگاشته از قرار معلوم باید ظهیرالدین متوج که درایام سلطنت سلطان غیاث‌الدین کیخسرو بن السلطان رکن الدین قلج ارسلان صاحب منصبی بوده باشد.

در مسامرة الاخبار نیز چند بار باسم ظهیرالدین ایلی پروانه برمیخوریم.

عزالدین قاضی ـ علاوه برعزالدین کیکاوس بن کیخسرو کیقباد سلجوقی درعهدمولانا چندتن بدین‌نام مشهور بودند ازآن جمله عزالدین ارموی قاضی سیواس متوفی بسال ۶۷۳ هجری که در مسامرة الاخبار صفحات ۹۰ و ۱۲۱ نام وی برده شده است. دیگر عزالدین امامیه است که افلاکی در مناقب العارفین حکایتی ازاو ذکر میکند، یکی هم قاضی عزالدین محمد رازی است که ظاهراً مولانا نامه های (۶۹ و۷۱) را بدو نگاشته است. او از بزرگان روم و وزیر عزالدین کیکاوس بن کیخسرو بوده وهنگامیکه بایجورا بجانب روم لشکر کشید سلطان عزالدین را با امراء قصدآن بودکه با او ازدرصلح وآشتی درآیندلیکن قاضی عزالدین سلطان را بجهاد واداشت و اورا بمقاومت تحریض نمود ولی لشکر روم شکست خورد وسلطان فرار کرد وقاضی عزالدین درآن معرکه بشهادت رسید (۶۵۴ یا ۶۵۶) افلاکی روایت میکندکه او جهت مولانا مسجدی درقونیه بنانهادومولانابخواهش اودراجلاسی که بمناسبت‌اتمام بنای مسجد برپای شده بود وعظ وتذکیر فرمود. برای کسب اطلاع بیشتر بمسامرة‌ـ الاخبار صفحات ۴۲ و۴۰ ومختصر ابن بی‌بی صفحات ۲۸۷ و ۲۷۴ رجوع فرمائید.

علم‌الدین قیصر ـ که مولانانامه های (۲۱ و۱۲۲) را بدو نگاشته یکی از امرای بزرگ سلاجقه روم است که در فتنه جمری با غیاث‌الدین کیخسرو مردانگی بسیارکرد (۶۷۶) وهم بهمت اوست که با سرمایه‌خود وحواله معین‌الدین پروانه بنائی برسر تربت مولانا که آنرا گنبد خضرا مینامند بنا نمود. برای اطلاع بیشتر بتاریخ ابن بی‌بی صفحه ۷۲۷ رجوع کنید.

فخر آل‌داود ـ که نام‌او درنامه شماره (۳۸و۶نامه دیگر)ذکرشده معلوم‌نشدکیست. حضرت استادی‌جناب آقای‌بدیع‌الزمان فروزانفر این‌شرح را راجع باو درکتاب زندگانی مولانا جلال الدین محمدنگاشته‌اندکه‌عیناً نقل میشود « ازمکتوبات مولاناچنین مستفاد میشود که او بایکی‌از افراد و بازماندگان خاندان فخرالدین بهرامشاه ارتباط قوی و دوستی خالص

داشته و نامه هائی که بعنوان «فخر آل داود - تاج آل‌داود» نوشته حاکی از کمال وداد واتحاد ویگانگی و پیوستگی قلبی است و از جهت فصاحت و اشتمال برحقایق و دقایق معرفت بهترین مکتوبات مولانا بشمار تواند رفت ویحتمل است که این دوستی ویکرنگی یادگار عهد قدیم و نمودرار پیوستگی مولانا با این خاندان درمدت اقامت ار زنجان باشد».

فخرالدین ارسلاندغمش که درمکتوب شماره (۱۹) نامی ازاو ذکر شده یکی از امرای نامی قونیه میباشد که درایام سلطنت عزالدین کیکاوس ورکن الدین قلج ارسلان و علاء الدین کیقباد میزیست و صاحب مقام بود ودر قونیه مدرسهٔ بنا نهاد که بمدرسه اتابکیه معروف است و شمس الدین ماردینی که پیشوای حنفیان قونیه بود در آن مدرسه تدریس میکرد.

فخرالدین - که نام او درمکتوب‌شماره (٦۹) ذکر شده برادرزن حسام الدین چلپی بن اخی ترك قونوی است.

فخرالدین صاحب آتاعلی - فخرالدین صاحب‌عطا علی بن‌الحسین رومی که مولانا نامه های شماره (۳٦،۸۵،۱۰٦، ۱۳۲) را بدو نگاشته یکی از امرای بزرگ روم است که از سال ٦٦۳ هجری تا وقت رحلت (٦۸٤) در حل غوامض و مشکلات امور بامعین الدین پروانه مشارکت می‌نمود ودر مقام وزارت ونیابت سلطنت روزگار میگذراند. وی مؤسس سلسله صاحب‌عطا اوغللری میباشد که چهارتن ازآنان تاسال ۷۵۰ هجری قلمروی مستقل داشتند. از این نامه ها مستفاد میشود که فخر الدین یکی از ارادتمندان‌مولانا بود. و باو ارادت میورزید. برای کسب اطلاع بیشتر بمسامرة الاخبار صفحات ٤۱ و٦۱ مراجعه فرمائید.

فخرالخواتین - شاید منظور مولانا از فخرالخواتین ذکر لقبی بوده و نامه (٤۵) را بزوجه یکی از بزرگان نگاشته و شاید هم این زن بکوماچ خاتون همسر رکن الدین قلج ارسلان که بروایت افلاکی نسبت بمولانا ارادت داشته بوده است.

قوام الدین - که مولانا در نامه شماره (۱۳۲) از او نام برده و ویرا خویشاوند حسام الدین خوانده دکتر فریدون نافذ بك درفهرست

اعلام مکتوبات چاپ استانبول اورا « قوام الدین اشهر بن الحمید که سر آمد اکابر جهان بود » پنداشته است . اما قوام الدین اشهر بن الحمید در ایام سلطنت عزالدین مقامی شامخ داشت و با قاضی عزالدین و فخرالدین ارسلانغمش و نجیب الدین مستوفی در اداره مملکت مشارکت می نمود ازهمین رو بعید بنظر میرسد که مولانا سفارش او را بفخر الدین صاحب عطا علی بن حسین امیر نموده باشد . احتمال میرود که قوام الدین مورد نظر یکی از مریدان مولانا بوده است . برای کسب اطلاع ازاحوال قوام الدین اشهر بن- الحمید به تذکره آسرائی و مسامرة الاخبار صفحات ٤١ و ٧٢ مراجعه فرمائید .

کریم الدین محمود که مولانا ضمن نامه شماره (٤٩) از او یاد میکند باحتمال قوی باید شیخ کریم الدین بکتمر (المتوفی ٦٩٠) یکی از اقطاب تسعه سلسله مولوی باشد . وی یکی از اصحاب نزدیك مولانا بشمار میرفت واز سال ٦٨٣ یعنی پس ازوفات حسام الدین تا هنگام مرگ مدت هفت سال جانشین حسام الدین وپیشوای طریقت بود . برای کسب اطلاع بیشتر بتحقیقات دانشمند محترم استاد جلال همائی در مقدمه ولد نامه صفحات ١١ و١٧ مراجعه فرمائید .

کمال الدین - که ضمن مکتوب شماره (١٧) نامی از او ذکر شده ظاهراً فرزند نورالدین ولد خراسانی ، یکی از اعیان قونیه بوده است و بنابروایت افلاکی مولانا در هنگام سنت او حضور داشته و چلپی امیر عالم ، کمال الدین را گرفته تا اورا ختنه کنند .

مجدالدین امیر - که مولانا مکتوبات شمار(٨، ٩، ١٧، ٥٢، ١١٩) را بدو نگاشته باید مجدالدین محمد بن الحسین که «بعیون فضایل ورسوم کتابت و سیاقت عدیم المثل بوده و بخصایل حمیده وجود و کرم مقصد فضلاء وعباد بود ... و مراسلات او در غایت اعجاز و ایجاز بوده است » باشد وی در زمان سلطنت سلطان رکن الدین قلج ارسلان وهمچنین غیاث- الدین کیخسرو بن سلطان رکن الدین قلج ارسلان که طفلی شش ساله بود منصب استیفاء داشت وبعداز منصب استیفاء قدم بمنصب وزارت نهاد وبعداز اینکه معزول شد بمنصب اتابکی بر آن نسق که جلال الدین قراطای

داشت رسید ودر حدود سنه‌ست وسبعین وستمائه درسیواس درگذشت .

مطابق روایت افلاکی وی داماد معین‌الدین پروانه بوده و یکی از مریدان مولانا بشمار میرفته وافلاکی ٦ بار از او در مناقب العارفین نام می برد وفریدون سپهسالار داستان چله‌نشینی اورا بدینگونه بیان میکند « همچنان مولانا مجدالدین اتابك که اززمره اصحاب بود پیوسته خواهان بودی که در چله نشیند . روزی از آن حضرت التماس نمود بعداز اجابت اورا با یار خویش در دوحجره ملص در مدرسه بچله بنشاندند . بعدازچند روز گرسنگی در او اثر کرد وطاقتش طاق شد . با یار خویش ضرورت جوع در میان نهاد . اتفاق کردند و درشب از حجره بیرون آمده در خانه دوستی رفتند و صفت جوع تقریر کردند . آن عزیز جهت ایشان بط و برنجی ترتیب کرد . بعداز تناول باز بخانه آمدند و در حجره نشستند . چون صبح شد برعادت حضرت خداوندگار در دو حجره آمد و انگشت بردرحجره نهاد وبوی کرد. پس فرمود : اصحابنا از این حجره بوی بط وبرنج میآید نه بوی ریاضت. هردو ازحجره برخاستند ودرپای‌مبارکشان افتادند و استغفار آورده گفتند بوجود چنین بحر رحمت خود را در کنج خلوت خزانیدن از بی‌سعادتی‌خواهد بود » نقل ازرساله فریدون‌سپهسالار صفحه ١٠٠ ونیز برای کسب اطلاع بیشتر بمسامرة الاخبار و ابن بی‌بی IV صفحه ٣٠٨ رجوع کنید .

مستوفی الممالك ـ که مولانانامه شماره (١٢٤) را بدو نگاشته باحتمال قوی جلال الدین محمد از امرای بزرگ روم است که در آغاز سلطنت غیاث الدین کیخسرو منصب استیفاء داشت . احتمال هم میرود که او فخرالدین مستوفی یکی دیگر از امرای سلاجقه روم‌باشد . برای کسب اطلاع از احوال جلال الدین بمسامرة الاخبار صفحه ٩٧ رجوع فرمائید .

معین الدین پروانه که اکثر مکاتیب مولانا بنام او صدور یافته یکی از وزرای مشهور پادشاهان سلاجقه روم است که در اثر ذکاوت و فطانت جبلی از مکتب داری بمقامات عالیه آن عهد نائل آمد و قدرتش چنان اوج گرفت که عزل ونصب شهریاران بصواب و صلاحدید او صورت میگرفت . وی با وجود اینکه یکی از عمال و دست نشاندگان مغول بود

باطناً برضد آنان توطئه میکرد وبروایت صاحب تاریخ وصاف ملك‌ظاهر بندقدار پادشاه مصر با تبانی او ببلاد روم لشکر کشید و برروم مسلط گردید . پروانه درآبادانی مملکت سعی بسیار مینمود و از مشایخ و عرفا جانبداری کرده بساط آنانرا رونق‌میداد وبرایشان‌خانقاه ها بنا میکرد . در سماع درویشان حضور می یافت ویکی‌از مریدان مولانا بشمارمیرفت . غالباً درخانقاه اوحاضرمی‌شد وازمحضرمبارك وی موائدفوائد برمیگرفت. مولانا هم نسبت باو علاقه بسیار داشت و حتی فصلی از کتاب فیه مافیه را خطاب باو تألیف نمود . پروانه درسال۶۷۵ هجری بفرمان آباقاخان یکی از ایلخانان مغول بقتل رسید . علاوه بر معین الدین پروانه کسان دیگری که بمنصب‌پروانگی (حاجب) رسیده‌بودند دردربار امرای‌سلجوقی وجود داشتند . برای کسب اطلاع بیشتر اززندگانی او بتاریخ ابن‌بی‌بی صفحات ۲۷۲ و ۳۲۰ ومسامرة الاخبار صفحات ۴۱ و۲۵۶ و حبیب السیر رجوع کنید .

نجم‌الدین امیر سپهسالار ــ که مولانا در نامه شماره (۱۱) از او نام برده بروایت ناصرالدین یحیی بن محمد معروف بابن بی‌بی یکی از خواص سلطان رکن‌الدین بوده است (تاریخ ابن بی‌بی IV صفحه۲۹۱) محمدبن محمدالمشتهر بالکریم‌الاقسرائی صاحب مسامرة الاخبار ازشخصی بنام نجم الدین صاحب نام میبرد که در هنگامیکه کیغاتو از دیار روم بآذربایجان رفت وسلطنت را بغیاث الدین مسعودبن کیکاوس ثانی ونیابت سلطنت را به مجیرالدین امیر شاه مقرر کرد نجم الدین صاحب عهده دار مقام وزارت بوده است . شاید هم این دو شخص یکی باشند .

نظام الدین که مولانا در نامه (۳۱ و ده نامه دیگر) سفارش اورا بامرای‌سلاجقه‌روم نموده بروایت افلاکی یکی‌از خوشنویسان معروف و داماد شیخ صلاح‌الدین زرکوب بوده‌است. صلاح الدین دو دختربنامهای فاطمه خاتون وهدیه خاتون داشت که هردو از یك مادر موسوم به لطیفه خاتون بوده اند . مولانا فاطمه خاتون را جهت‌سلطان ولد وهدیه‌خاتون را جهت نظام‌الدین‌خطاط بخواست وبرطبق روایت افلاکی‌جهیزیه آنهارا از راه‌کرامت تهیه کرد . آنطور که از مکتوب شماره ۳۱ مستفاد میشود

نظام الدین علاوه براینکه داماد شیخ صلاح الدین زرکوب قونوی بوده با حسام‌الدین نیز خویشی داشته است . نسخه دیوان سلطان ولد که بخط وی نوشته شده در کتابخانه ولد چلپی محفوظ است .

نورالدین ـ که مولانا درنامه (۳۹) ازاو نام برده فرزند شمس‌الدین پسر جمال الـدین بن امیر احمد یکی از خویشاوندان مولانا بوده است .

نورالدین امیر یا نورالدین جبرئیل بن جاجاکه نامه های شماره ۲۳ و۲۵ مکتوب باوست یکی‌از امراء سلاجقه روم بوده ودرعهد سلطنت رکن الدین قلج ارسلان امیری‌قیر شهر را برعهده داشته. مزارش درقصبه قیر شهر واقع است . برای کسب اطلاع بیشتر بکتاب مسامرة‌الاخبار صفحه ۷۵ مراجعه فرمائید .

پایان

فهرست اسماء الرجال والنساء

جدول صواب و خطا

صفحه	سطر	خطا	صواب
۸	۲	از رنجش	رنجش از
٥٦	۱۱	خلقت	خلعت
٥۹	۸	سعهای	سعیهای
٦۰	۱۳	االمال	المال
٦٤	٤	فلا	فلاتنهر
٦٥	۷	اداراك	ادراك
۷۱	۱٥	وقفه	وقفه
۸٥	۱۷	تبلیس	تلبیس
۹۱	۳	بدر	پدر
۹۱	۲۰	والیدن	والدین
۹٦	٦	کغی	کفی
۹٦	۱٦	ببرد	نبرد
۹۸	۱۳	وجوع	رجوع
۹۹	۸	بنده است	بنده ایست
۱۱۳	۲۰	وقل	و عاقل
۱۱۷	۸	مهمهاتی	مهماتی
۱۲۹	۳	ازصمیم صدق	صدق
۱۳۱	۹	یحیت	تحیت
۱۳۱	۲۲	پواب	ثواب
۱۳۳	۱۲	٥٥	٥۸
۱۳۸	۱٤	هقهور	مقهور
۱٥٤	۱۸	اعلمو	اعملو
۱٦۰	۱٦	٥۳	۷٤
۱۷۲	٤	متبع	منبع
۲۳٥	۱٤	النجارة و تحته کر	التجار و ریخته گر
۲٤۹	٦	ز آدم عالم	زعالم آدم
۲٥۷	۱٦	الصالین	الصالحین
۲۸٥	۱۹	افسرانی	آقسرائی

مکتوبات

این رسائل عالی و وسائل معالی و مکاتبات همایون و مراسلات میمون که بر انواع فواید و فحاوی محیط و و حاوی تواند بود درر وغرور و جواهر منورست که از بحار زخار علوم آلهی و معارف نامتناهی حضرت خداوندگار سلطان اعاظم المحققین کاشف حقایق الانبیاء والمرسلین شارح رموز الاولین والاخرین مولانا جلال الله والحق والدین قدسنا الله بسره المقدس بلفظ مبارك گوهر بار هر ساعت و هر بار در سلك كلك كشيده اوقات مهمات بخدمت امرای کبار که در آن عصر بصدق صادق و اعتقاد موافق محب خالص و مرید مخلص آن حضرت بودرقم اخلاص درصفحهٔ دل و سینهٔ بی کدورت کبر و کینه نگاشته سیرت مخالفت میورزیده اند ارسال می شد و هر یکی بمطالعه مشرف و مباهی گشته امتثال مینمودند ومفاخرت میافزودند

بها ۱۲۰ ریال